UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228644
UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۲۰۹ ص - د Accession No. ۱۷۷۰۵

Author صدرالدین محلاتی

Title دارالعلم شیراز

This book should be returned on or before the date last marked below.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع رساله کنونی ما تعیین تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز است یعنی معین کنیم چه زمانی شیراز دارالعلم نامیده شده است و ضمناً جهاتی که شیرازرا مستعد ومتناسب این عنوان نموده است مورد گفتگو واقع میشود ولی لازم میدانم پیش از شروع درمقصود، گفتاری چند برخوانندگان محترم عرضه بدارم

۱ـ هنگام تالیف این رساله ـ هنگامیکه سیل حوادث شوم و غیر مترقبه محیط زندگانی مرا فراگرفته بود وحیوة مرا تهدید بانهدام میکرد روزنامه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال شیراز است سئوالی راکه موضوع بحث آینده‌ماو سبب تألیف این رساله گردیده مطرح قرارداد

از آنجائیکه آفریننده مهربان وسازنده جهان عشق وشوقی فراوان برای خواندن و نوشتن درفطرت من نهاده وهیچ حادثهٔ تاکنون نتوانسته است کانون آتشین این عشق را درمن خاموش کند پرسش مزبور جلب توجهم را نمود و بمطالعه کتب کتابخانه شخصی خود که بسی ناچیزاست پرداختم شاید پاسخی باین پرسش پیدا کنم

پیدا است که باید هرموضوعی را درکتب مربوط بآن جستجو نمود و کتابی که مربوط باین سئوال باشد بیش ازچند جلد نداشتم آن‌هم به‌سبک تاریخ نویسی قدیم که فاقد تحقیقات علمی وتاریخی است ولی معذلك بافکرعلیل وخسته خود که نتیجهٔ مبارزه حیوتی من بود درمظان پیدایش جواب این سئوال به تفحص وتفتیش شروع نمودم وپس ازچندی که تصور کردم گمشده را یافته ام مقالاتی تهیه نموده و طی آن پاسخ پرسش روزنامه گلستان را دادم ومرتباً درآن روزنامه درج میگردید

من هیچگاه تصور نمیکردم که روزی این مقالات بصورت رساله ای درمیآید و مهیای طبع میشود وباین قصدهم شروع بکار ننمودم اما یکی ازدوستانم چندی پس از انتشار آن مقالات اورا بصورت مجموعه ای درآورده بود ومهیای طبع‌وانتشارش‌ساخته بود وبرایگان به بنده داد ومن‌هم بدون آنکه درفکر تجدید نظردرآن و یا طبع آن

باشم درمیان یك کارتن نگاهداریش نمودم

چند ی ا ز این گذشت تابدعوت دوست ارجمند و دا نشمندم جنا ب آ قا ی علی سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید که مردی ا ست محقق و عا شق علم و تحقیق و صاحب تألیفاتی پرارج وهم دارای شور و التهابی در نشرفرهنك عمومی بنده را بکانون دانش که خود ایشان مؤسس آن بودند دعوت نمود ند ودرهمان جلسه اولی که بنده حضور یافتم پیشنهاد نوشتن رساله‌هائی باختلاف ذوق وسلیقه هر کس بافراد این کانون گردید ومن که مشغول تحقیق در تصوف سعد ی و ا شتغا ل بنوشتن مقا لا ت و ا نتشار آن در روزنامه گلستان که هنوز ادا مه دارد بودم جریا ن آما د گی رسا له حا ضره را بعرض آقایان رسانیدم و گفتم فعلا چنین رساله‌ای را حا ضردارم شا ید بی منا سبت با منظور این کانون نباشد و بعداً آن‌را تقدیم نظرمطالعه افراد فض لمت مند و دا نش پژوه این کانون نمودم و آن‌را پس ازبررسی برای طبع ونشرپذیرفتند

ا کنون که بهمت وپشتکاروجدیت آقای سامی و تصویب و تشویق ا عضا ء محترم کانون این‌رساله تسلیم مطبعه میگردد باید منظور خود را ا ز سطور با لا عرض کنم .

ممکن است درتحقیق وتتبعی که درموضوع این‌رساله نموده‌ام راه غلط و ا شتبا ه پیمود ه باشم ولی بنده هر گز ازنقد وانتقاد علمی نمی‌هراسم ومعتقدم هر کس با یستی درعلوم و تحقیقات خود افکارش را درمنظرومرآی اهل فضل و دا نش قرار د هد تا آ نچه را که مستند بدلیل بنظرشان میرسد بگویند و بنویسند مخصو صاً د ر موضو عا تی که کمتر مورد تحقیق واقع‌شده یااساساً درمعرض بحث واقع نشده (مانند موضوع رساله کنو نی) شاید این‌خود وسیله‌ای گردد که پس ازچندی‌موضوعی که با تردید وشك ومتکی بنظر فردی‌تلقی‌میگردیددرنتیجه نقد وانتقاد اصل‌مسلمی گردد و بر دائره تحقیقا ت و اصول مسلمه علمی ویا تاریخی بیفزاید واین‌خود مانند قیاس استقرائی است که بنظر علماء فن منطق موجب توسعه دائره فرهنك ودانش میگردد

این بود منظور حقیقی بنده از این گفتا ر پس رسا له کنونی تقد یم نظر محققین میگردد دیگر بسته بنظر آنان است

شیراز وتاریخ بنیاد آن

گمان میکنم بی تناسب نباشد که بعنوان پیش گفتار این رساله پیرامون شیراز مطالبی عرضه دارم، بلکه در سبك تألیف ضروری بنظر میرسد ولی چون خواستم مبادرت بنوشتن این سطور نمایم، برخورد به کتاب تحول خط تألیف آقای سامی ومقاله ایشان تحت عنوان تاریخچه شیراز در مجموعه شیراز امروز نمودم؛ دیدم با تتبع و تحقیقی که ایشان نموده‌اند و همه مستند بمحسوسات و مشاهدات ایشان حین انجام وظیفه خطیر خود در کاوش هائی که در تخت جمشید بعمل آمده میباشد دیگر زحمت تحقیق را از شانه من برداشته‌اند ومسلماً این نوع مدارکی که ایشان بدان استناد جسته‌اند دسترسی بنده بآن غیر میسورمیبود پس بهتر این بنظرم رسید که خلاصه تحقیقات ایشان را درمعرض نظر مطالعه کنندگان قراردهم تاهم آنچه معمول تألیف است انجام داده وهم حق تحقیقات و تتبعات ایشان را ادا کرده باشم و پیش از بیان تحقیق ایشان توضیح و تذکر میدهم:

عموم مورخین اسلامی؛ بنیاد شیراز را در زمان خلافت عبدالملك بن‌مروان[1] ذکر نموده‌اندکه بدست محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ابن یوسف والی عراق یا بدست محمد بن قاسم ابن ابی عقیل پسر عموی حجاج ومحمد پسران یوسف ثقفی در سال ۷۴ هجری در رجلگه مصفا و زیبای شیراز کنونی ساخته شده.

بعضی تصورنموده اندکه تا آن زمان شیراز وجود نداشته ویکی ازابن دونفر آن را بوجود آورده‌اندولی این تصور اگر کسی کرده باشد اشتباه است زیرا علاوه براینکه از این نام خاص که پارسی است این اشتباه هویدا است، وتصور نمیشود مردی عرب

---

۱ ـ عبدالملك‌ابن‌مروان دومین خلیفه از آل حکم است واز نیمه سال ۶۵ هجری بعداز مروان‌ابن حکم برسریرخلافت نشست وتا نیمه سال ۸۶ شاغل این مقام بود عمرش ۸۶ ومدت خلافتش بیست و یکسال و یکماه وئیم بوده است،

که‌بعنوان فرماندهی‌یا حکمرانی بر کشوری مأموریت یافته شهری را بنا نماید واسمی که اجنبی نسبت بلسان و ملیت اوست جعل نماید ، درهمان تواریخ اسلامی ذکرشده است که شیرازدر زمان فرزند طهمورث که نام اوهم شیراز بوده ساخته شده وبعداً که رو بخرابی نهاده محمد بن یوسف ثقفی یا محمد بن‌قاسم اورا تجدید بنا و عمران نموده‌است یعنی‌شیرازبن طهمورث‌این شهر را بنام خود ساخته ؛ حال شیرازبن طهمورث کیست‌بنده نمیدانم ، و شاید هم درتواریخی که بنای آن‌برتحقیقات علمی گذاشته شده است‌تاکنون محرزنباشد ولی‌ازاین بیان چیزی که مسلم میشود این‌است که شیراز بسیار قدیمی‌است و در قرون پیش از پیدایش اسلام سبقت تاریخی داشته ومحمد بن یوسف ویا محمدبن قاسم‌اورابصورت‌شهردرآورده‌اند وآیاپیش‌ازآن‌قصبه‌ای‌بوده یاآنکه‌پیش‌هم‌شهری بوده که رو بخرابی گذاشته مورداختلاف‌است(۱) و نیز د ربعضی‌ا زتواریخ اسلامی درضمن لشکر کشیها ی‌اعراب پیش ازسال ۷٤ هجری اسم شیرازبرده شده‌است(۲)

بنا براین بنیا ن وبنیاد شیراز قبل از پیدایش‌اسلام بچندین قرن بوده وبطوری که درکتاب تحوّل خط تألیف آقا ی سامی و مقاله ایشا ن درمجموعه شیراز امروزآمده

---

۱ ـ حمدالله مستوفی قزوینی درکتاب نزهةالقلوب راجع بشیرازچنین نگاشته است (شیرازاقلیم سوم است وشهراسلامی‌است وقبةالاسلام وتوضح‌آنکه‌بزمان‌اسلام محمدابن یوسف ثقفی برادرحجاج ساخت وتجدید عمارتش نمود و بروایتی عم زاده‌اش محمدابن قاسم‌ابن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد سنه اربع وسبعین هجری طالع سنبله

۲ ـ درفارسنامه‌ابن‌البلخی درشرح گشادن‌مسلمانان‌پارس‌رامینویسد(سال‌هژدهم‌ازهجرت وباتفاق بشیرازرفتند(یعنی‌عثمان ابن‌ابی العاص وابوموسی اشعری) ودیگراعمال ودرآن‌وقت شیرازناحیتی بودوهمه حصارها استوارص۹۳ چاپ طهران سال۱۳۱۳ خورشیدی)ـ ونیزدرهمین کتاب تحت‌عنوان شیرازواعمال آن(در روزگارفرس شیراز ناحیتی بود وحضاری چند برزمین وبابتدای اسلام‌همچنان بود تاروزگارعبدالملک‌بن مروان ص۱۰۸) (نویسنده اگر توفیق یابددرخاتمه این‌رساله کتبی راکه درذکرشیراز قبل‌ازاسلام است اسم برده ومطالب‌آن را بیان مینماید)

وعلاوه برذکر این موضوع در پاره‌ای از تواریخ اسلامی در جلد ٥ دائرةالمعارف محمد فرید وجدی تحت عنوان شیرازنوشته شده است (هی مدینه ببلادالفرس مشهوره بناها محمدابن‌القاسم‌ابن عم حجاج وسمیت بشیراز تشبیهاً لها بجوف‌الاسدکانت معسکراً للمسلمین لما هموا بفتح اصطخر) یعنی شیرازشهرمشهوری است درکشور فرس محمدابن‌القاسم پسرعموی حجاج اورا بنانمود ونام او شیرازگذاشته شده است چون شبیه بمیان شیراست‌ولشکرگاه مسلمین میبوده است آنگاه که تصمیم برفتح اصطخر نمودند ومحمد فرید وجدی این جمله را از معجم‌البلدان یاقوت حموی گرفته است .

است ، درخشتهائی که ضمن اکتشافات تخت جمشید بدست اساتید زبان میخی افتاده و خوانده وترجمه شده‌است شیراز در زمان هخامنشی وشاهنشاهان این سلسله وجودداشته زیرادریکی‌د وجااسم شیرازبرده میشود ومابقدرحاجت ازمقاله ای که ایشان درمجموعه شیرازامروزنگاشته‌اند عیناً نقل میکنیم « این نبشته ها گلی وبخط میخی‌عیلامی‌است و عبارت از سند خرج دستمزد کارگرانی‌است از طرف شاهنشاه هخامنشی که درشیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده و ازخزانه دولت اجرت دریافت داشته‌اند واینك مابرای اطلاع کامل خوانندگان گرامی ترجمه یك لوح آن راکه مربوط بموضوع ما است در اینجـا نقل میکنیم » سپس چنین مینویسد «ارتاتخمهابه وهوش خزانه دار پارسه گذارش میدهد ۳۷ کارشادیك شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزدکارگرانیکه باکو رادا که عنوان سرکاری صد نفررا درشیراز (شی رازی ایش) دارد مسئول کار ایشان‌است بابت ماه سامیا (ماه یازدهم) درسال نوزدهم (سلطنت خشایارشا) داده میشود پس از آن صورت کارگرها ومزدآنان به تناسب مرد و زن و کوچك و بزرك و تعداد آنان‌نگاشته شده و درخاتمه‌آن مینگارد « درماه سامیا (ماه یازدهم) ازسال۱۹(سلطنت خشایارشا) این دستورممهورداده شده و از مگابیروس درپارسه رسید دریافت گردید»

باز درهمین مقاله پس ازچند سطر مینگارد « هیئت حفاری قصر ابونصر که از طرف موزه متروپلیتن در سالهای ۱۳۱۲ و۱۳۱۳ درویرانه های نامبرده (مشرق شیراز) کاوشهائی کرده پارهٔ مسکوکات وظروف و اشیاء مربوطه بدوره های سلوکی واشکانی‌و ساسانی بدست‌آوردندکه همه حاکی ازاهمیت این شهردرآن اوان‌بوده‌است.

نتیجه کاوشهای قصر ابونصر در دو سال و چند ماه مدلل ساخت که ساختمان نامبرده متعلق بدوره ساسانیان و یا اواخر اشکانیان بوده است ضمن اشیاء چند مهره پیدا شد که روی آن نام اردشیر خوره و نام شهری شبیه بشیراز خوانده شده است.)

این بود عین آنچه‌که ما بمیزان حاجت خود ازمجموعه مزبور نقل‌نمودیم واین نتیجه را بدست می‌آوریم که شیراز درعصر هخامنشیان که بیش از ۱۲ قرن قبل‌ازاسلام بزرگترین حکومتها را درجهان داشتند موجود بوده و بنام (شی رازی ایش) خوانده

میشده چنانکه پارس بنام پارسه.

بنا براین بنیاد شیراز مربوط بزمانی است که تاریخ آن هنوز برما کشف نشده است وشاید خیلی پیش ازاین زمانی‌است که ما وجود شیراز را درآن زمان ثابت‌نمودیم وشاید شیرازبن طهمورثی بوده که این شهر را بنام خود ساختمان کرده و سلسله‌ای که در تواریخ اسلامی بنام پیشدادیان موسوم گردیده در این سرزمین سلطنت میکردند و طهمورث هم یکی از آنان بوده هرگز تاریخ منکر وجودآنچه‌که ندیده است نمیشود بلکه جزء احتمالات تاریخی ضبط می‌شود تا روزی که مقدر شود باز آثاری بدست‌آید وحقایق تاریخی را روشن سازد.

اما رؤیائی که نسبت بمحمدبن یوسف داده میشود (۱) ونوشته شده است که این خواب موجب اقدام وی بساختن شیراز و ریختن اساس وقاعده‌آن گردیدبرفرض صحت آن بازباید منظورازآنراهمان تجدید عمارت و اصلاح این شهر دانست.

۱ـ گویند محمدابن‌یوسف حکمران ووالی‌اصطخرشبی درخواب‌دید که قدسیان سالم بالاازآسمان بزمین میآیندودرهمین محلی که اکنون معروف بشیرازاست به‌تسبیح‌وتهلیل می‌پرداختند و درخواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندان هزارصاحب کرامت ازدامن اوبرخواهد خواست ودائره‌ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی است‌دراینجا شیرازنامه ابن‌ابی‌الخیرزرکوب شیرازی عنان‌قلم رادروصف شیرازرها کرده ومیگوید گوشه‌ایست که‌توشه مسافران عالم‌غیب ازآنجا مرتب‌خواهند کرد زمینی است که خمیرمایه‌فقراست‌کان ولایت‌است منبع حکمت است دودمان‌طهارت است) وپس‌ازآن مینویسد (محمد ابن یوسف در خواب هم بران مقدارکه اثر تجلی انوارملکی بودخطی پیرامون‌آن‌درکشید. روزدیگر ازاصطخر باین‌نیت متوجه‌شدچون برسیدواحتیاط کرد آثارآن خط و دائره‌بر-قراردید وقطعه زمین رادریافت حال صلصال برعذارنهد دواج‌خمول برسر کشیده‌وجمال‌شمال‌پروبال کسترانیده رقعه دید چون آفتاب تاب‌میداد وهمچون فروغ نور صبح‌زبانه میزد و درخش اوبرطاق فلك عکس‌انداز میگشت گوئی زمین طوربود که شعله‌نورازوی میتافت ویا بیضاء وضیاء کرامت بود که‌ازجیب‌کلیم‌زمین دمبدم‌عکس‌میانداخت‌طواویس‌ملائك حوالی‌آن‌خطه پرد.پرمیکشید محمدابن یوسف چون‌مشاهده این‌حال‌نمود استادان‌مهندس را فرمود تا قاعد ممملکت شیرازرا اساس نهادند.

پرسش و پاسخ در روزنامه و رساله کنونی

همانطور که در پیش توضیح داده شد رساله کنونی ما بصورت پاسخی بوده‌است که بپرسش روزنامهٔ گلستان طی شماره۳۹٤٤ مورخه ۱٦ بهمن۱۳۲۸ و نامه شماره۲۲۱۱دفتر روزنامه بتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ داده شده بود و بعنوان مقالات طی متجاوز از سی شماره در آن روزنامه درج می گردید وانتشارمییافت وبعداً مجموعه را تشکیل داد وچون بشرحی که بیان نمودم مهیای طبع گردید ، متحیر بودم که تمام آنچه را که ازاول تاآخراین موضوع ومربوط به‌آن درروزنامه درج شده و درخارج جمع آوری گردیده بدون کم وزیاد تسلیم مطبعه نمایم ؟ یا آنکه آنرا ازصورت مقالات خارج نموده رساله مستقلی‌قرارش دهم وعلت‌این حیرت هم این بود که درروزنامه مزبوردریکی دوجا نسبت بنویسنده اظهار مهرومحبت کرده وآنچه راکه بنده درخور آن نیستم بمن نسبت داده اند و چون این بنده هم با توفیقات الهی وراهنمائی‌های خدای بزرگ تااندازه‌ای عارف بخود هستم ، و همیشه باین دوبیت رطب اللسانم :

جهان در زیر این نه طاق خضرا — چو خشخاشی است اندر قعر دریا
تو خود را بین کزین خشخاش چندی — سزد گر بر بروت خود بخندی

ازاین جهت‌ازهرگونه مدح وثنائیکه گاه موجب بدبختی واشتباه انسان وسبب انحراف وی‌ازجاده حقیقت وخود شناسی میشودبدورم ، وهمیشه دربرابرتمجید وتحسین‌دیگران به پیروی ازتعلیمات مولای خود علی‌علیه‌السلام‌جمله‌ای راکه وجود مقدسش میفرمود « اللهم اجعلنی احسن مما یظنون واغفرلی‌مالایعلمون» تکرار واز خدای مهربان خود استدعا مینمایم وازهرکس هم که باد وبروتی بخود اندازد وتصورکندکه بدانستن پاره اصطلاحات مستحق مدح وثنامیگردد میخندم ومیگویم:

تو که ناخوانده ای علم سماوات — تو که نا برده ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بجانان کی رسی هیهات هیهات

ومعتقدم که آخرین مرتبه فضیلت انسانی آگاهی بجهل ونادانی خویش است که گفته‌اند آنقدر عالمم که نادانم گرچه باین مرتبه هم بمعنی حقیقی خود نرسیده‌ام ، پس بر من گوارا و شایسته نیست که عین آن لطف و مهر را که در قالب تحسین و تمجید ریخته شده است ضمیمه رساله نموده تسلیم بمطبعه نمایم.

وازطرف دیگر چون پایه این رساله بران پرسش گذاشته شده وهر گونه تغییر و تحریفی یا اسقاط و حذفی درآنچه در روزنامه نامبرده نگاشته شده و مربوط به این پرسش و پاسخ بوده خلاف امانت میدانم ، عاقبت الامرچنین بنظرم رسید که آنچه درآن روزنامه درج شده جمع آوری گردیده و مربوط به این رساله است جزء پیش گفتاراین رساله قراردهم .

و قسمتی ازآنچه خلل بمطلب وارد نمی‌آورد و صرفاً ابراز حسن ظن باینجانب است حذف نمایم .

اینك متن روزنامه گلستان شماره ۲۰۲۶

بقلم . . . صدرالدین محلاتی

بسمه تعالی ـ شیراز از چه زمانی دارالعلم نامیده شده

در شماره ۳۹٦٤ گلستان مورخه بهمن ۲۸ ازعلماء و دانشمندان این سئوال شده بود هریك ازدانشمندان پاسخی داده وموکول بمطالعه و بدست آوردن دلائل نموده . . . صدرالدین محلاتی که حقاً جامعه فضل و دانش فارس نسبت بشخصیت علمی ایشان احترام بسزائی قائلند وبوجودایشان مباهات مینمایند پس ازمطالعات بسیار نخستین پاسخرا بپرسش گلستان تهیه وباعرض تشکرازمعظم له کهٔ تحمل زحمت نموده وباداشتن گرفتاریها قسمت عمده وقت گرانبهای خودرا صرف تهیه یاد داشت محققانه نموده اند ازاین شماره یادداشت های معظم له را برای استفاده خوانندگان محترم منتشر نموده امید است پاسخ سایر دانشمندان معظم هم برسد و یکی بعد دیگری آنها را منتشر نمائیم ،

حضور جناب اقای گلستان مدیر محترم و ارجمند روزنامه کهن سال ووزین گلستان

درتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ طی شماوه ۲۲۱۱ مرقومه آنجناب را زیارت کردم که مفاداً حاکی بود از عموم دانشمندان و متتبعین درخواست فرموده بودید تعیین نمایند از چهٔ زمانی شیراز را دارا لعلم گفته اند تا از این رهگذر خدمتی بتاریخ و سابقه فرهنگی شیراز شود. بنده را هم اشتباهاً ویا بسابقه لطف ومرحمت خود در ردیف آنان قرارداده بودید بدواً از الطاف گرانمایه وحسن نظر جنابعالی تشکرمیکنم وهم ازخدای متعال خواهانم که نیك بینی وعین الرضای جنابعالی مرا ازعام بجهل خودم باز ندارد ودرپناه خودش نگاهم دارد، سپس با اعتراف بفقدان بضاعت علمی و گرفتاری بجمع آوری یادداشتهای دیگری که تصور میکنم بنظر محترم رسیده باشد و هم با افسردگی خاطر و پژمردگی روحی با متثال امر کهٔ ناشی ازحسن ابتکار واحساسات دوستی به این آب و خاك است کمر بستم وبطوری که شاید یادداشته باشید چند ماه قبل نتیجه تحقیقات خود را بعرض محترم شفاهاً رسانیدم ولی چون وثوق علمی نداشتم تعجیل درآن اظهار آنرا خطا دانستم ومطالعاتم راازسر گرفتم وتوفیق هم رفیقم گردید که تاریخ ولاة وحکمرانان فارس را هم توأم با شرح مختصری ازحوادث زمان آنان از سال شانزدهم هجری تا سالی که گم شده خود را دربین حوادث آنسال یافته‌ام وذیلا بعرض میرسانم تدوین نمایم

و همین‌هم موجب خوشوقتی وشکر گذاری است که خداوند متعال وآن حکیم علی‌الاطلاق توفیقیم داد درچنین محیط پرآشوب زندگانیم چنین یادداشتهائی را ازبین صفحات و اوراق تواریخ جمع‌آوری کنم **و هذه من برکت البرامکه** بایستی قدردانی کنم که این بنده را از پرسش محققانه خود بفکرچنین کاری انداختید وبمصداق سنه نبوی **من سن سنه حسنه فله مثل من عمل بها** اگر روزی موفق بطبع و نشر این کتاب شوم و خدمت ناقابلم درپیشگاه جامعه علم وادب قبول افتد وفائده‌برآن مترتب گردد چون اساس این بنا را شما افکنده‌اید بهره معنویش بشمابرمیگردد

اینك نتیجه تحقیقات خود را بعد از بیان مقدمه بعرض میرسانم وانتظار خود را اظهار میدارم که اگردرحین حل این موضوع د رنظرمحققین ودانشمندان راه خطاپیموده

باشم بحقیقت ارشاد و براه صواب هدایتم فرمایند و مسلم بدانند بنده را مرهون محبت خود فرموده‌اند.

پایان پیشگفتار ما

☆☆☆

باردیگر لازم میدانم اززحمات دوست ارجمند ودانشمندم آقای علی سامی که درراه طبع و نشراین رساله تحمل میفرمایند وهم از الطاف اعضاء محترم کانون دانش تشکر و سپاسگذاری نموده وازآنان اجازه بخوتهم که این رساله را ازطرف کانون دانش فارس تقدیم نظر دانشمندان ومحققین بنمایم.

صدرالدین محلاتی

بنزد انکه جانش درتجلی است　　همه عالم کتاب حق تعالی است

مقدمه :

۱- دروضع القاب وعناوین و استعمال ان

وضع القاب و عناوین ثانوی را برای انسان یا جیزهای دیگر میتوان بد و گونه تصور نمود ومابراین لحاظ آنرا بدوقسمت تقسیم میکنیم :

وضعی　　وصفی

اول وضعی - وضعی آنستکه از طرف شخصی که دارای مقامی باشد کلمه ای که دلالت برمدح وذم کندنام دوم وعلم خاص برای شخص دیگر ویا چیز دیگرقرارداده‌شود ومیتوان شخصی راکه نام دوم برای دیگری قرار داده بجای واضع وشخصی راکه برای اونام دوم قرارداده شده بجای موضوع له تصور نمود مانند محبوب المله ، عضد الدوله ناصرالملك ، اشرف‌البلاد که سه جمله اول برای انسان و جمله دوم برای شهری ازشهر ها بعنوان نام دوم قرارداده شده است واین کلمات لقب یا عنوان وضعی نامیده میشود و معمولا آن را لقب میگویند .

و میتوان گفت برتری مقام لقب دهنده شرط وضع این القاب است و اینگونه القاب، مگر بوضع دیگری قابل تغییروتبدیل نیست و بایستی لقب بعد از اسم خاص آورده شود مثلا گفته شود محمود ناصرالملك

وعلماء فن لقب را مخصوص بانسان میدانند یعنی میگویند لقب نام دوم برای انسان است که دلالت برمدح و یا ذم اوکند بنا براین مانندکلمه اشرف البلاد لقب خوانده نمیشود

دوم وصفی - عناوین و القاب وصفی آنستکه شخصی‌اوصاف وخصائل فردی در انسان یا چیزهای دیگری رابدون آنکه نظروضعی داشته باشد بقصد احترام یا اهانت درقالب الفاظ متناسبه ویخته‌برای‌آن فرد بیان مینماید واین گونه القاب وعناوین‌تنها

تابع سلیقه نویسنده ویا گوینده است وهمیشه درفن نویسندگی قبل از اسم خاص آورده میشود وغالباً بیکی ودوتاهم اکتفانشده وممکن است بتعداد زیادی ازالفاظ مترادفه وغیر مترادفه آورده شود مانند کلمات «جناب مستطاب اجل» ومانند «عالم نحریر» و« علامه زمان » وامثال اینگونه عبارات واینگونه عبارات را ما عناوین والقاب انشائی مینامیم چنانکه قسم اول را القاب وعناوین وضعی. ودراصطلاح آنچه مانند قسم اول است لقب وآنچه ازقسم دوم است عنوان نامیده میشود.

وذکر اینگونه عناوین در انشاء فارسی زیاد است وآنرا میتوان براعة و استهلال کتاب شخصیت موصوف دانست یعنی ازذکر اینگونه عناوین میتوان فهمید که شخص موصوف از کدام یك ازاصناف مردم است وبعبارت دیگر هرصنفی یکنوع ازاین عناوین را می پذیرد .

پس میتوان ازآنچه ذکر کردیم چنین نتیجه گرفت که نامهای دومی که برای شهرستانها وضع میشود ازقبیل عنوان است وطبق اصطلاح اهل فن وضع کلمه دارالعلم برای شیراز (عنوان شیراز) است ونمیتوان آنرا بنام لقت خواند وهمچنین نامهای دوم برای شهرستانهای دیگر

۲ کیفیت وضع ویا استعمال عناوین

آنچه مسلم است وازمطالعه کتب مربوطه و متون تواریخ و کیفیت وضع لغات بدست میآید این است که بایستی تاریخ استعمال ویاوضع عناوین شهرستانها را در بین قوانین و نامه های منشیان دربار شاهان ونویسندگان جستجو نمود و باید این توضیح راداد که منظور ما ازنویسندگان که وضع واستعمال این گونه عناوین درخور صلاحیت آنان است تنها فرامین شاهان است که بخامه منشیان ادیب ودانشمندانان وادبائی که طرز انشاء آنان سرمشق ادب ومورد متابعت وپذیرش است رقم میپافت زیرا خبره این فن اینانند که فن انشاء رااسلوب صحیح ومخصوصی داده اند وکاخ نویسندگی بدست آنان پی ریزی شده است.

وبطوریکه کتب مربوطه حکایت میکنند ونزد اساتید محقق است نویسندگان حکام وفرماندهان وشاهان وشاهنشاهان درروزگار پیشین همیشه ازبین کسانی برگزیده میشدند که درانواع علوم ادبی ودراین فن بالخصوص مهارت بسزائی داشته اند و خوب که بنگویم

وجود منشیان دانشمندوادیب وتوانا مهمترین وزیباترین تزیینات در بار ها بوده استو میتوان گفت که آن‌اندازه اهمیت ازطرف‌زمامداران برای منشیان‌خود قائل بوده اند که آنان را ازارکان مهمه فرمانروائی ونفوذ خودمیدانسته اند واین‌ازآن جهت بوده است که تأثیرخامه درنزد فرمانروایان کمتر ازتاثیرشمشیر نبوده بلکه برندگی شمشیررا هم ازنوك خامه منشیان دانشمند ونویسندگان‌بلیغ‌وتوانا میدانستداند زیرا پیدااست که گاه ممکن است نوك خامه‌ای هزاران تیغ رابحرکت آورد وسیرتاریخی‌رابسوی دیگر برگرداند.

ونیزازآن جهت که منشیان‌دانشمندانی باذوق وسلیقه بوده‌اند نوشته هاوانشاءآت آنان‌دردربارشاهان درعصرقدیم ازبزرگترین شاهکارهای ادبی زبان پارسی بوده وغالباً مظهریت علم وادب وحسن انتخاب وقریحه وابتکار داشته است و اثر خامه این‌دسته از نویسندگان معجونی ازفهم وادب ودرایت بوده و همیشه کوشش مینمود نه که مانند مشاطه گان عروس کلام ومقصود را بادررتشبیهات واستعارات وعناوین‌والقاب‌زینت‌دهند ومعنی ومراد را درلفافه‌های زیبائی وبلاغت‌وتأثیر به پیچندواین خود بالاترین هنرنمائی های‌نویسندگان دانشمندومنشیان پیش بوده‌است.

این بود مقدمه ما اینك‌اصل گفتارما

فصل اول

۱ـعنوان دارالعلم برای شیراز

هیچ شکی نیست که عنوان دارالعلم برای‌شیراز ازقسم‌دوم عناوینی است که‌ما درمقدمه بیان نمودیم یعنی‌عنوان دارالعلم عنوان وصفی شیراز است نه وضعی

وبعبارت‌دیگرتواریخ حکایت‌ازآن نمیکند که کسی‌مانندلقبی که‌بشخصی‌میدهدچنین‌عنوانی هم بشیرازداده‌باشد واگرچنین‌بوده مانند عنوان‌اشرف‌البلاد که‌پادشاه صفوی‌بمحل وشهر اشرف فعلی داد[1] درتواریخ مسطورمیگردید پس بایستی مرجع‌محض و تحقیق خودرا

۱ـدرسال ۱۰۲۰ شاه‌عباس اول‌درنزدیکی مازندران شهری بساخت وآن‌را موسوم باشرف البلاد نمود و در حقیقت لقب‌اشرف‌البلاد را بآن داد(اگرتعیین لقب را مختص‌بافرادانسان ندانیم) وبطوریکه صاحب مرآت‌البلدان

بقیه در پاورقی صفحه بعد

منحصر بفرامین و نوشته‌های نویسندگان قدیم که عادة بمناسبت خاصی بطرزیکه در قسمت دوم مقدمه خویش ببیان نمودیم این گونه عناوین را ابتکار و اختراع مینمودند قرار داد و درمیان آثار قریحه وذوق وسلیقه آنان آنرا جستجو نمود.

بطوریکه تواریخ مربوطه بسرزمین فارس و متون و آثار نویسندگان و پیشینیان میرساند تا اواخر قرن دهم هرجا نامی از شیراز برده شده و نگارنده‌اش مقید بوده که نام این شهر را با عنوان خاص ذکر نماید جز کلمه دارالملك برای او نمیآورده‌اند

۲-چرا شیراز را دارالملك میگفته اند

نظری بتاریخ ایران وتا اواخر قرن دهم و پیش از تشکیل سلطنت سلسله صفویه در ایران این موضوع را مسلم میسازد که ایالت فارس مانند بیشتر ایالات دیگر ایران مقر سلاطین نیمه مستقل بوده که اکثر نام آنان با کلمه شاه توام بوده است و گاه شاهان فارس دعوی استقلال می نمودند و سر از اطاعت شاهنشاه که مرکزیت حکومت متحده ایرانرا داشته بیرون میآورند و برای خود تشکیل سلطنت استقلالی میدادند و بعضی اوقات هم شاهنشاه ایران شیراز را مقر سلطنت خود قرار میدادند ولی چون در ایام سلطنت شاهان قبل از دوره تاریخ سلسله سلاطین زند شیراز پایتخت رسمی شاهنشاهان و مرکز شاهنشاهی (در دوره سلطنت سلاطین اسلامی) معرفی نشده بود از این جهت بعنوان دارالملك خوانده میشده است ولی هیچوقت بنام دارالسلطنه خوانده نشده است و بالعکس تبریز ـ قزوین ـ اصفهان که هریك چند تن از سلاطین بزرگ و شاهنشاهان را در خود پذیرفته واز این جهت بنام دارالسلطنه خوانده شده‌اند .

بقیه از پاورقی صفحه قبل

در ذیل کلمه اشرف درمجلد اول کتاب خود لقبی نقل از مسیو شاردن فرانسوی که زمان شاه عباس اول بایران آمده مینماید علت این امر این بوده است که چون مادر شاه عباس از اهل مازندران بوده شاه عباس تصمیم بعمران وآبادی ما زندران میگیرد وشهر اشرف وفرح آباد را نزدیکی مازندران بنا میکند وچندین هزار خانه وارازارا منه گرجستان را کوچ داده ودراین دوشهر وسایر شهرهای مازندران منزل میدهد ولی بواسطه ناسازگاری هوا بسیاری از آنان تلف می‌شوند بطوری که در زمان شاه عباس دوم زیاده از چهارصد خانوار ارازارامنه در اشرف وسایر بلاد مازندران نبوده اند (ص ۴۱ جلد اول مرآت البلدان نقل بمضمون)

و بعبارت دیگر شهرهائی که مرکز سلطنت شاهنشاهی بوده اند و پایتخت کشور معرفی میشده اند بنام دارالسلطنه و آن شهرهائی که مرکز شاهان نیمه مستقل بوده اند بنام دارالملك خوانده میشدند و شیراز از آنجهت که غالباً مرکز شاهان بوده است دارالملك نامیده شده است و ما برای آنکه نزدیك بموضوع بحث دراین رساله باشیم یکی از فرامین صادره که شیراز را بعنوان دارالملك ذکر نموده و از آخرین فرامین صادره باین عنوان برای شیراز است دراینجا نقل مینمائیم.

این فرمان از ناحیه **سلطان یعقوب بها درسورو**[1] برادر سلطان خلیل شاه

---

(۱) سلسله آق قونیلو (یعنی صاحب گوسفند سفید) وقراقونیلو (یعنی صاحب گوسفندسیاه) دوسلسله ازتراکمه روم بودندکه هرکدام برای مدتی درقسمتی یا تمام ایران بعد ازبهم ریختن اساس سلطنت تیموری حکومت کردند (واینهارا ازآن جهت آق قونیلو وقر قونیلو میگفتندکه عکس حیوانات مزبور یعنی گوسفند سیاه و گوسفند سفید را برپرچم خود نقش مینمودند ـ تا ریخ سرجان ملکم ص۲۳۱ جلد اول باب۱۳) سلطان یعقوب مزبور سومین نفر ازسلسله آن قونیلو بوده است واین سلسله را نه نفرتشکیل میداده اند باین نحو ۱ـ «ابوالنصرحسن بیگ» معروف به اوزون حسن پسر« علی بیگ» واو پسر «قراعثمان» معروف به «قرا ایلك» است که پس ازیکسلسله حوادثی که شرح آن خارج ازحدود این رساله است ، بخدمت امیر تیمور گورکان در آمد « حسن بیگ » ازسال ۸۷۳ که سلسله «قراقونیلو» بآخرین افرادآن « حسنعلی» فرزند «جهانشاه» منقرض گردید ردرهمدان بدست «اغورلومحمد» پسر«حسن بیگ » مزبور کشته شد تا سال ۸۸۲ سلطنت کرد ، در حکومت این پادشاه که تمام ایرانرا درتصرف داشت و خود را ایرانی میدانست پیش آمد مهمی روی دادکه درتاریخ جهان بسیار مؤثربوده است ، باین توضیح که چون وی درایام جوانی دختر آخرین امپراطورعیسوی طرابوزان معروف به « دسپینا خاتون»را گرفته بود طبعاً متمایل بآنان بود وازطرفی درهمان اوان یعنی در سال ۸۵۷ مطابق با سال ۱۲۵۳ سلطان عثمانی معروف به «محمدفاتح» فاتح قسطنطنیه موجب وحشت واضطراب سلاطین

سومین نفرازسلسله آق قونیلوکه ازسال ۸۷۳ تاسال ۹۲۰ در ایران سلطنت نموده‌اند بعنوان معافیت موقوفات مدرسه منصوریه شیرازکه درعصر سلطان یعقوب مزبورتحت ترلیت و نظارت استاد المحققین امیر سید صدر الملة والدین محمد دشتکی شیرازی بوده است صدوریافته است

اروپا خاصه ایتالیا گردیده بود و فتح قسطنطنیه سخت اروپا را بلرزه درآورده بود دربار «ونیس» ازارتباط اوزون حسن که روزبروز قدرتش توسعه مییافت حسن استفاده نموده بوسیله سفرائی که بنزد «اوزون حسن» فرستاده بود اوراتحریك علیه دربار عثمانی نمود ودرهمین احوال اوزون حسن جهانشاه قراقونیلو و ابوسعید تیموری را بکشت و بغداد را بتصرف درآورد وعراق وآذربایجان نیزمسلمش گشت ودرسال ۸۷۲ برتمام ایران آن روز که عراق عرب وقسمتی ازقفقار ضمیمه‌اش بود سلطنت مطلقه داشت ولی روزبروز اختلاف وی با سلاطین عثمانی شدیدترمیشد و بالنتیجه بین عثمانی وایران جنگ سختی رخ داد وابتدا فتح وپیروزی نصیب «اوزون حسن بیگ» گردید وترکان عثمانی راشکست داد واین درسال ۸۷۸ بود ولی درسال ۸۷۹ شکست سختی ازعثمانیها خورد و «زینل» پسرش درجنگ کشته گردیدومقداری ازاراضی عراق عرب که جزءایران بود بدست آل عثمان بیفتاد، ولی وی که تصمیم گرفته بوددراین سن که مراحل پیری راطی میکرددر گوشهٔ بیاساید ازدوجهت بازبسوی میدان جنگ بشتافت، یکی آنکه پسرش «اغورلومحمد» بر پدر یاغی شد وبعداً پناهنده بسلطان محمد فاتح که دشمن پدرش بود گردید و اوزون حسن برای بازگشت پسرش مرگ خود را اشاعه داد و «اغورلومحمد» بطمع سلطنت و تصرف تاج و تخت به تبریز که پایتخت سلطنت پدرش بود وارد ودستگیرو کشته گردید ودیگرتیرگی روابط وی با مصریان بود و بالنتیجه جنگ با مصریان شروع گردید وفتح نصیب ایران شد وپس ازآن «اوزون حسن» آسوده ننشست و بجانب گرجستان حرکت نمود وتفلیس را بتصرف درآورد ودرسال ۸۸۲ با نیکنامی این پادشاه شجاع ومتدین فوت گردید. «اوزون حسن» را تاریخ مرد خیر وپشتیبان اهل علم و دانش معرفی کرده وعده زیادی

بقیه پا ورقی

ازآنان راگرد خود جمع آوری نموده از هیچگونه بذل مال خودداری نمیکرد و او معروفترین پادشاهان آل آق قونیلو بوده است ۲ـ «سلطان خلیل» فرزند اوزون حسن سلطنت وی بیش ازشش ماه نبود ودرسال ۸۸۲ بدست برادرش «سلطان یعقوب» که بروی یاغی شده بود نزدیك خوی بقتل رسید ۳ـ «سلطان یعقوب بیگ» فرزند کهتر اوزون حسن بیگ است که ازسال ۸۸٤ تاسال ۸۹٦ یعنی بمدت سیزده سال برایران حکمفرمائی وسلطنت مینمود، وی همان سلطان یعقوب بهادرسرر واست که درمتن ازآن یاد شده وصاحب فرمان مورداستناد است وازوقایع سلطنت او کشته شدن «شیخ حیدر» پدر شاه «اسمعیل صفوی» است؛ سلطان یعقوب بروایتی درسال ۸۹٦ بدست زن خویش کشته شد ودرموقع خواب اورا خفه نمود ٤ـ «سلطان بایسنقر» فرزند سلطان یعقوب بیگ است که از سال ۸۹۷ تمامت یك سال وشش ماه سلطنت کرد و۸۹۸ بدست پسرعمش «رستم مقصود بیگ» ازسلطنت دور گردید ٥ـ «رستم بیگ» مزبور، وی با بدیع الزمان تیموری بجنگید واورا شکست داد وهم بطرف شیروان لشکر کشی نمود واز سرهای کشتگان مناره ها بساخت ولی «بایسنقر» نامبرده بالا لشکری ازاهالی شیروان تشکیل داد و بجنگ وی آمد مدت سلطنت رستم بیگ فقط یکسال بود ۸۹۸ وفات کرد ٦ـ «احمدپاشا» فرزندمحمد اغورلوفرزند سلطان یعقوب؛ سلطنت وی بمدت شش ماه ۷ـ «میرزا محمد» فرزندیوسف بیك فرزند حسن بیگ (اوزون حسن مزبور) تاسال ۹۰٤ سلطنت کرد ۸ـ «الوند میرزا» فرزند یوسف بیگ تا ۹۰۷ درقسمتی ازایران حکمفرمائی داشت ودرحکومت وی بالمیعه سلطنت صفویان ظاهر گشت وازدست «شاه اسمعیل صفوی» شکست خورد ۹ـ «سلطان مراد» فرزند سلطان یعقوب که در فارس وعراق و خوزستان سلطنت مینمود و بعدازفوت پدر دعوی سلطنت ایران را داشت ولی ازجلولشکریان شاه اسماعیل صفوی که درسال ۹۲۰ بقصد فارس بجنبش آمده بود فرار کرد و سلطنت «آق قونیلوها» بدست شاه اسماعیل صفوی درعهد سلطان مراد خاتمه پذیرفت. درتاریخ سلاطین «آق قوتیلو» را «بایندری ترکمن» مینامند و بایندر از اجداد این سلسله بوده است.

۳ـ سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر (نقل از فارسنامه ناصری)

امیر ابوالمظفر یعقوب بهادر سورو

الحکم لله

« حکام ووزراء ونوابان و کتاب ومستوفیان وعمال ومباشران و متصدیان امور و »
« اشغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده وحومه دارالملك شیراز »
« و«شبانکاره و کربال و فسا[1] خصوصاً بدانند که چون بتجلیل واعظام واجلال واکرام »

---

[1] شبانکاره یکی ازنواحی باوسعت وبزرگی بوده است که بعد ازتصرف فارس بدست اعراب جزء نواحی چهارگانه فارس قرار گرفته است وطول آن ۸۰ وعرضش درحدود ۴۰ فرسخ وحدودش از طرف مشرق وشمال بنواحی بلوچستان وبلوك جیرفت وسیرجان و شهربابك کرمان وبلوك بوانات و ازطرف جنوب بلارستان و از طرف مغرب بسروستان وفساوجهرم محدود بوده است واصطهبانات، نیریز، داراب، رونیز، رودان احمدی و بشاگرد جزء این ناحیه بوده ومرکز این ناحیه شهر «ایگ» که عربها آن را «ایج» میگفتند و در چهار پنج فرسخی اصطهبانات فعلی قرارداشته بوده است وجنگهای اسمعیل شبانکاره درحمله اعراب بفارس در تاریخ نگاشته شده است ولی این اصطلاح بعداً از بین رفته واکنون شبانکاره را بناحیه کوچکی درحدود خاك دشتی و دشتستان میگویند و گویا علت این اصطلاح جدید این بوده که عده‌ای ازمردم شبانکاره قدیم وسران آنان را بواسطه اختلافاتی که بادولتهای وقت داشته وایجادزحمت مینمودند باین ناحیه فعلی کوچانیده‌اند و مرکز آنان رافعلا بنام شبانکاره مینامند؛ این یك ناحیه ازفارس بعدازاسلام بوده است. ناحیه دوم فارس بوده (بنابراین هم بکل نواحی پنجگانه فارس میگفتند وهم بقطعه مخصوص آن) طول آن ۱۲۵ فرسخ وعرضش ۴۰ فرسخ وکرسی نشین ومرکز آن قبل از « امیرعضد الدوله» شهر استخر وبعداززمان وی شهرشیراز بوده تازمان «امیرابوکالنجاردیلمی» فرزندامیرابوشجاع سلطان الدوله درسال ۳۳۶ هجری بکلی استخررا خراب نموده وبجای آن زراعت کرد و مردمش رابسوی شیراز کوچ داد. سوم ناحیه کوه گیلویه که طول آن ۶۵ و عرضش ۴۰ فرسخ چهارم ناحیه لارستان طول آن ۹۰ وعرضش ۵۰ فرسخ بوده است وپایتخت کل این نواحی

« سادات عظام و نقباء کرام که نور[۱] (بضم نون) حدقه لولاك و نور[۲] (بفتح نون) حدیقه وما »
« ارسلناك اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشند و در اعلاء »
« اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری را یت[۳] درایت افراشته »
« باشند و معهذا در تأسیس قوانین خیرات و ترصیص قواعد مبرات و انشأ مبانی ابواب الخیر »
« و انفاق ارباب استحقاق مساعی جمیله بتقدیم رسانیده موفق گردند بر ذمت همت »
« خسروان دیندار و ربقه نهمت[٤] پادشاهان عدالت آثار از لوازم و متحتمات است و »
« مرتضی ممالك اسلام مقتدی علماء اعلام افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام »
« اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق ؛ قدوة الحکماء المتألهین بالاستحقاق ؛ علامة »

اول استخر و بعداً شبراز بوده است . ولی قبل از اسلام فارس به پنج ناحیه تقسیم میگردید که هر ناحیه را «کوره» میگفتند و کوره های پنجگانه فارس عبارت بوده است ۱ـ کوره اردشیر پایتخت آن شهر جور نزدیك فیروزآباد کنونی و هنوز بهمن از آثار آن دوره باقی است ۲ـ کوره استخر که پایتخت آن شهر استخر و محل آن مرودشت کنونی است ۳ـ کوره داراب گرد پایتخت آن شهر داراب بوده که آثار آن هنوز نزدیك شهر داراب فعلی باقی است ۳ـ کوره شاپور پایتخت آن شهر شاپور بوده که خرابه های آن باقی است ٥ـ کوره قباد که پایتخت آن شهر « ارکان » که اعراب آن را «ارجان» میگویند میباشد و خرابه های نزدیك بهبهان فعلی باقی است ، این کوره ها که کورت هم بدان گفته میشود و بعربی آنرا خوره میگفتند فارس را تشکیل میدادند و این موضوع را ضمناً بیان مینمایم که ابن البلخی در فارسنامه هر ناحیه را هم کوره و هم خوره استعمال کرده یعنی چنین میگوید : کوره اردشیر خوره و «کربال» وفسا که آنرا در قدیم « پسا » میگفتند باصطلاح قبل از اسلام کربال جزء کوره استخر و پسا جزء کوره دارابجرد بوده و باصطلاح بعد از اسلام هردو جزء ناحیه فارس قرار گرفتند

(۱) نور بضم بمعنی روشنائی (۲) نور بفتح بمعنی شکوفه (۳) رأیت یعنی بیدق و پرچم (گرچه در اصطلاح بیدق و پرچم باهم تفاوت داشته است) (٤) نهمت یعنی شهوت و میل ولی در اصطلاح همت عالی است .

« علمأء الزمان ، استاد ارباب الحکم والمعارف فی الاوان ، الموفق من عندالله الصمد »
« سید صدر الملة والافاده والسیادة والافاضة والدین محمد ایده‌الله تعالی ظلال سیادته »
« و شیدت قوانین افاضة و سنا دته [1] در زمان وولت روز افزون و عهد خلافت »
« همایون مدرسه رفیعه [2] وبقعه منیعه موشح بالقاب ومشحون باسم سامی مادردارالملك »
« شیرازانشاء نموده ورقبات مذکوره فی الذیل را جهت مثوبات دولت ابدپیوند بمقتضی »
« وقفیه شرعیه برآن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقفنامه مشروعه مشروحه »
« مسطوراست بمصرف وجوب ومصاب استحقاق رساند وجمع رقبات مذکوره درپیچین ذیل »
« ازقرارتصدیق دیوانیان شیرازبدین موجب است» (سپس بعدازجمله رائج تبریزی که بخط درشت نوشته شده مینویسد دویست وچهل ودوهزار وهفتصد وهشتاد وسه دینارو نیم بعدازآن صورت املاك ورقبات ودرآمدآن راتحت عنوان **دارالملك شیراز** (بخط درشت) محوطهٔ محمدی باردار که علیحده برسید غیاث الدین منصور مسلم است) نگاشته و سطوری بعداً در خاتمه این فرمان نوشته شده که چون مورد حاجت مانبود ازنقل آن صرفنظر نمودیم ودر خاتمه این فرمان مینویسد « بدارالسلطنه تبریز تحریراً فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین وثمانمأه ۸۹۳ »

این فرمان در فارسنامه ناصری که مؤلف دانشمند و هنرمند آن مرحوم حاج میرزا حسن ازفرزندزادگان ودرمرتبه نهم باتی این مدرسه وصاحب فرمان بوده‌است درص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ گفتاراول آن کتاب که در حالات وتاریخ سلاطین ایران وحکام و زمامداران فارس بوده نقل شده وپیش ازنقل فرمان چنین مینگارد « چون فرمان مزبور بر کاغذ خان بالغی بخط منشی خوشنویس نوشته آخردامنه آنرا بخاتم شاهی مزین داشته‌است و

---

[1] سناده یعنی سندیت و استحکام مبانی [2] مدرسه رفیعه که منظور این فرمان است مدرسه منصوریه میباشد که ازبناهای امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی است و در محله دشتك قدیم که اکنون معروف بلب آب و سردزك است در سال ۸۸۳ ساخته شده و بنام امیر غیاث الدین منصور فرزند دانشمند ومحقق خودآنرا نام گذارده است

پشت فرمان به امهار عیسی‌بن شکرالله وعلی بن شکرالله وچندین نفردیگر از وزراء و مستوفیان رسیده وتاکنون که چهارصد وده سال « یعنی سال ۱۳۱۳ سال طابع فارسنامه یاند کی‌جلوتر ازسال تألیف فارسنامه» (۱) تمام‌است ازآن گذشته‌بابادی‌باقی‌مانده‌است (۲)

بعد ازاین فرمان دیگرفرمانی باین عنوان بنظرنرسیده است ولی‌درمتون‌تواریخ شیرازرا بهمین عنوان ذکرنموده‌اند (۳) سپس دریکی ازسالهای نصف دوم قرن یازدهم هجری یعنی د رسال ۱۰۶۶ فرما ن دیگری بعنوان همین مدرسه منصوریه از طرف شاه عباس دوم شاهنشاه ایران (٤) از سلسله صفوی بنام مرحوم میرزا احمد نظام الدین که از

---

[۱] نظربا‌ینکه تاریخ فرمان۸۹۳ بوده وچهارصد وده سال که ازآن گذشته باشدمیشود ۱۳۰۳پس معلوم میشود سال تألیف فارسنامه یاقسمتی که ازآن نقل شده سال ۱۳۰۳ بوده است.

[۲] این فرمان را با همه کوششی که بنده نموده‌ام موفق‌بدیدن‌آن نشدام وباعتماد کامل که‌بمؤلف است مسلم چنین فرمانی درخانواده جلیل‌آنمرحوم و متولیان موقوفه مدرسه منصوریه‌باقی‌است.

[۳] مانند:الف‌حبیب السیر تألیف«خواندمیر»فرزندمیرخواند مؤلف روضة‌الصفانیز بتشویق میرعلیشیرنوایی تاریخ معروف خودرا برشته تحریر درآورد وشرح مفصلی د روقایع ایام شاه اسمعیل‌نگاشته تا ریخ تألیفش ۹۲۹وتاریخ وفاتش۹٤۱ هجری است وی تحت عنوان دارالملك شیراز درخاتمه کتاب خود ضمن شرح عجائب وغرائب ربع مسکون در وصف شیرازبیان زیبائی‌دارد.

ب ـ عالم‌آرای عباسی: تألیف اسکندربیگ منشی‌شاه عباس بزرگ است وی‌تاریخ حیوة صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی نگاشته تاریخ این تألیف ۱۰۲۵هجری است ـ دراین د و تاریخ که‌مشهور ترین تواریخ عصرآق قونیلو و وقسمتی ازصفویه است هرجا اسم شیراز را خواسته‌اند باعنوان ذکر کنند « دارا لملك » گفته‌اند (بکتابهای مزبورمراجعه شود)

[٤] شاه عباس‌دوم هشتمین پادشاه سلسله صفویه است(درصورتیکه سلطنت موقتی‌سلطان

فرزندان واقف ومتولی این مدرسه بوده است [1] وشخصاً نیزدارای شخصیت علمی بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل

خدابنده رادو مرتبه درحساب بیاوریم) باین ترتیب :

الف : شاه عباس دوم پسرشاه صفی است ودرسال ۱۰۷۸ وفات کرد

ب : شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ است پدرش صفی میرزا با مر پدرش شاه عباس بزرگ بقتل رسید و بموجب وصیت شاه عباس سام میرزا که بعدازسلطنت خودرا شاه صفی نامیده بسلطنت رسید وفات وی در ۱۰۵۲ است .

ج ـ شاه عباس اول پسرسلطان محمد خدا بنده است وی د ر سال ۹۹٦ بر تخت نشست ودرسال ۱۰۳۸ درفرح آبادمازندران وفات نمودواواز بزرگترین پادشاهان ایران است

و ـ سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بنفع پسرش شاه عباس ازسلطنت کناره کرد.

ه ـ شاه اسمعیل برادرسلطان محمد خدابنده پسرشاه طهماسب است که بواسطه استعفاء برادرش خدابنده دردومرتبه اولی بسلطنت رسید پس ازیکسال سلطنت در ۹۸٤ فوت کرد

و ـ سلطان محمد خدابنده که بعد از پدرش شاه طهماسب موقتاً سلطنت نمود و استعفا ازسلطنت داد .

ز ـ شاه طهماسب پسرشاه اسمعیل اول که در ۹۳۰ بجای پدرنشت و درسال ۹۸٤ وفات نمود

ح ـ شاه اسمعیل بزرگ مؤسس سلسله صفویه است که در ۹۰۷ بتخت سلطنت نشست ودرسن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت وفات کرد.

بنابراین از سرسلسله صفویه ۱ـ شاه اسمعیل بزرگ ۲ـ شاه طهماسب ۳ـ سلطانمحمد خدا بنده ٤ـ شاه اسمعیل دوم ٥ـ سلطانمحمد خدا بنده ٦ـ شاه عباس اول ۷ـ شاه صفی ۸ـ شاه عباس دوم

[۱] میرزانظام‌الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم فرزند میرزانظام‌الدین احمدعلامه

بقیه درپاورقی صفحه بعد

صادرمیگردد ، دراین فرمان اولین مرتبه‌ایست که ماشیراز را بعنوان دارالعلم مشاهده میکنیم و با دلائلی که بعداً درذکر قسمتی ازاین فرمان بیان میکنیم تصور میشود بلکه نگارنده قطع دارد که منشاء این عنوان یعنی دارالعلم همین فرمان است . اینك فرمان شاه عباس ثانی:

٤ـ فرمان شاه‌عباس دوم‌صفوی بعنوان دارالعلم شیراز

فرمان همایون شرف نفاذ یافت‌ـ آنکه چون امتیازطایفه کرام علماء و عدم استوای این طبقه والا را باسایرمزایا مصداق **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون(۱)** مصدق وتعلق نظام شرع مبین درانتظام امورخلائق رابه‌رأی راتق این قوم‌قویم منظور **ومنهم امیون لایعلمون الکتاب الاامانی و ان هم الایظنون(۲)** شاهد صادق وباوجوب‌تفقه علوم شرع اطهروتعلم معالم ناموس اکبر نسبت‌بمضمون کریمه عنبر شمیمه **فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون(۳)** نسبت بسایر بندگان خلق مطابق گشته و بناءاً علیه همت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبرحقیقت اثر **نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون** اسحاب سحاب‌فضل‌طیبین وطاهرین علیهم‌السلام‌صلوات الملك المبین ابد همواره همت بلند خسروانه منعطف بسرانجام لوازم‌آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه منصرف بانتظام احوال‌این‌فرقه والاست که به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم **انامدینت العلم وعلی‌بابها** هرگونه اصطناع وعوارف بنابرمفاد(**العلماء ورثه‌الانبیاء** برحسب گمان‌نگارنده این‌جمله

فرزند عمادالدین مسعود فرزند صدرالدین محمد فرزند غیاث‌الدین‌منصوو فرزندصدرالدین محمد متولی‌وواقف مدرسه منصوریه‌است وهمه‌از افاضل وعلماء شیراز واز سلسله جلیله دشتکی شیرازی می بوده‌اند (نقل از گفتاردوم فارسنامه ناصری از ص۸۰تا۸٤) وتاریخ ولادت ووفات‌اکثر آنان‌درفارسنامه که مؤلف آن‌ازفرزندان این سلسله بوده‌است‌مضطرب ومغشوش ضبط شده

[۱] آیه۱۲سوره ۳۹الزمر[۲] آیه۷۳ سوره ۲ البقره [۳] آیه۱۲۳ سوره۹التوبه

علاوه گردید درمدرك باز گذاشته شده است) اولی باشد وسیلهٔ توسعه معایش وملابس و ترویج مساکن ومدارس آن گروه فراهم آمده باعث رفاهت حال وانشراح مآل وتیسیر امانی وآمال ونشرفضل وافضال وتکمیل اهل علم وکمال شده در ایصال نفقات واجرای صدقات وموقوفات که ازارباب خیرات ومبرات علی حسب شروطهم مدخور گشته حسن کفایت و درایتشان جالب امرجزیل وثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد

شاهد این حال درآینه جبین مخالصت تزیین سیادت ونقاب منقبت افاضت مرتبت نجابت واصالت منزلت حقایق ومعارف آگاه عالیجاه علامی فهامی نتیجه اعاظم السادات والعلماء نقاوهٔ افاخم الاشراف والحکماء قطبا للسیادة والنجابة والافادة والمجدوالعلی میرزانظام الدین احمد باحسن وجهی جلوه نما است که شیمه فضل راضمیمه نسب متعالی وحسب عالی ساخته وغبارا کسیر عیاراخلاص دراین درگاهٔ گردون مناص را زینت جبههٔ اعتقاد شناخته لهذالمعه ازاشراقات طورپرنورمکارم وافضال طل وندا وهٔ انوا مواج بحر بیکران شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته مآل سیادت ونقابت پناه مومی الیه فرموده تولیت شرعی مدرسه رفیعه منصوریه واقعه در **دارالعلم شیراز** را که ازمحدثات و آثار خیر آباء واجداد جنت مهاد مشارالیه است وسابقاً امیرمعزالدین محمد ولد میرزانظام الدین احمددشتکی عم حقایق اکاه مومی الیه بود معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت بعالیجاه مشارالیه منتهی شده ازتاریخ فوت مرحوم مزبور بسیادت ونجابت پناه مومی الیه مفوض ومرجوع فرموده ارزانی داشتیم که ازروی سعی واهتمام بامرمزبورولوازم آن قیام واقدام نموده دقیقه ازدقایق نظم ونسق سرکارمزبورو تعمیرعمارات وتکثیرزراعات وآبادانی محافل وقفی وسایرمایکون من هذاالقبیل نامرعی نگذارد و حاصل و مداخل سرکار مزبوررا موافق شرط واقف بمصارف وجوب مصروف گرداند (چند سطر دیگر نگاشته شده بعدازاین چندسطراین فرمان خاتمه پذیرفته ودرخاتمه تاریخ فرمان باین نحومینگارد تحریراً فی شهرشعبان المعظم سنهٔ ستوستین بعدالالف من الهجرة-۱۰۶۶

این فرمان نقل ازفارسنامه ناصری شده که درص ۱۴۹ وص ۱۵۰ گفتارد وم ضبط شده است.

نتیجه این فصل

پس از نقل این دو فرمان چنین نتیجه میگیریم که مسلماً تا سال ۸۹۳ شیراز نزد نویسندگان درباری که مبدء جعل اینگونه عناوین بوده‌اند و بمتابعت آنان نویسندگان تواریخ بعنوان دارالملك معنون میشده است و در سال ۱۰۶۶ دارالعلم را برای شیراز عنوان قرار داده‌اند چون بر حسب دو فرمانی که نقل نمودیم این دو امر محقق گردید درسنوات بین این دوسال که قریب دو قرن یعنی درست ۱۷۳ سال است نسبت باینموضوع درحال شك و تردید باقی میمانیم یعنی معلوم نیست که دراین دو قرن هم شیراز را بعنوان دارالملك تلقی میشده است یا بعنوان دارالعلم

وچون نگارنده عقیده دارد که فرمان دوم منشأ احداث عنوان دارالعلم برای شیراز است و قبل از سال ۱۰۶۶ شیراز دارالملك خوانده میشده است ناگزیر به بیان ادله خود مبادرت میورزد و آنرا ضمن فصل دوم توضیح میدهد

فصل دوم

تحقیق دراوضاع وخصوصیات کشوربین‌قرن نهم ویازدهم

چون محقق گردید تاسال ۸۹۳ که تاریخ صدو ر فرمان از طرف سلطان‌یعقوب‌اق قونیلواست شیرازبعنوان دارالملك خوانده میشده وبموجب فرمان شا ه عباس دوم پادشاه صفوی درسال ۱۰۶۶ شیرازدارالعلم خوانده شده است برای اثبات اینکه شیراز درفاصله این دوزمان دارالملك‌خوانده میشده وفرمان دوم(یعنی‌فرمان‌شاه عباس‌دوم) منشأ عنوان دارالعلم برای شیرازشده لازم‌است ازجهات مختلفه اوضاع ایرانراتاآنجاکه‌مربوط‌بهدف اصلی‌است ومقصود ما را روشن میسازدبررسی‌نموده ومورد تحقیق‌قراردهیم

۱- وضعیت سیاسی کشور بطو ریکه تاریخ‌حکا یت می‌کند

اولین دلیل ما برای اثبات این مدعی روشن کردن زمان‌تاریخی بین این دوفرمان واستعمال عنوان دارالملك برای شیراز در اینمدت اززمان میباشد وما قبل‌ازاینکه داخل‌دربحث وتوضیح این دلیل شویم نا گزیربیان مقدمه میباشیم

همانطوری که گفتیم یکصدوهفتاد سال فاصله بین دوفرمان مذکور میباشد. د ر اینمدت دونفرازپادشاهان اق‌قونیلو وهفت نفراز سلاطین صفویه برایران‌حکومت کردند باینشرح‌سلطان یعقوب درسال۸۹۶رحلت نمودو بجای اوپسرش بایسنقربرار یکه‌سلطنت ایران‌تکیه دارد وی‌هنوزجا گرم نکرده بودوبیش ا ز یك سا ل و هشتما ه از سلطنتش نگذشته بود که رستم بیك فرزند مقصود بیك پسرعم بایسنقر برا و مستو لی گشتو از کرسی سلطنتش بیانداخت دراینجاکوکب اقبال فرزندان‌شیخ‌حیدر ازقلعه استخرفارس طلوع کرد وخاندان صفوی روی کارمیآیند

رستم برابرمقاومت وتدابیرجنگی بایسنقر نا گزیرمیشود که فرزندان‌شیخ حیدر راکه سه تن‌وموسوم باسامی سلطانعلی وسلطان اسمعیل وسلطان ابراهیم بود ند ا ز قلعه استخرفارس بوسیله امیرمنصورحکمران فارس نجا ت د هدو از موقعیت آنان وارادت صوفیان‌پاك‌نهاد وفدا کاربآنان‌استفاده وغلبه بربایسنقر نماید

۲ پیدایش سلطنت سلاطین صفویه

چه بود وچه شد بیان آنرا تواریخ عهده دارند ولی مقدمات سلطنت شاه اسمعیل بزرك سرسلسله شاهنشاهان صفوی اراده حق تهیه گردید[1] ودرسال ۹۰۵ درسن سیزده یاچهارده سالگی

۱ـ برای آنکه بدانیم مقدمات سلطنت شاه اسمعیل صفوی که سیر تاریخ ایران بدست اووا خلافش تغییر کرد چگونه فراهم گردید بایستی اندکی بعقب برگردید.

سلسله سلاطین صفویه چون منتهی بشیخ صفی‌الدین اردبیلی میگردد باین نام موسوم شده شیخ صفی‌الدین نسبش رامورخین وشجره های انسابی با مام موسی الکاظم میرسانند وی درسال ۶۵۹ ازپدری بنام امین‌الدین جبرئیل ومادری بنام «دولتی» بدنیا آمد و هنوزمراحل جوانی رامپیمود که شوروعشقی در سرش پدیدار گشت و در پی مردی ازمردان خداسر گردانیها یافت وحتی بشیراز آمدوشیخ سعدی ما را ملاقات نمود و بالاخره دست ارادت بدامان شیخ‌زاهد گیلانی زد ودختر او (بی بی فاطمه) را بحباله نکاح خود درآورد وپس ازوفات شیخ‌زاهد گیلانی جای گزین او گردید و هزاران مرید شیخ زاهد که حتی درآسیای صغیروشام پراکنده بودندبسوی اوبگرویدند و احترام و عظمتی بسزا یافت واین‌مقام یداً بیداً بفرزندانش منتقل گردید پس از فوت شیخ صفی‌الدین درسال ۷۳۵ شیخ‌صدرالدین وپس ازفوت‌وی درسال ۷۹۴ خواجه علی‌وپس از فوت وی در ۸۳۰ شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه وپس از وی شیخ جنید مرکز تصوف رشته شیخ زاهد گیلانی بود ند و هزاران فدائی و اتباع ازجان گذشته داشتند و همه جا با احترام زندگانی میکردند شیخ جنید دردیاربکرطرف توجه «اوزون حسن اق‌قونیلو» گردید و خواهرخود خدیجه را بعقد اودرآورد باین‌وسیله مریدان شیخ‌را جلب نمود و ده هزار صوفیان سلحشور حاضربخدمتش شدند شیخ‌جنید بامریدانش بسوی جنك با شروانشاه شتافت ودرجنك کشته شد وپسرش شیخ‌حیدر نزد اوزون حسن مقام ارجمندی یافت و دخترخود عالم شاه‌بیگم را بازدواج درآورد شیخ حیدرمریدان خود را دستور داد که بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنك یعنی تاج دوازده ترکی برسر بگذارند و آن را رمز دوازده امام قرارداد شیخ حیدر نیز در سال ۸۹۳ در جنك شروانشاه با سلطان یعقوب

شاه اسمعیل بامساعدت قبائل اختاجلو-شاملو-تکلو-روملو- ارساق- ذوالقدر- افشار قاجار-صوفیان- قراباغ برتخت سلطنت ایران جلوس نمود. پس از بیست و پنجسال مجاهده برای تشکیل یك کشور مستقل وایران بزرگی در سال ۹۳۰ بدرود حیوة گفت و شاه طهماسب بجای او نشست و بیمناسبت نیست دراینجا حاشیه رفته این دو بیتی که ماده تاریخ فوت شاه اسمعیل رامتکفل است بیان نمائیم.

شاه انجم سپاه اسمعیل- آنکه چون مهر در نقاب شده- ازجهان رفت وظل شدش تاریخ-سایه تاریخ آفتاب شده-باری شاه طهماسب چهل ودوسال وشش ماه سلطنت نمودو درسال ۹۸٤ بسرای دیگر شتافت وسلطان محمد خدابنده بجای او نشست ولی وی بواسطهٔ نابینائی ازسلطنت استعفا داد و بحکومت فارس قناعت نمود و سلطنت ایران بدست شاه اسمعیل دوم افتاد- سلطنت این پادشاه خونخوار بیش از یکسال طول نکشید و درسال ۹۸۵ وفات کرد- ونظر باینکه تمام شاهزادگان صفوی حتی کودکان شیر خوار آنها را کشته بود وبواسطه کوری سلطان محمد خدابنده ازاوصرف نظر کرده وتنها او ازخانواده صفوی باقی بود مجدداً بسلطنت ایران برداشته شد. ازآنجا که خدای بزرك میخواست ایرانرا بدست شاهنشاهی بزرك بسپارد عباس میرزا را برای چنین روزی از فرزندان سلطان محمد خدابنده باقی گذاشت ودرسال ۹۹٦ پس ازدومین استعفاء سلطان محمد خدابنده براریکه سلطنت ایران نشست وتاریخ اورا شاه عباس کبیر معرفی نمود وپس از چهل ودوسال سلطنت پرافتخاردرسال ۱۰۳۸ تخت وتاج ایران رابه پسرزاده اش سام میرزا

پسراوزن حسن کشته شد ولی اززمان شیخ حیدرصوفیان این سلسله بنام «قزلباش» یعنی سرخ سرتشکیل گردید واین همان دسته‌ای بودند که پایه های سلطنت ظاهری و نفوذ صوری صفویه رامحکم واستوارنمودند

شیخ حیدرسه پسر داشت که یکی ازآنان شاه اسماعیل بود که زمان کشته شدن پدرش بیش ازیکسال نداشت وپدرش بسال ۸۸۳ کشته شد

این بود سرچشمه نفوذمعنوی مردان این سلسله که موجب استفاده دیگران وبعداً موجب استفاده خود شان بود

که بعداً شاه صفی خوانده میشد تفویض نمود وخود راه دیارنیستی راپیش گرفت شاه صفی نیزدرسال ۱۰۵۲ بزندگانی خودخاتمه داد وشاه عباس دوم که قهرمان داستان کنونی وموضوع بحث مامیباشد بجای اونشست.

بنابراین پس‌ازیعقوب آق قونیلو پسرش بایسنقروپس ازاو رستم پسرش از این سلسله‌سلطنت کرده وسپس سلسله صفویه عهده‌دارسلطنت‌ایران گردیده شاه اسمعیل شاه سهماسب- سلطان محمد خدابنده-شاه اسمعیل دوم- سلطان‌محمدخدابنده-شاه‌عباس اول- شاه‌صفی- یکی پس‌ازدیگری درایران سلطنت نمودند و فاصل بین‌سلطان یعقوب بهادروشاه عباس دوم واقع گردیدند- اکنون که فهرست سلاطین ایران دراینمدت‌تمام گردید اینك‌لازم است نظری بتاریخ ادبی ایران دردوران سلطنت این‌نه‌نفر کنیم‌وآثار آنانرا ازنظربگذرانیم ونظربااینکه موضوك سخن ما آثارتاریخی نثرنویسان‌است‌ازذکر مفاخرفلسفی وادبی صرفنظر کرده وبرای اینکه کلام ما بطول نیانجامد فقط آثار تاریخی رامد نظرقرارمیدهیم تابتوانیم ثابت کنیم که دراینمدت فاصله بین‌سلطنت‌سلطان یعقوب وشاه‌عباس دوم نویسندگان شیرازرا دارالملك میخواندند و باینعنوان او را معنون میساختند تامنشائیت ومبدئیت فرمان شاه عباس برای عنوان دارا لعلم برای شیرازرانابت کرده باشیم.

۳- نویسندگان و مورخین در دو قرن یا مقدمه‌ودلیل‌ما

نویسندگان ومورخین این دوقرن یعنی دراین یکصد وهفتاد سال وبطورکلی‌ازنثرنویسان ادبی‌اینمدت عده راکه میتوان طرزنگارش آنانرا معیارسخن پارسی‌قرارداد واستناد بآن نمود با قطع نظر ازنویسندگان عامی وفلسفی عده زیادی بودندکه چون نقل شرح حالات آنان ازحوصله این مختصر خارج است ما بذکرچند تن از آنان اکتفا نموده وبطوراجمال آثار آنانرا از لحاظ مقصود مورد نظر قرارمیدهیم:

۱- حسین واعظ کاشفی ملقب‌بکمال الدین‌مؤلف کتاب **اخلاق محسنی‌وتفسیر** قرآن‌موسوم بمواهب عالیه (اینکتاب‌برای‌امیرعلیشیر برشته‌تحریردرآمده است) **تاریخ** تحریراین کتاب بین سالهای ۸۹۰ و ۹۰۰ بوده‌است

۲ـ امیردولتشاه سمرقندی پسرعلاءالدوله بختیشاه غازی صاحب تذکره معروف وی این شاهکارنفیس وربیای خود را درسال قبل از ۹۰۰ بوجود آورده زیرا تاریخ وفاتش بین ۸۷۶ و ۹۰۰ گفته شده است

۳ـ محمد بن خاوند شاه ـ معروف بمیر خواند ملقب به برهان الدین مؤلف تاریخ معروف بروضة الصفا که شش جلد آنراخودش تألیف نموده و جلد هفتم آنرا مستند بدیگری دانسته‌اند ودرهرحال بشرح زندگانی سلطان بایقرا خاتمه میبابد.

٤ـ خواند میر معروف ـ نواده میرخواند مذکور ملقب بغیاث الدین مؤلف تاریخ حبیب السیر که درسال ۹۲۹ تألیف یافته ونیز کتب چندی مانند خلاصة الاخبار ودستورالوزراء ومآثرالملوك ازاینمورخ بزرگ ضمیمه آثارادبی فارسی شده استوآخربن اثرعلیی اودرسال ۹۳۷ پدیدآمده اشت

۵ـ حسن رملوـ مؤلف احسن التواریخ که درسال ۹۸۵ تألیف خودراتمام کرده‌است

٦ـ اسکندربیگ ترکمان معروف بمنشی باشی شاه عباس بزرگ، وی تاریخ صفویه را تازمان شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشته تحریر درآورده ودرسال ۱۰۲۵ تألیف خود را بانجام رسانیده بعداً دوستان وعلاقمندان باین اثرتاریخی که معاصر با او بوده اند ادامه نگارش آنرا از او خواستار شده‌اند اوهم باکمال یأس و نومیدی از زندگانی خود نظر باینکه سنش درحدود هفتاد رسیده بود تاریخ دیگری بنام ذیل تاریخ عالم آرای عباسی شروع وازتاریخ جلوس شاه صفی نوه شاه عباس بزرگ مشغول نگارش میشود ولی پس ازمختصری چراغ عمرش خاموش میگردد.

۷ـ محمدیوسف نویسنده تاریخ خلدبرین ـ خصوصیات زندگانی اینمورخ چندان آشکارنیست ولی قدرمسلم است که درسال ۱۰٦٦ در اوج ارتقاء شغل خود که نویسندگی دربار بوده‌است میبوده وآقای سهیلی خونساری ذیل تاریخ عالم آرای عباسی را که اسکندر بیگ ناتمام گذاشت و گذشت بالحاق حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین تألیف محمدیوسف مذکور رااتمام کرده وتاریخ شاه صفی را که درسال ۱۰۵۲ خاتمه‌اش بوده است خاتمه میدهد.

بطوریکه درمقدمه کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی منطبعه درچاپخانه اسلامیه طهران بیان شد، تاریخ خلدبرین تا سال ۱۱۰۵ وقایع سلطنت شاه سلیمان صفی را شرح میدهد و بانتهاء سلطنت این پادشاه کتاب خود را ختم مینماید.

٤ نظری بطرز نگارش مورخین یا اولین دلیل ما

علاوه براین اشخاص نویسندگان دیگرهم مانند **قاضی احمد غفاری** مؤلف **جهان آرا** **یحیی ابن عبداللطیف قزوینی** مؤلف کتاب لب التواریخ **نظام شاه** مؤلف تاریخ ایلچی و **سید نور الله شوشتری** مؤلف کتاب مجالس المؤمنین معروف هم در مدتی پیش و پس اینعصر میزیستند اینجامقدمه اول دلیل ما بپایان میرسد اینك باصل دلیل میپردازیم.

نظر اجمالی بآثار ایندسته ازنویسندگان بااعتراف باینکه کتب عدیده از آنان در دسترس نگارنده نیست واستفاده از آنها جزمطالعه درنقل مطالب آنان برای بنده میسور نمیباشد این حقیقت رابالاجمال ثابت وآشکارمیسازد که نویسندگان ومورخین عصره ورد بحث که شیوه کلام آنان ادبیات آنعصررا مجسم میسازد وعبارتشان همه مشحون ازتصنع ادبیست درذکرایالات وولایات وشهرهای ایران که اهمیت تاریخی داشته و راه را می‌پیمایند دستهٔ ازآنان معتقد بوده‌اند که برای هرشهری یاهرایالتی بمناسبت موقعیت آنها عنوانی بیاورند مانند اردبیل را که جون مرکز پیران واقطاب وشیوخ ورهروان طریقت بوده‌است (دارالارشاد) وقزوین و تبریز و هرات و اصفهان را که هرکدام روزی مرکز شاهنشاهی ایران بوده‌است (دارالسلطنه) ومازندران وقفقازراکه مرزایران بشمار می‌رفتند ومنطقه مرزی جزء این دوایالت بوده (دارالمرز) و بخارا را که مرکز کتابخانه بزرك ایران آنروزبوده‌است (دارالکتب) میگفتند (نگارنده درنظردارد با توفیقات ربانی درخاتمه اینموضوع مورد بحث شهرهای صاحب عنوان وعناوین آنهارا ذکر کند)

ودسته دیگرخودرا مقیدباین قید نکرده بعض شهرها راباعنوان و برخی را بدون عنوان ذکرمیکرده‌اند صاحب روضة الصفا ازدسته اخیربوده وبطوری که اجمالا دراین تاریخ نظرافکنده‌ام هرات وتبریزرا دارالسلطنه ویزدرا دارالعباده خوانده ولی چون بذکرشیرازوفارس میرسد هیچگونه عنوانی برای آن ذکرنمیکندولی نوادهٔ اوخواندمیر

درتاریخ حبیب‌السیر ودستورالوزاره شیرازرا بعنوان دارالملك خوانده است

با توجه باین که کتاب اخیرالذکر فقط یکجا شیرازرا دارالملك خوانده است وآن‌هم درموضوع داستان خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه‌است باین عبارت بیان نموده (درآن ایام که شاه شجاع‌دارالملك شیرازرا ازبرادرخودمنتزع نمودص۲٤۹ مطبوع در چاپخانه اقبال تصحیح‌شده ومحشی ازطرف آقای سعید نفیسی) و دیگر ازنویسندگان ازدستهٔ اول همه جا شیراز راباعنوان دارالملك ذکر کرده‌اند و چون در بین مورخین‌و نگارندگان سابق‌الذکرمورخی که عهد اوبزمان صدورفرمان دوم یعنی فرمانی که از طرف شاه عباس دوم که بنظرما بدوتغییرعنوان شیراز از دارالملك بدارالعلم است اسکندربیك منشی صاحب‌کتاب عالم آرای عباسی است کمان میکنم تعبیر او بیشتر ملاك ومناط استدلال خواهدبود

۵ عناوین برای‌شهرها است‌نه ایالات

این‌مورخ درچند موضع و بطوری که یاد داشت کرده ام در قضیه مولانا میرزا جان شیرازی درصفحه ۱۱۵ ودرموضوع فوت‌الله ـ وردی خان که بسال۱۰۲۳ اتفاق افتاده درص٦۱٦ منطبعه تهران‌فارس را دارالملك بیان نموده است.

و بایستی این‌نکته رامتذکر گردید که عنوان دارالملك برای فارس (با آنکه مورد دعوی ماعنوان دارالملك برای شیرازاست واینگونه‌عناوین مخصوص شهرها است نه‌ایالات) مجازاً و بعلاقه اطلاق جزء بر کل است یعنی چون شیراز مرکزفارس بوده و جزءِ ایالت فارس است مجازاً بفارس تعبیردارالملك شده است و منظور حقیقی همان شیراز است.

کتاب خلد بربن‌هم درآن قسمتی که بشرح پیش گفتیم که الحاق بذیل تاریخ عالم آرای عباسی شده فارس رادارالملك خوانده است گرچه درهمان موضع که فارس را دارالملك‌بیان‌نموده شیرازرا دارالعلم تعبیرنموده ولی این بیان‌منافی بااستدلال نگارنده نیست زیراتألیف این کتاب درسال ۱۱۰۵ بوده یعنی‌بعد اززمان شاه‌عباس‌دوم‌این کتاب تألیف شدوچون قبلا بطوری که‌مورددعوی ما است شیرازمعنون بعنوان‌دارالعلم گردیده

اینمؤلف هم تحت تأثیرعنوانی واقع‌شده که درفرمان شاه عباس دوم داده شده است و نگارنده هردوعبارت را عیناً نقل میکند تابیکی استشهاد نموده و بدیگری که مشتمل ذکریکی ازبزرگترین مفاخرعلمی وفلسفی شیرازاست نگادش خودرا رونقی‌دهد.

۶ قسمت اول عبارت ذیل تاریخ‌عالم‌آرایاتعبیر بدارالملك

اما عبارت اولی درموضوع دارا لملك فارس تحت همین عنوان مینویسد

درآغاز بهارسلطنت چنانچه ایمائی بآن‌شد. آنملك دلپذیرو سایرمحال تابعه درتحت تصرف امام قلیخان بود. چون سانحه قتل وی روی نموده دست اقتداروی ازتصرف آن دیاربتیغ‌قهرمان قهر کوتاه شد(دارالملك فارس) وخطه‌لار بخاصه شریفه اختصاص پذیرفته- وزارت دارالملك بمیرزا معین‌الدین محمد وزیر و وزارت لار بفولاد بیك ناظرامام قلیخان مفوض ومرجوع گردید. صفحه ۲۹۵ کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی

۷-قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم‌آرا یاتغییر بدارالعلم

اما عبارت دوم درموضوع‌دارالعلم شیراز (ملاصدرای شیرازی درعهد خود عارج ومعارج علوم حقیقی و مجازی و صدر نشین مجالس دانش وبی‌نیازی بود درریعان ایام جوانی وآغازاهتزاز بهارستان زندگانی هوای وصال پریچهرگان جمال دانش و کمال خدمتش رابحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد وجهد واجتهاد مالاکلام جویای حصول اینمرام شد سالهادردارالمؤمنین قم‌برسجاده عبادت ووساده افادت‌متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تعلیقات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین وجرح و تعدیل معضلات عقلی بذل جهت بتقدیم رسانید ودراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوارساحت روزگارش تافته ودرعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان (منظور شاه عباس بزرگ است) چون الله وردیخان امیرالامرای فارس دارالعلم‌شیراز باحداث مدرسه عالی (منظورمدرسه خان است که الله وردیخان اساس اورا بناد نهاد وامام‌قلیخان

اورا تمام کرد) سرافرازشده بود بعدازعرض ابواب تدریس آنمدرسه را بروی جناب افادت مآب گشوده وازاین راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نموده مدرس آن مدرسه عالی بود تا بسرا ستان قدس انتقال نمود(۱) ص۲۹۹ تاریخ ذیل عالم آرای عباسی). این بود اولین دلیل ما که خلاصه آن اینست که تمام مورخین قبل ازسال ۱۰۶۶ شیرازدارالملك نامیده

---

(۱) شرح حال اخوند ملا صدرای شیرازی بزرگترین فلاسفه ایران

ملا صدرای شیرازی اسم شریفش محمد ملقب بصدرالدین فرزند ابراهیم است ومشهوز بصدرا وملاصدرا وآخوند ملاصدرا است وخود درآخر کتاب العقل والجهل که درسال ۱۰۴۴ آن رابرشته تحریر درآورده خود را چنین معرفی میکند محمدبن ابراهیم المشتهر بالصدرا الشیرازی وگاه خود را قوامی شیرازی معرفی کرده میگوید: صدرای قوامی شیرازی وصاحب فارسنامه ناصری ذیل شرح حال وی در گفتاو دوم کتاب خودص۱۳۷ وجه اشتهار آنمرحوم را بقوامی چنین بیان میکند «که گویا ازسلاله وزیر بی نظیرحاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه بزرگوارشیرا زحافظ فرموده است: دریای اخضروفلك وکشتی هلال ـ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما» تولد وی درنیمه دوم قرن دهم هجری (ظاهراً) بوده ومولدش نیزشیراز بوده است. وی یکی ازبزرگترین و محققترین حکماء و علماء وفلاسفه باحال اسلام ومخصوصاً عالم تشیع است فارسنامه مزبوردرعنوان وی مینویسد «خورشیدآسمان معانی که آفتاب بارأی اوچوذره غبرااست ومختصرعقل مجردآمده درحیز وجود. روح مصورآمده درصورتش» صاحب روضات ـ الجنات درص۳۳۱ کتاب خوددرشرح حال وی (درحرف صاد) شرحی مینویسدکه ترجمه آن بفارسی چنین است «محمد بن ابراهیم الشیرازی القوامی مشهوربملاصدرا برترازهمه حکماء دانشمند وبزرگ وهمه علماًومحققین وراسخین درعلم تازمان خواجه نصیرالدین طوسی بوده وی فلسفه اشراق را منقح و پاك و مورد تحقیق قرارداد و اساس حکمت مشائیین ورواقیین (حکماء مشائین تابعین فلسفه ارسطو وحکماء رواقیین تابع مکتب زینون بوده‌اند) را درهم نوردید وبا دلیل اشتباهات آنان را آشکارساخت. وی شاگرد

بقیه پاورقی صفحه قبل

سید محقق امیر محمد باقر داماد (معروف به میرداماد) و شیخ جلیل بهاءِ الدین محمد عاملی(معروف بشیخ بهائی) بطوریکه از مجموع کتبی که شرح حال این مرد بزرگ را نگاشته‌اندبرمیآید صاحب‌ترجمه ما«آخوند ملاصدری» پس‌ازتکمیل‌مبانی‌علمی‌درشیراز رهسپار باصفهان که پایتخت ایران درآن عصر بوده میگردد و درك محضر آن دو استاد بزرگوار(میر داماد وشیخ بهائی) را مینماید وسپس در یکی ازنقاط اطراف قم و شاید درکوههای قهستان مشغول ریاضت و تزکیه وتصفیه خود میشود وبطوریکه مشهوراست درهمان جا شروع بنگاشتن اسفارکه بزرگترین ومفیدترین کتب فلسفه است مینماید بعدازآن‌بشرحی که درمتن‌نگاشته شده‌بشیرازمیآید و بساط افاده وتدریس رامیگستراند؛ آخوند ملاصدری یکی‌ازبزرگترین وپرکارترینْ علماء اسلام است وتالیفات وی شاید بالغ بریکصد تألیف ویا متجاوز برآن بشود که یکی ازآن اسفار اربعه است و دیگری شرح‌اصول کافی اوست که قریب چهل هزاربیت‌بگفته صاحب روضات‌الجنات وبتخمین و حدس اومیشود اینك شرح قسمتی ازمؤلفات او:

۱- شرح اصول کافی دردوجلد ۲- شواهدالربوبیه ۳- کتاب اسفار(درچهار مجلد) ٤- شرح‌الهدایه ٥- حاشیه برالهیات شفا ٦- شرح وحاشیه برحکمت الاشراق ۷- واردات القلبیه۸- حدوث‌عالم۹-المسائل‌القدسیه ۱۰-فی‌تحقیق‌التشخص ۱۱-جواب‌ازمسائل‌مشکله ۱۲- جواب ازمسائل دیگر۱۳- تحقیق در بدووجود انسان ۱٤- دراتصاف ماهیة بوجود ۱٥-جواب‌ازپاره‌مسائل که‌محقق‌نصیرالدین‌طوسی‌ازیکی‌ازعلماء معاصرخودسئوال‌نموده و بلاجواب مانده۱٦-اسرارالایات۱۷- تفسیرسورةالجمعه ۱۸- تفسیرسورة الطارق۱۹.تفسیر سورة الواقعه ۲۰- تفسیرسورة النور۲۱- تفسیرسورة البقره ۲۲- مفاتیح الغیب ۲۳- کسر اصنام‌الجاهلیه ۲٤- الحکمةالعرشیه ۲٥- مشاعر(این دوکتاب اخیرازطرف شیخ‌احمدبن زین‌الدین‌الاحسائی‌پیشوای فرقه شیخیه شرح وازطرف‌شیخ ابوالحسن‌اصطهباناتی‌حاشیه برآن نوشته شده واین هردواز علماء قرن اخیر بوده‌اند) ۲٦-اکسیرالعارفین ۲۷- اتحاد العاقل والمعقول۲۸- رساله‌درمنطق‌وبسیاری‌ازرسائل دیگر که پاره‌ای ازآن‌طبع‌نرسیده

بقیه پاورقی صفحه قبل

وپاره از آن از بین رفته (و نگارنده بجز چند از این رسائل بقیه را همه دیده‌ام) باری آخوند از طرف عده‌ای از علماء ظاهر بین که مأنوس بکلمات و اشارات او نبوده‌اند و اصطلاحات وی در نظر آنان باظواهر شرع وفق نمیبود تکفیر گردیده وحتی بگفته روضات الجنات یکی از علماء در وصف شرح هائی که بر اصول کافی نوشته شده میگوید یکی از شرح‌ها شرحی است که آخوند ملا صدری نگاشته ولی شرح او مبنی بر کفر است واین اولین شرحی است که درباره اصول کافی ولی مبتنی بر کفر است میباشد

آخوند ملاصدری دارای فرزندی بوده است بنام ابراهیم ووی یکی از بزرگان اهل علم ودانش وصاحب اطلاع بر بسیاری از علوم بوده ودرمسئله حکمت و فلسفه ومسائل کلامی برضد طریقه پدر بوده است و ازاین جهت یکی ازهمین علماء ظاهر بین که نظر خوشی بآخوند نداشته‌است درباره وی وپسرش میگوید: وی مصداق آیه یخرج الحی من المیت است.

اما سبك تفکروفلسفه آخوند ملاصدرای شیرازی سبك خاصی است که تاعصروی بدون سابقه بوده است وخود مبتکراین طریق خاص بوده ، هم حکیم است وهم عارف و هم پابست بشریعت وهم پوینده طریقت وجوینده حقیقت ، فلسفه مشاء رادربرابرصفاء ذهن وروشنی فکرخود که بریاضیات ومشقات صیقلی نموده قرار داده و ممزوجی ازفلسفه مشاء واشراق پدیدارساخته ،احکام آسمانی رابرحکم عقل عرضه داشته وباعرفان ارتباطش داده وهمه را باهم هم آهنگ نموده والحق ازعهده هریك بخوبی برآمده و هرچند فلسفه اوبه اشراق نزدیکتر است ولی از ادله مشائیین هم غفلت نورزیده است وفلسفه وتئوری حرکت جوهری که شایدتطبیق برتئوری نسبیت فیلسوف عصرحاضر انشتین میگردد از مبتکرات وی است (کتابی هم ازطرف دانشمندمعاصر وخطیب محترم آقای راشد دراین قسمت نگاشته شده هرچند نگارنده موفق باستفاده از آن نشده‌ام) .

وی هفت سفر پیاده راه مکه را پیموده تا درسال ۱۰۵۰ دربصره درآخرین سفرخود بمکه بدرود حیوة گفت مکتب وی که مشهورترین مکاتیب فلسفه تاعصراخیراست.پایداراست

۸ـ تناسب عناوین با مقتضیات زمان یا دومین دلیل ما

دومین دلیل ما رعایت مقتضیات زمان از طرف نویسندگان و تناسب جهات تاریخی است

هیچ شکی نیست که اینگونه عناوین که بشهرها داده میشده است متکی بمناسباتی بوده است که زمان تاریخی آنرا ایجاد کرده بود و رعایت آنرا نویسندگان اعصار سابقه که کلام و نگارش آنان مدرك علم لغت و بدیع و بیان است شعار خود قرار میداده اند و بهمین جهت منشآت اکثر آنان شاهکار فنون ادبی ایران و از ذخائر گرانبهای ما محسوب میگردد و سرمشق سخن پارسی و مظهر فصاحت و بلاغت شناخته میشود ، اکنون ما درمناسبات عناوین شهرها سخن نمیرانیم و این قسمت را بذیل این مقالات حواله میدهیم و بذکر و تناسب عنوان تاریخی شیراز اکتفا میکنیم .

همانطوریکه ماقبلا بآن اشاره نمودیم شاهنشاهی ایران درروزگار سلطنت شاهان قبل از صفویه از امارتها و حکومتهای نیم مستقل و سلطنت های کوچك کوچك تشکیل میگردید و بپرداخت مبلغی سالیانه بحکومت مرکزی اکتفا میشد و گاه این سلطنتهای کوچك پیوند خود را هم از حکومت مرکزی قطع میکردند و خود را مستقل معرفی می نمودند و درهرحال یکی از مراکز حکومتهای نیم مستقل و گاه مستقل فارس میبوده است که زمامداران و سلطنت دارانش خود را دراغلب از ادوار تاریخی شاه میخواندند و درچنین موقعی و چنین عصری بمناسبت چنین حکومتی نویسندگانی که مقید بآین بودند که شیراز را بعنوان خاص خود بخوانند آنرا « دارالملك » میگفتند ، پس این عنوان مولود چنین حکومتی بوده و نویسندگان درحقیقت معرف مولود چنین محیطی بودند چنانکه بعض از تواریخ صراحت باین موضوع دارد .

ابن البلخی صاحب فارسنامه معروف و نویسنده قرن ششم تصریح برعایت این تناسب کرده در سبب تألیف کتاب خود میگوید (**چون مقتضی به رای اعلی سلطان شاهنشاهی لازال من العمر بمزید چنان بود کی پارس طرفی بزرگ است از ممالك محروسه حماها الله و همواره دارالملك و برگاه ملوك پارس بوده است ص۲**

منطبعه چاپخانه مهر طهران) وباز درمحل دیگری یعنی درفصلی که مخصوص بفارس و اضافه آن ببصره میباشدمیگوید:**(روزگارملوك فرس پارس دارالملك واصل ممالك ایشان بوده است ص۹۷ منطبعه چاپخانه مذکور)**

مؤلف تاریخ مجمل التواریخ والقصص که در ربع اول قرن ششم میزیسته درفصلی که مخصوص شرح بلاداسلامی است تحت این عنوان مینگارد : **(درولایت فارس شهریست که انراشکم شیرمانند کرده اند و ازهمه شهرها که گرداگرداوست نعمت انجا اورند وازانجا بجاهای دیگر برند وبناء ان محمد بن ابوالقاسم بن ابی عقیل عم حجاج کرده است و دارالملك پادشاهان پارس است و هوای خوش دارد و نعمت فراخ باشد و درخت بسیار ومیوه راحدی نیست ص۵۲۵ منطبعه تهران چاپخانه خاور)**

پس عنوان دارالملك برای شیراز ویا فارس که مرکز آن همیشه شیراز بوده است بمناسبت مرکزیت آن برای شاهان چه شاهان قبل از اسلام وچه بعد از آن بوده است ولی چون شاهنشاهی صفویه روی کار آمد این طرزحکومت را تغییر دادند وایران بهمت شاهنشاهان بزرگ این سلسله مخصوصاً شاه اسمعیل بزرگ مؤسس آن سلطنت مرکزیت واحد و متبوعی پیدا کرد و وحدت ملی ایران عملا اساس خود را محکم و استوار ساخت وبساط حکومتهای ملوك الطوایفی برچیده شد دیگروضعیت ایران مناسب آن نبود که بیك ایالت ویایك شهر ازشهرهای آن غیراز همان شهریکه مستقر شاهنشاه بوده است عنوانی داده شود که ابهام استقلال داشته ومنافی بااین وحدت ملی باشد . پس تناست زمان اقتضامیکرد که عنوان دارالملك ازشیراز منتزع گردد وبمناسبت وضعیت حکومت ایران تجدید عنوان شود .

۹ـ تغییر وتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه تغییر مقتضیات عصر

چون دراینموقع ودرآن ایام شیرازمرکزعلم و دانش گردیده بودومدارس عدیده وپی درپی درآن ساخته شدوطالبین علم ودانش از همه جاروباین شهر آوردندوفرمان تولیت مدرسه رفیعه منصوریه هم که بنای آن بدست یکی ازدانشمندان بزرگ ایران وتولیت آن نیزبدست یکی ازفرزندان بانی آن که وارث مقام علم ودانش پدربود قراریافت وزمان هم مجال این تغییرعنوان را بدست وقت شناشان وخداوندگاران

سخن داد شیراز عنوان « دارالملکی» را که با اقتدار آن روز حکومت صفویه منافات داشت تبدیل بعنوان « دارالعلم » که مقتضی وضعیت این سرزمین در آن عصر بود نمود و چنانکه درفرمان دوم یعنی فرمان صادر از طرف شاه عباس دوم حاکی است شیرازدار-العلم نامیده شده ؛ این تغییرعنوان بتناسب تغییرسیاست دارای نظائرتاریخی است که ما میتوانیم آنرا مدرك ودلیل خود قراردهیم

بغداد هنگامیکه مرکزخلافت اسلامی بود آنرا « دارالخلافه » مینامیدند وچون خلافت اسلامی بدست پادشاه مغولی (هلاکو) از بین رفت وبساط آن ازبغداد برچیده شد عنوان اوهم تغییریافت و« دارالسلام » نامیده گردید وگاه اورا « دارالملك » میگفتندشاید تناسب عنوان «دارالسلام» برای این بوده است که بنا بقول منجمین طالع این شهر در موقع ساختمانش چنین حکم میکرد که هیچ خلیفه در اینشهرفوت نخواهد کرد ، در هرحال هرچه بود منظور اینست که تغییر عنوان « دارالخلافه بغداد » بمناسبت تغییر اوضاع سیاسی آن کشور بوده ، چنانکه عالم آرای عباسی مینگارد: « دارالملك عراق وزیاده ازپانصد سال دارالخلافه بوده صفحه ۷۵۲» واز این عبارت میتوان همان استفاده را کرد که در« دارالملك فارس» بیان کردیم یعنی اطلاق عنوان « دارالملك» بعراق مجازی است واز باب اطلاق عنوان جزء بر کل است ومنظور«دارالملك بغداد» است که اینشهر جزء عراق واقع است وباین اعتبارعراق راهم « دارالملك» گفته‌اند. درهرحال شیراز به اقتضاء تغییرسیاست کشورعنوان خود راتغییردادوازعنوان « دارالملك» بعنوان«دارالعلم» دراین عصری که ازاوسخن راندیم تبدیل یافت .

نظری بسیار کوتاه هم کافی است که مارا بتناسب عنوان «دارالعلم» برای شیرازدر آن عصریکه شاه عباس دوم آنرا درفرمان خود معنون نمود باقطع نظر از مناسباتی که درسومین دلیل خود توضیح میدهیم راهنمائی کند .

همانطورکه گفتیم شهرشیرازدرآن روزگارمرکزعلم ودانش شده بود بازارفضل وادبش رونقی بسزا داشت ، مصون ماندن فارس ازآتش خشم وغضب چنگیز وفرزندانش شیرازرا مستعد این ساخته بود که پناگاه دانشمندان قرار گیرد وچون میترسم سخن

بطول انجامد وراه اطناب را بپیماید تنها بذکر ساختمانهائیکه برای مراکز دانش وادب دراین یکصد وهفتاد سال مورد بحث ساخته شده بود آنهم فهرست مانند اکتفا مینمائیم تا این حقیقت راآشکارا کند که چگونه شیراز در آن قسمت اززمان وتابعد از آن خودرا شایسته عنوان دارالعلم ساخته بود.

۱۰ـ مدارس ساخته شده در نیمه اول قرن یازدهم

الف ـ مدرسه میرزا علی اکبر ـ درسال ۱۰۰۱ مرحوم میرزا محب الله حسنی حسینی دستغیب شیرازمدرسه محبیه رادرجانب جنوبی صحن مقدس محمد بن موسی بساخت وابواب علم رادراینشهر بگشودو بعداً این مدرسه بواسطه تعمیری که میرزا علی اکبر نامی در آن نمود بمدرسه میرزاعلی اکبرمعروف گردید وتا یکی دوسال قبل این مدرسه باقی میبود واکنون باتغییراتی باقی است ولی گویا ازاهل علم خالی است.

ب ـ مدرسه خان ـ درسال ۱۰۲۲ مرحوم امامقلیخان مدرسه خانرا که پدرش بنا نموده بود اتمام کرد وآنجارا مهبط انوارحکمت وادب ساخت وبزرگترین مردان فلسفه را که نمیتوان مانند او دیگریافت یعنی صدرالدین محمد شیرازی معروف بآخوند ملا صدرا را مدرس این مدرسه قرار داد ؛ تدریس این فیلسوف بزرگ درآنعصر خود بهترین و وقوی ترین دلیل برروا ج بازارحکمت وفلسفه وآزادی فکر وسعه وانبساط دماغ وروحیه مردم میباشد وهم میرساند که تا چه اندازه مردم این شهردوستدار حق وحقیقت بوده اند این مدرسه دارای یکصدحجره فوقانی وتحتانی وچهارطاق بزرگ ویك مدرس وسیع وچهار باغ درچهارطرف آن برای تفریح وتفرج طالبین علم وساکنین آنمدرسه میبوده ودرهرزاویه ازاین مدرسه بزرگ صدها ازرجال علم ودانش ببسط معلومات خود وافاده اشتغال داشتند و وموقوفات بسیاری که همه درزمان نادرشاه افشارجزء خالصه دیوانی گردید واکنون در دست عده ای ازمالکین دیانت مآب است تأمین زندگانی آنانرا میکرد ودرهرسال چندین فیلسوف وفقیه وادیب ازاینمدرسه تحویل جامعه داده میشد .(درآخراین فصل باینمدرسه اشاره میشود)

ج ـ مدرسه هاشمیه ـ درسال ۱۰۳۹ مدرسه هاشمیه که هنوزبرپاست بدست حاج محمود تاجر شیرازی وبنام فرزندش محمد هاشم ساخته شده است این مدارس درسال های قبل از

سال مورد بحث ماولی درقرن موردبحث ماساخته شده بود.

د ـ مدرسه سیدهدایت‌الله دستغیب ـ درچند سال بعدازسالیکه محل بحث‌ماست یعنی درسال ۱۰۷۰ مدرسه حکیم ازطرف مرحوم میرزا هدایت‌الله حسنی‌حسینی دستغیب شیرازی ساخته شده.

ه ـ مدرسه‌نظامیه ـ درسال ۱۰۷۵ مدرسه‌نظامیه که معروف بمدرسه سیدعلاءالدین حسین است ازطرف میرزا نظام الملك ثانی پسرمیرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بنا گردید.

تأسیس اینمدارس که همه مرکزدانش وفضل و پرورش رجال‌علم وادب ایران بود ندوضعیت‌شیرازوتناسب آنرا بعنوان **دارالعلم‌شیراز** ظاهروآشکار میسازد واین دومین دلیل ما است که درحقیقت تأییدمدعی‌ما را میکند.

۱۱ـ نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل ما

سومین دلیل مامتن‌فرمان شاه عباس دوم ومفاد آن وکیفیت تنظیم عبارت آن است. این دلیل نگارنده دقیقترین و درعین حال محکمترین دلایل ومؤید دودلیل سابق ماست وبایستی‌در فهم این دلیل ذوق و قریحه وشم درك معانی و لطافت سخن را بکاربرد و برصناعت ادبی ونویسندگی‌اطلاع وافی داشت ودقت کامل درمقدمه وذی‌المقدمه مبدء ومنتهی وکیفیت دخول و خروج فرمان نمود؛ علماء فن درکتب ادبی‌خود درخاتمه علم بدیع بابی را بعنوان حسن‌الابتداء والتخلص والانتهاء گشوده اند و شرایطی راکه نویسنده یا گوینده نثر یا نظم بایستی رعایت‌کند توضیح داده اند که‌ازمهمترین شرایط‌رعایت تناسب مقدمه باذی‌المقدمه‌است یعنی بایستی‌مقدمه هر کلامی‌خواه منثور باشد یا منظوم، طوری تنظیم شود که ذهن خواننده یا شنونده را مهیای پذیرفتن ذی‌المقدمه ومستعد فهم وانس کامل‌با آن سازد ومقصود را چنان‌پرورش دهدکه درجای‌خود حد بلوغ وبلاغت راپیدا نماید واین‌تناسب ابتداء سخن رابا انتهاء آن وبامقصود براعةالاستهلال یا براعة المطلع میگویند.

نویسندگان وسرایندگان قدیم واساتید فن ازروزگارپیش این شرط را رعایت

کامل مینمودند واساتید عصر کنونی هم درنثر ونظم خودرعایت این شرط را لازم میشمارند واساساً این خود ازاساسی ترین شرط نویسندگی است وازاین جهت میتوان از مقدمه فهمید که مقصود ازذی المقدمه چیست، اکنون لازم است نظری بمتن فرمان شاه عباس دوم که مورد ادعای نگارنده اینست که مبدء عنوان دارالعلم برای شیراز میباشد بیفکنیم ومقدمه این فرمان را باذی المقدمه آن بسنجیم واگر با دقت چنین مطالعه درمتن اینفرمان بکنیم شاید شکی برای ما نماند که علاوه براینکه مقصود آن شاهنشاه بزرگ توجه به طلبه علم و دانش وترویج مقام فضل وادب بوده است وتولیت مدرسه رفیعه منصوریه را میخواسته است تثبیت درمتولی آنروز که ازمردان بزرگ صاحب حسب ونسب بوده است بنماید، مقصود دیگری هم داشته و اینمقصود ازاین جمله «بتعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب ازمنتسبان دارالعلم انا مدینة العلم و علی بابها» مکشوف ولااقل هم ازاینجمله روزنه بمنظورش گشوده شود.

نگارنده ازبیم اطناب در کلام درتحلیل وتجزیه عبارت این فرمان وارد نمیشودولی ایجازمخل وصرف نظر کردن ازمختصر بحثی در اطراف این فرمان را هم ناروا میداند و ناگزیر مختصراً اشاره نموده وباصطلاح سر کلافه را بدست میدهد وبقیه را بذوق خواننده برگذار مینماید.

۱۲ـ تناسب درعبارات فرمان دوم

اینفرمان مقدمه را ازترفیع مقام علم وعلماء شروع کرده و بآیات قرآن مجید تفاوت طبقه طلبه علم و دانش را با جهال بیان میکند و ذهن خواننده را مهیای این میسازد که پاداشی نسبت باین طبقه ممتازه رواردارد سپس ببیان حدیث « نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون » یکقدم فراترمینهد وخواننده را متوجه این میکند که شیعه حقیقی آنکس است که در مکتب علوم اسلامی زانو برزمین زند و از ائمه هدی و پیشوایان فضیلت و کمال و تقوی کسب فیض کند بازمقصود رااندکی نزدیك بذهن کرده مفاداً چنین گوید که چون مدار دین برطلاب علوم ودانشمندان است پس بایستی برای تربیت آنان وسائل زندگانی آنان را ازملبس ومسکن ومأکل ومشرب تهیه نمودتا اینجا مقصود اصلی خود را نزدیك بذهن

خواننده مینماید وچون میخواهد که مقصود ثانوی خود راکه منظور بحث کنونی ماست بیان کند، نظری بشخصیت متولی مدرسه منصوریه که در حقیقت متصدی وقت تأمین آسایش طلاب بوده افکنده و حسب و نسب او را درنظر آورده درمقام تجلیل او برمیآید وهمین جارا مناسب این میداند که مقصود ثانوی خود راکه بخشش عنوان « دارالعلم » بشیراز است عملی سازد لذا بهترین براعت واستهلال را باین مقصود دومی خود در این هنگام متصدی میشود ومفاداً چنین میگوید که چون متصدی فعلی اینمدرسه ازسادات جلیل القدر واز خاندان نبوی است وشخص شخیص صاحب اسلام درحقیقت ووجوداً دارالعلم بوده وعلی درآن محسوب میشده چنانکه صریحاً فرموده « انا مدینة العلم وعلی بابها » و متصدی فعلی نیز فرزند کسی است که مرکزی برای تربیت و پرورش مردان دانش و علوم محمدی ساخته ومتولی فعلی هم درتأمین معاش آنان متصدی است؛ پس حسباً ونسباً شایستگی تولیت را داراست و ازطرفی چون این مرکزعلوم در شیراز واقع است مانند قیاس مساواتی ازمفاد فرمان ازاین جمله درست میشود واشعار باین میگردد که بایستی شیرازدارالعلم گردد.

قیاس مساواتی راکه بیان نمودم باین نحواست که چون متولی مدرسه رفیعه منصوریه منسوب بدارالعلم حقیقی یعنی شخص صاحب اسلام است ومرکزی هم که وی متصدی اداره آن است مدرسه ایست که برای پرورش علوم محمدی بکارافتاده واین مدرسه درشیراز است پس شیرازدارالعلم است وجمله (ازمنتسبان دارالعلم انا مدینة العلم وعلی بابها) درفرمان صراحت باینموضوع دارد البته این قیاس مساواتی که نگارنده ترتیب داده حقیقی نیست ولی میتوان ازمفاد جمله که ما نقل نمودیم وازصدروذیل اینفرمان نتیجه تقریبی بنحو مرقوم بدست آورد ومایکمرتبه دیگرعبارت مورد استنتاج را برای ذوق و قریحه خوانندگان قرار میدهیم تا آنچه راکه نگاشتیم بر آن عبارت تطبیق فرمایند وآن عبارت اینست (به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم وعلی بابها)

مناسبات دیگری هم بعضی ازدانشمندان بانگارنده مورد بحث قرارداده اند که ما آنها را بنظر خوانندگان میرسانیم ولی نتیجه این آراء مختلفه همان است که بیان نمودیم

۱۱ـ تکرار و خلاصه سومین دلیل بعبارت دیگر

خلاصه وتکرار دلیل سوم بعبارت دیگر چنین است که ازسبك این فرمان یعنی فرمان دوم منتسب بشاه عباس معلوم میشود که نویسنده فرمان اوضاع علمی واجتماعی شهرشیرازرا درعصرخود درنظر گرفته،تأسیس مدارسی که همه برمحورعلوم محمدی(ص) واسلامی مستقر گردیده ؛ گرمی بازار علم و دانش ، مدارس متعدده اینکه یکی پس از دیگری بنا میشده که هریك صدهامعلم ومتعلم وفیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب وطلاب هریك ازعلوم متداوله آنعصررا درخودمیپذیرفته همه را مورد توجه قرارداده ، و ازطرفی موضوع فرمان برگذاری تولیت یکی ازهمین مدارس راکه مرکز مهمی برای دانش و پرورش بوده است وبیکی ازفرزندان شخصی که خود را مدینه علم وعلی را باب آن خوانده واکنون همان علوم منتسبه باومورد بحث و تحقیق است ملاحظه نموده سپس از جمع بین این مناسبات عنوان «دارالعلم» را برای این شهرپسندیده ودربهترین ومناسبترین مواضع برای ابراز سلیقه نویسندگی که همان متن فرمان تولیت است این جمله مورد انتخاب را جا داده‌است.

وبرای آنکه ذهن خواننده را بتدریج مأنوس باین عنوان جدید الاحداث نماید حدیث مقدس نبوی را (انا مدینةالعلم و علی بابها) رابراعة واستهلال رسیدن بمقصودقرار داده ومقدمات راطوری مرتب ساخته که خواننده را بتواند بآسانی وازراه مستقیم بمقصود خود آشنا سازد و این عنوان را برای اولین بار وبرای شهری که تا روز پیش بعنوان دارالملك خوانده میشده معرفی واین کلمه جدیدالاحداث رادرحقیقت جعل ووضع نماید.

بلی با اوضاع آن عصرشهرشیرازومرکزیت او برای علم وفلسفه وادب و پیدایش اساتید ومحققین مانندآخوند ملاصدرا وشدرجال طالبان دانش وبینش ازاطراف و اکناف بسوی این شهر ، وهیاهو و غوغائی که ازبحث ونقد وانتقاد وتدریس وتدرس درمدارس متعدده این شهربرپا بود ودرهرگوشه وکنارآن فیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب ودرهر مدرسه صدها استاد وشاگرد معلم و متعلم به بحث وفحص علمی ، بتألیف وتصنیف، به‌نقد وانتقاد اشتغال داشتند ومحور غالب این علوم همان علوم اسلامی ودانشهای محمدی بود

آیامناسب ترازاین عنوان یعنی دارالعلم برای چنین شهری یافت میگردید؟ این بود که مجال بدست نویسنده ئیکه تتبع درجمع مناسباب رابرای ابراز سلیقه نویسندگی خود وظیفه هنرنمائی خود میدانست داده باد گرگون شدن اوضاع سیاسی شهرها و بی‌معنی بودن دارالملك برای این شهر وعدم تناسب باآن عنوان مصطلح سابق عنوان رادگرگون کرد وازدارالملکی به دارالعلمی تبدیلش نمود.

این بود نظریه این بنده درتاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز که درحقیقت پاسخ پرشش «شیراز ازچه زمانی دارالعلم شناخته شده است» میباشد ومادرضمن برای اثبات مدعای خود ناگزیر ببیان پاره‌ای مناسبات برای این عنوان شدیم وبنظرخوانندگان عزیزعرضه داشتیم (تاچه قبول افتدوچه در نظر آید) دیگربستگی بنظردقت و توجه محققین دارد.

اکنون برای تکمیل این بحث لازم میداند که فصل دیگری بالاختصاص برای بحث درتناسب این عنوان بدون نظری بتاریخ آن بگشائیم ونظریات وآراء مختلفه را دربیان این تناسب مورد توجه قراردهیم

۱۲ـ نتیجه این فصل

خلاصه ونتیجه گفتگوی ما دراین فصل این است که از چندین سال قبل ازفرارسیدن سال ۱۰۶۶ که سال پیدایش عنوان دارالعلم برای شیراز است اوضاع سیاسی ایران عللل واسبابی و هم آثار و علائمی از پیدایش یك سلطنت بزرگ و مستقلی که دارای مرکزیت واحد درسرتاسر مملکت باشد، نمودار میساخت وزمینه را برای ظهور دوران شاهنشاهان صفویه مهیا میکرد و قهراً سیاست کشوررا مرکزیت واحدی بنام پایتخت و یادارالسلطنه دریکی ازشهرهای مقتضی میداد وبالنتیجه عنوان مانند دارالملك راازروی شیرازوامثال آن برمیداشت

وازطرف دیگر علل واسبابی دیگرمرکزیت علمی این کشوررا برای شیرازپیش میآورد که جای عنوان «دارالملك» راکه منافی با مرکزیت واحده سیاسی کشور بود عنوان «دارالعلم» بگیرد و درست سال ۱۰۶۶ در سلطنت پادشاه بزرگ صفوی شاه عباس دوم، تمام این دوسلسله علل یکی برای نفی «دارالملکی» ودیگری برای اثبات

«دارالعلمی»جمع گردید وچنین نتیجه داد که فرمان‌پادشاه صفوی عنوان «دارالعلم» را برای شیراز اظهاروتثبیت نماید ومـاهریك ازپیش آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دوران وسالها قبل از۱۰۶۶ را میتوانیم اجزاء علل این تغییر وتبدیل یا نفی واثبات بدانیم.

وممکن‌است مقتضیات این امرازانقلاب خونین چنگیزیان ومصون ماندن فارس ازحوادث وحشت انگیزمغول شروع شده باشد.

۱۳ـ دلیل ومستند تـازه که هنگام طبع این رساله بدست آمده

هنگامیکه‌فصل دوم رساله کنونی‌ازطبع خارج شده بود وبرای غلط گیری وتجدید نظربآن مراجعه میکردم رونوشت وقفنامه مدرسه خان که ضمن توضیح مدارس ساخته شده در ردیف حرف (ب) بیان آن گذشت بدستم رسید(۱)

تاریخ وقفنامه باین عبارت است «کان وقوع ذلك یوم‌شنبه

---

(۱) وکیل دانشمند و محترم دادگستری شیراز، دوست ارجمندم‌آقای احمد نادری رونوشت مزبوررابرای‌استفاده نگارنده بمجرد احساس نیازمندی‌بنده‌بامانت‌بینده سپردند اینك خصوصیات این رونوشت توضیح داده میشود:

رونوشت مزبور روی هفده قطعه کاغذ سفید نیم برگی که بیکدیگر الصاق شده و درمحل الصاق هربندی مهراداره اوقاف‌قراردارد نگاشته شده ودرقسمت فوقانی‌رونوشت مزبورکه عدد۱۷ روی‌آن نوشته شده علامت شیروخورشید ومارك وزارت معارف‌واوقاف وصنایع مستظرفه وچندعدد تمبر وشماره کشیده ۴۳۲۰ ودرزیرآن ۵/۸/۳ قراردارد؛ ودر آخراین رونوشت ازطرب مدعی‌العموم بدایت فارس بامضاء حسن فداکار رونوشت مزبور تصدیق شده واین جمله نوشته شده است « برطبق مرقومه ۱۰۷۲ مورخه چهارم ابان ۱۰۳۵اداره معارف واوقاف فارس که حسب‌الامروزارت جلیله معارف واوقاف بودمطابقه شد سواد مطابق اصل است بتاریخ هفتم ابانماه هزار وسیصد وپنج» ونیز دربالای آن و بموازات این‌جمله نگاشته شده «این سواد تا اندازه‌ای که دراصل قرائنش ممکن بود مطابق است مدعی‌العموم اول عدلیه امضاء منقح مهراداره مدعی‌العمومی عدلیه فارس تاریخ ۱۲ ابان۱۳۰۵»

بیست و پنجم رمضان المبارك من شهور سنه ١٠٣٦ من الجهرة النبویه) این مدرسه بطووی که تواریخ مربوطه حکایت میکنند وهم درمقدمه وقفنامه اشعار شده است از طرف الله وردیخان بیگلربیگی وحکمران فارس (١) بنای آن گذاشته شده بود و از طرف امامقلیخان فرزند وجانشین وی تمام گردیده است (٢) ولی فارسنامه ناصری سال اتمام آنرا ١٠٢٢ (٣) و آثارعجم درسال ١٠٢٤ (٤) ذکر میکند بنابراین فاصله بین اتمام مدرسه وصدور وقفنامه ١٢ سال یا ١٤ سال بوده است و گمان میرود نظر فارسنامه درست تر باشد.

دراین وقفنامه درسه موضع نام شیرازرا بعنوان دارالملك ذکر میکند :

---

(١) الله وردیخان قوالمر اقاسی غلام خاصه شریفه که بشجاعت وسخاوت ذاتی ورأی رزین وعقل دوربین ازتمامت امراء ممتاز بود درسال ١٠٠٤ بحکمرانی و فرمانفرمائی فارس از طرف شاه عباس تعیین گردید ودرسال ١٠٢١ در اصفهان وفات کرد وشاه عباس نسبت به جنازه او احترام گذارده و جنازه اش را به مشهد مقدس روانه نمود ودر گنبدی که نزدیك روضه بهیه امام هشتم بدستورخود الله وردیخان ساخته شده بود وبنام اوتاکنون معروف است دفن گردید .

(٢) امامقلیخان فرزند الله وردیخان در همان سال وفات الله وردی خان بجای پدر بامرشاه عباس اول منصوب گردید یعنی درسال ١٠٢١ بحکمرانی فارس منصوب گردید ودر سال ١٠٤٣ بدستورشاه صفی فرزند زاده شاه عباس اول اووسه فرزندش صفی قلیخان وفتحعلیخان و علیقلیخان درقزوین کشته شدند ، به این ترتیب که در شب جشن که از طرف شاه در میدان سعادت آباد قزوین بر پا بود و امام قلیخان و سه فرزندش حضور داشتند بدواً امام قلیخان بمنزل خود مراجعت کرده و حسین بیگ ناظر بیوتات سه نفر فرزندان امامقلیخان را میکشد و سپس علیقلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هرد و داماد امامقلیخان بودند و کلبعلیخان ایشك آقاسی مأمور میشوند که بخانه امامقلیخان رفته و سراورا بریده بیاورند وباین ترتیب بعمر یکی از سرداران بزرگ و آقامنش ایران بواسطه تفتین بعضی از درباریان خاتمه داده میشود (نقل بمضمون از صفحات ١٤٣ تا ١٤٥ گفتار اول فارسنامه) (٣) گفتار اول صفحه ١٣٩ (٤) حاشید صفحه ٤٩٥

الف ـ درحکایت تأسیس مدرسه مزبوره وشروع دربنای آن ازطرف الله ورد یخان باین عبارت است «چون بیمن تأییدات الهی وحسن توفیقات نامتناهی خان عظیم الشأن؛ مکرم خداوند جهان، مکرم اهل ایمان، باسط ناموس زمان، ناشر امن و امان، باسط عدل واحسان جنت مکان علیین آشیان، فائز بلقاء الملك الرحمن ومجاورة الرضوان مبارز الایالة والشوکة والنصفة والعظمة و المعدلة والجود والاحسان والامتنان الله وردیخان طاب ثراه وجعل الجنة مثواه درحالت حیوة ونفاذ تصرفات ازخالص مال خود «دردارا لملك شیراز» حفت بالکرامة والاعزاز بموضع موسوم بپای طل بنای عالی مدعو بمدرسه رفیعه خانی بقصد آنکه بعداز اتمام وقف کند براهل دانش ویقین وطلبه فضل و کمال دین احیاء وانشاء فرموده بود وقبل از اکمال آن و جریان صیغه شرعیه وقف بر آن دعوت رب عز اسمه را بدار الخلد جنان اجابت کرده بلقاء رب العالمین ومجاوره ملائکه مقربین فائز گردید».

ب ـ ضمن شرح املاك مورد وقف باین عبارت است « منها مجموع زمین محل بناء محدث مدعو بقیصریه با ابنیه محدوده کائنه درقرب بقعه محترمه امامزاده سید عبدالله علیه التحیه از توابع محلات «دارالملك شیراز» صانها الله عن الاعواز»

ج ـ باز ضمن شرح یك رقبه موقوفه باین عبارت «کل مزرعه مشهوره بکت اسپست باقنات منسوبه بآن وتمام بستان مشهور بطالب آباد کائنه در آن با ارض ابنیه ودهکده مجموعاً واقعه درحومه « دارالملك شیراز»

وبرای آنکه کیفیت فکر وسلیقه متولی وواقف این مدرسه رادر آنعصر روشن سازیم ومؤید نظریه خود که شیراز مهیای پذیرفتن « دارالعلم » میشده است قرار دهیم بذکر قسمتی ازشروط وقفنامه میپردازیم باین عبارت « و دومدرس عالم یکی در علوم عقلیه ویکی در علوم نقلیه تعیین شود » وپیدایش این نوع فکردرمردم نیکوکار وزمامداران شیراز در همان اوانی است که درا صفهان شرط پذیرفتن طلاب را در یکی ازمدارس قدیمه این قرار میدهد که هیچکس از کسانیکه آشنای بحکمت و فلسفه هستند دراین مدرسه پذیرفته

نشوند(بطوری که د ر نظر دارم مد رسه بی بی مریم بیگم د ر اصفهان باین شرط ازطلاب پذیرائی مینموده است وممکن است دراسم مدرسه اشتباه کرده باشم)واین خودسعه فکر مردم آن عصر شیرازرا میرساند

این بود یکی ازمهمترین دلیل ما مصرح براینکه تاسی سال قبل ازسال صدور فرمان شاه عباس دوم دائر برعنوان « دارالعلم» برای شیراز ازطرف نزدیکترین افراد دربار سلطنت دارالملك گفته میشده است وهم ازکیفیت وقف کیفیت توجه طلاب علوم عقلی و نقلی را بشیراز میرساند .

فصل سوم

تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

آنچه دردوفصل سابق گذشت درسال ۱۰۳۶ بموجب فرمان شاهنشاه ایران **اولین بار شیراز بعنوان دارالعلم معنون شده** و تا مختصری تناسب این عنوان در ضمن اثبات اینکه همین فرمان سابق الذکر منشأ این عنوان بوده است ذکر گردید

اکنون سخن ماصرفاً دراین است که بچه مناسب (با تناسب تام) این عنوان برای شیراز انتخاب گردیده و آیا جز آنچه گفته شد جهات دیگری هم درانتخاب این عنوان موجود بوده است یانه؟ اگرچه تاریخ آنرا محقق بدانیم

دراین موضوع احتمالات چندی داده شده که بعضی از آن در کتابهائی که مقتضی بوده آورده شده و بعضی از آن هم ازطرف محققین مورد بحث قرار گرفته وما همه را بیان نموده و نظریه خودراهم عرضه میداریم .

۱ـ حدیث ماثورنبوی

حدیث مشهور ومتواتری است از پیغمبر بزرگوار ما مسلمین که بعبارات مختلفه و مفاداً متحده نقل گردیده وازاین جهت تواتر معنوی(۱) آن مسلم است و آنحدیث اینست که پیغمبر فرمود:

---

(۱) خبرمتواتر را علماء فن چنین تعریف نموده‌اند که عده زیاد ونفرات چندی روایت را نقل نموده‌اندکه عادة محال باشد همه سازش با یکدیگر برای جعل آن ودروغ گفتن درآن موضوع نموده باشندو این نوع خبر موجب قطع و یقین انسان میگردد ، مثل اطلاع یافتن ویقین پیدا نمودن شخصی که پاریس را ندیده براینکه پاریسی موجود هست یایقین پیدا کردن بقبرسرباز گمنام در پاریس ازروی خبرآنانکه رفته‌اند ودیده‌اند برای کسی که نرفته وندیده واین نوع خبر که آنرا متواتر میگویندبردوقسم است یاخبر

« لوکان العلم فی الثریا لناله رجال من فارس » یعنی اگر علم و دانش در آسمانها باشد مردانی ازخاك فارس براوچنگ زنند و اورابزمین آورند تا از او بهره مند گردند ؛ این حدیث بعبارات دیگرهمه قریب بهم نقل شده مانند «ولوکان العلم فی الثریا، یا: لوکان العلم فی السماء » ودرقسمت اخیرحدیث لناله رجال من اهل فارس یا: لتناله رجال من اهل فارس وشاید بعبارات دیگر ولی همانطورکه گفته شد همه بیك مضمون ومفاد است.

۲- نظراول در تناسب این عنوان

بعض ازمحققین تناسب عنوان « دارالعلم» رابشیراز مستند باین حدیث دانسته‌اند و بعبارت فارسنامه ابن باخی[1] در قسمتی که درستایش فارس وفارسیان آورده استناد جسته‌اند وبرما لازم‌است که بدواً عبارت فارسنامه را که مورد استناد قرار گرفته نقل کنیم تاطریق این تناسب را بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

فارسنامه مزبور فصلی تحت عنوان (درصفت پارس وبعضی ازاحوال آن ومردم آن) درمقدمه کتاب خود گشوده ومنجمله چنین مینویسد «وهمیشه مردم پارس رااحرارا لفارس

متواتر لفظی است وآن این که همه نقل کنندگان بیك لفظ بدون تغییر آنرا نقل نمایند ویاتواتر معنوی است وآن این است که درلفظ حدیث ازطرف روایت کنندگان اختلافی مشاهده شود که تاثیر درمعنی نداشته باشد مانند روایت مورد بحث

(۱) نویسنده فارسنامه ابن البلخی باسم و رسم معلوم نیست کیست فقط آنچه که ازاومشهوراست همان ابن البلخی است وتنها معرفی که از اوشده است همان است که نویسنده ضمن بیان سبب تألیف کتاب خود را باین عبارت معرفی نموده(بحکم آنك بنده را تربیت پارس بوده‌است اگرچه بلخی نژاداست) وتاریخ تألیف آن بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ درعصرابوشجاع محمدبن ملکشاه است وگویا طبع های متعددی ازآن شده‌است ودر دسترس نگارنده نسخه‌ایست که درسال ۱۳۵۳ قمری مطابق با ۱۳۱۳ خورشیدی در مطبعه مهرطهران باهتمام وسعی دانشمند محترم آقای سید جلال الدین طهرانی بامقدمه مختصری ازخود ایشان بطبع رسیده و پشت جلد نگاشته شده (از روی نسخه مصححه گاسی لیسترانج ورینولدالسن نیکلسون منطبعه درمطبعه دارالفنون کمبریج انگلستان)

نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر علیه السلام گفتست **ان الله خیرتین من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس** یعنی کی خدای را دو گروه گزین اند ازجمله خلق اوازاعراب قریش وازعجم پارس وپارسیان را قریش العجم گویند یعنی درشرف ایشان همچنان است کی شرف قریش دومیان عرب وعلی بن الحسین را کرم الله وجهه کی معروف است بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسردو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما ومادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخر حسینیان برحسنیان دراین است کی جده ایشان شهربانویه بوده است و کریم الطرفین اند» وپس ازسطوری چند که بالغ بریك صفحه بیش میشود مینویسد «ودرستایش پارسیان خبرمأثور از پیغمبر علیه السلام است «لو کان العلم معلقاً بالثریا لنالته رجال من فارس» یعنی اگرعلم از ثریا آویخته بودی مردانی ازپارس بیافتندی»

پس ازبیان قسمتی ازفارسنامه ابن البلخی که در مدح پارسیان است چنین استفاده شده که پیغمبر اکرم فارس را مورد توجه قرار داده وآنانرا مدح فرموده و بمصداق این حدیث اخیرازمردم این سرزمین اند کسانیکه میتوانند چنگ بآسمانها افکنده و اگر علمی درآنجا نهفته باشد بدست آورند وچون شیراز مرکزفارس است ازاین جهت او را **دارالعلم** ومرکزدانش خوانده اند

این نظریه هرچند بنظریهٔ مرحوم محمدمؤمن شیرازی درکتاب دررالحکم که که بعداً عبارت آنرا نقل میکنیم تأیید میشود ولی بنظرخیلی بعید میرسد زیرالازمه این نظراین است که اززمان انتشاراین حدیث شیرازدارالعلم خوانده شودوحال آنکه ما می بینیم که تا مدتی شیرازدارالملك خوانده میشده است حتی تاحدود ده قرن بعد از بیان این حدیث ازطرف پیغمبراکرم، نویسندگان، شیراز را دارالملك میگفتند؛ پس نبایستی این حدیث سبب این عنوان وموجب تشاسب آن باشد.

درهرحال چون مورد بحث کنونی ما این است که بچه مناسبت **شیرازدارالعلم** نامیده شد ودراین موضوع احتمالات چندی ازطرف نویسندگان ودانشمندان داده شده است و هرکس نظری داشته ونگارنده هم نظری پیدا کرده لازم است که بطور خلاصه آنها را

وبدون آنکه دراطراف آن اعمال نظری کنیم یاموردنقد وانتقاد قراردهیم بنظرخوانندگان عزیز برسانم.

واین نظریه موقعی که دربدو امر که بنده شروع بنگارش این مقالات نمودم یکی از دانشمندان راملاقات کردم ونظریه خود را در پاسخ پرسش مدیر محترم گلستان واقتراح این فکر بکر را برایشان عرضه داشتم هرچند ایشان درجناح حرکت بطهران بودند ادله بنده را درست توجهی فکردند ومنهم فرمان مورد استناد راهمراه نداشتم ولی بیان مزبور را ایشان فرمودند

۳ـ نظر دوم در تناسب این عنوان

دیگری ازفضلاء معاصرین که مقام شامخی درعلم وروحانیت را حائزاست بعدازتأیید نظریه این بنده درتعیین زمان عنوان دارالعلم برای شیرازدرتناسب این عنوان چنین بیانفرمود که چون فرزند مرحوم میرزانظام الدین احمدمتولی مدرسه منصوریه مرحوم میرزا سیدعلیخان کبیر که از مفاخرجامعه علم وادب وروحانیت بوده وصیت دانش وفضلش درایران گوشزدخواص میبود ونظر باینکه درمدینه طیبه مولدش بوده وازاینجهت معروف بمدنی گردیده وانتساب بمدفن نبی اکرم (ص) یافته لذا درمقدمه فرمان بفرزند متولی ایهاماً اشعاری نموده و مدینه علم راالحمد (که پدراست) وباب آنرا (علی) که پسراست قرارداده است واین بنده با آنکه نظری بنقد وانتقاد آرائی که ذکرنموده ام ویابعداً بیان میکنم ندارم معذلك ناگزیرم دراین رأی اظهار رای کنم که هرگز نمیتوان بامراجعه بتاریخ چنین نظریه را پذیرفت زیراسال صدور فرمان ۱۰۶۶ بوده وتاریخ تولد مرحوم سید کبیر میرزا سید علیخان ۱۰۵۲ بوده بنابراین درسال صدور فرمان برای مرحوم میرزا نظام الدین احمد سن فرزند برومندش میرزا سید علیخان ۱۴ بوده و این سن مقتضی آن شهرت بهاندازه ای که ازمدینه بهایران رسد ومنظور نظر مصدرفرمان قرار گیرد نبوده و در تواریخ چنین سابقه نیست علاوه بر اینکه این ابهام بسیار بعید است و هرگز ذهن خواننده متوجه آن نمیشود که ازحدیث انا مدینة العلم و علی بابها متولی مدرسه (مرحوم میرزا نظام الدین احمد) و فرزند او (مرحوم میرزا سید علیخان) درخاطر آید.

۱۷۷۰۵/

٤ـ نظر سوم در تناسب این عنوان

مرحوم فرصت الدوله ضمن وصف شیراز در کتاب آثارعجم اشاره بمناسبت این عنوان برای این شهر نموده چنین میگوید:

«مردمانش عیاش وصاحب ذوق، اکثر دارای فراست واندیشه غالب اهل صفت وهنر پیشه راغب بخواندن علوم ازاین است که این بلد رادارالعلم خوانند ص٤٢٧ چاپ اول مطبوعه مطبعه سپهر مطلع ناصری بمبئی»

ونیز درهمین کتاب از کتاب درر الحکم تألیف حکیم محمد مؤمن شیرازی بیان میکند که پس ازتوضیح مختصری ازاین کتاب مورد حاجت واستناد خود رانقل مینماید واین همان عبارتی است که ما ضمن توضیح نظریه اول وعده بیان ونقل آن را دادیم

کتاب دررالحکم رساله‌ایست که قسمتی ازآن متضمن وصف شیراز و دعای بشاه معاصرخود وستایش دونفراستادبزرگوارخود شاه محمد اصطهباناتی وشیخ علی بن محمد ابن تمامی است این رساله که نویسنده آن ملتزم بوده که تمام کلمات آن ازحروف بی نقطه (معجمه) باشد نیز مواعظ و اندرزهای بسیارواوصاف ائمه اطهار را مشتمل است جزئی ازاجزاء کتاب لطائف الطوائف است

نویسنده این کتاب درعصر بسیارنزدیك بازمان شاه عباس دوم تولد یافته ونگارنده چون درجای دیگردر این رساله نیازمند نقل کلام اوهستم لذا دراین قسمت ازبیان خود قسمتی از کلام اورا که دروصف شیراز وتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز است نقل نموده ازتوضیح دیگری صرف نظر میکنیم.

٥ـ بیان صاحب کتاب درر الحکم

وی میگوید: «هودار مدح رسول الله (ص) اهله لعلومهم وهو محط رحال العلماء والحکماء» یعنی (شیراز) خانه‌ایست که مورد مدح پیغمبر اکرم (ص) بواسطه دانش مردمانش قرار گرفته واین شهر محل توجه دانشمندان وحکما است واین بیان اشاره بحدیث مقدس نبوی است که فرموده «لو کان العلم بالثریا لناله رجال من فارس»

وچون نویسنده رساله نامبرده همانطور که گفتیم ملتزم باستعمال کلمات بدون نقطه بوده ازاین جهت کلمه شیراز رابنام (دار) یعنی خانه خوانده است وجزاین کلمه که شاید

مصطلح آن روز برای شهر بوده واضافه بکلمه دیگر مانند (العلم والملك) میشده هر لفظ دیگری میآورده ناگزیر بوده که ازحروف با نکته استعمال شود وهمچنین ازذکر حدیث نبوی هم که مشتمل بر کلمات منقوطه بود خودداری کرده است وقبل از این جمله که ما اورا بیان کردیم جمله طفره آمیز دیگری آورده وازذکر اسم شیراز که سه حرف آن (ش ی ز) دارای نقطه و باصطلاح ازحروف معربه است فرار کرده وباین نحو اشاره نموده میگوید « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأویه » یعنی دارالعلم ازبرای اواسم معروفی است واین سرزمین محل ولادت و زندگانی مؤلف است (وماجای دیگر ناگزیریم باین عبارت استناد کنیم) و سپس مؤلف نتوانسته است از تراوش ذوق خود جلوگیری کند لذا شیراز به جمله دیگر مدح نموده وبرای اونشانی آورده «وله کروم مدحها اهل العالم واهله اکرم اهل و اعلم رهط » یعنی این شهر دارای تاکها ودرختهای انگوری است که شهره جهان است و مردمش کریمترین مردم و قومش دانشمند ترین اقوام جهان است.

درهرحال منظور این بنده از نقل این عبارت دراین محل این بود که بنظر این نویسنده شیرازرا به آن جهت دارالعلم خواندند که پیغمبر اکرم (ص) درباره او این بیان را فرمود وآن کلام مقدس خود را مورد افتخارش قرارداد.

۶ـ فارس و فرس

و بایستی این شبهه را ازخاطرعده بزدود که کلمه فارس درحدیث مقدس نبوی همین فارس فعلی است که شیرازمرکز آن است نه مقصود ایران است زیرا اگر مقصود ایران بود گفته میشد فرس واین رسم مورخین عرب و متابعین آنان است که ایران را فرس و فارس را همان فارس میگفتند و مینوشتند ،

۷ـ نظر نگارنده

اما تناسب این عنوان بنظر نگارنده این است که در این گونه موارد نمیتوان یك جهت یا دوجهت را وجه تناسب قرارداد بلکه بایستی بتدریج وبرحسب پیش آمد های طبیعی و سیاسی جهانی جمع گردد تا محل استعداد وقابلیت پذیرفتن عنوان منظور بیابد اگرچه یك جهت از این جهات هم بتواند عنوانی را تحمیل کند.

درپیدایش عنوان «دارالعلم» هم برای شیراز جهات متعدده دست بدست یکدیگر داده و با هم توأم شده یعنی هرجهتی درعصرمناسب خود ایجاد گردیده واز سالیان دراز قبل ازصدور فرمان جهتی برحسب اوضاع طبیعی پیش آمده تا عصرشاه عباس دوم، این جهات همه تکمیل شده و بعبارت دیگری این مناسبات حدتکامل راپیموده ودرعصرصدور فرمان شیرازازهرجهت استعداد پذیرفتن این عنوان را یافته و مسلماً متناسب تر از این زمان یافت نمیگردید و این جهات متعدده باینشرح است:

۸. جهات ده گانه

الف ـ حدیث نبوی مشهور (که چند بار آنرا ذکرنمودیم در باره فارس) از قدیم

ب ـ مصون گردیدن فارس ازتعرض وحشیانه مغول

ج ـ استعداد طبیعی و هوش و قریحه ذاتی مردم شیراز.

د ـ توجه رجال علم و دانش وطلاب علوم از اطراف و اکناف حتی از اصفهان و کاشان به این شهر

ه ـ تأسیس مدارس پی درپی و گرم شدن بازار بحث و تدریس وادبیات وحکمت و وفقه واصول. و ـ شخصیت متولی مدرسه منصوریه حسباًونسباً: ز ـ همت صاحبان ثروت برازدیاد موقوفات بمنظورپرورش دانش آموزان درمراکز ومؤسسات علمی وتأمین معاش معلمین و متعلمین. ج ـ توجه شاهان فارس وشاهنشان ایران به نشر فرهنگ واحترام کردن بدانشمندان. ط ـ ورود بزرگترین فلاسفه عصر آخوند ملاصدری که هنوز ازمفاخر عالم فلسفه وحکمت ونوابغ علمی عالم بشریت است بشیراز که این خودحاکی از انبساط وسعه نظرمردم آن زمان است واین خودمهمترین جهات است. ی ـ تصادف این همه جهات باپیدایش سلطنت صفویه که ازعلمداران ومروجین مذهب تشیع بوده اند؛ اینها همه جهاتی بودند که ازسالیان درازبلکه قرون متمادی بایکدیگر ارتباط یافته تااین تناسب رابموقع مقتضی پدیدارساخته است ومیتوان گفت که درحقیقت این جمله که جزء اخیرعلت تامه است در اینجا صدق میکند یعنی مهمترین جهات ده گانه تشیع سلاطین صفویه بوده است.

توضیح این امر باختصار اینست که شاهان صفویه که هم طرز تربیت آنان وهم

سیاست وقت اقتضا میکرد که ایران را از نفوذ خلافت عثمانی نجات بخشند وسلطنت مستقله‌ای روی کار آورند تا توانستند در نشر این مذهب و برانداختن مذهب مخالف کوشیدند واین سیاست را در تمام شئون کشوری تعقیب نمودند.

مدارس شیراز ومراکز علمی این شهر بزودی برمحور علوم تشیع بگردش افتاد مدرسین، حکما و علماء اساس افادات خود را بر مسلك شیعی تطبیق نمودند معارف خانواده نبوت وفرزندان پیغمبر اسلام وائمه هدی علیهم السلام مورد نقد وانتقاد وبحث وتحقیق قرار گرفت فقه واصول وحکمت وکلام همه برمذهب پیروان خلافت بلافصل **علی بن ابیطالب** مبتنی گردیده و همه مرکز علم ودانش بصورت مکتبی از جعفر بن محمد (ع) که مؤسس اصول علمی اینمذهب بوده است درآمد. در این موقع نویسنده دربار شاهنشاه بزرگ ایران شاه عباس دوم وبنا برعایت میل واراده شاهنشاه ازاین مناسبات استفاده کرده عنوان شیراز را ازیك جمله که موجب مباهات شیعیان است واز احادیث مسلمه وگفتار بدون شك و ریب پیغمبر اسلام است وآن حدیث شریف «انامدینةالعلم وعلی بابها» است اقتباس نموده وباین عنوان شیراز را مرکز معارف تشیع ایران معرفی نموده است.

و چون هرشهری بمنزله خانه میباشد وشیراز آنروز مرکزیت معارف اسلامی و علوم محمدی را داشته ودخول هرشهری مستلزم عبوراز درآن است پس عنوان دارالعلم گوئی خواسته چنین بگوید که ورود در این مرکز دانش محمدی محبت علی ع وقبول مذهب تشیع است.

وبعبارت دیگر مسلم است که عنوان دارالعلم اقتباس از حدیث مسلم (انامدینةالعلم وعلی بابها) شده زیرا درمقدمه فرمان باین جمله تقریباً صراحت دارد یعنی این حدیث را شاهنشاه صفوی یا نویسنده دربارش درنظر گرفته وعنوان دارالعلمی رابشیراز داده است

بنا براین نمی‌توان شیراز را بمعنی ظاهر دارالعلم بدون اینکه تصور عنایتی وارتباطی باین حدیث داشته باشد معنون دانست زیرا بایستی بین آنچه را که اقتباس شده وآنچه را که از او اقتباس گردیده وبعبارت علمی بین مقتبس ومقتبس منه نحوه ارتباطی موجود باشد وچون درمقدمه فرمان جمله ای را که ازاو اقتباس عنوان دارالعلمی گردیده و(آن

حدیث همان مشهور انا مدینة العلم وعلی بابها است) ذکر کرده و آن را براعة الاستهلال عنوان مرقوم درمتن فرمان قرارداده پس بایستی ارتباطی بین حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها ودارالعلم شیراز موجود باشد و این ارتباط بهیچ نحو تمام نمی‌شود مگر گفته شود که شیرازمرکزعلوم محمدی آن هم ازطریق پیروی ازعلی بن ابیطالب «ع» بوده است و درتمام مدارس آن علومی که از تشیع ناشی میشده مورد بحث قرارمیگرفته و در حقیقت شیرازخانه از شهرعلوم ومعارف محمدی که علی دروازه آن شهر بوده است میباشد ازین جهت سزاواراست که آنرا دارالعلم خواند(۱)

---

(۱) نویسنده‌توانا ودانشمند ، استاد محترم آقای استخر که دارای آثارقلمی بسیار ازتالیف و ترجمه و مقالات باسبك وشیرینی خاصی میباشند واکنون کرسی نمایندگی فارس را درمجلس شورای ملی شاغلند پیش از آنکه بطهران عزیمت نمایند رساله خود را بنظرمحققانه ایشان رسانیدم ، در ذیل این صفحه در محل علامت در پیش نویس طبع شرحی با مداد سرخ مرقوم فرموده‌اند که عیناً آن را نقل‌نموده و سپس نظریه‌خود را عرضه میدارم :

« بزحمت زیاد باید تحمل اینهمه مناسبات دور و نزدیك را کرد تا بمقصود که دارالعلم بودن شیراز است رسید ، بهتر این است که‌اصلاعنوان مذهب را در دارالعلم‌بودن شیراز دخالت ندهیم والا بایستی بسیاری ازمفاخرعلمی شیرازرا که ازفرقه سنت وجماعت بوده‌اند دور بریزیم یا در دارالعلمی هم شکافی ایجاد کنیم. »

این بود نظریه استاد محترم که با سعه فکر ودقت علمی خاصی ابراز شده است ، ولی با اذن فحوائی که درانتقادات علمی و ادبی و اظهار آن ازایشان دارم ناگزیرم توضیح دهم اصولا همین طور است که فرموده‌اند عده زیادی ازمفاخر علمی وعلماء محقق بلکه پایه گذار وشالوده ریز قسمتی ازعلوم عربیت که از این شهر برخواسته‌اند دارای مذهب سنت بوده‌اند و تاریخ شاهد است که قبل ازدوران سلطنت صفویه شیرازیکی ازشهرهائی بوده‌است که اکثریت آنرا اهل سنت تشکیل میداده‌اند وهمین دسته ازعلماء اکثرسنی

بقیه پاورقی صفحه قبل

مذهب هم بوده‌اند که شیرازرا معد ومهیای پذیرفتن دارالعلم نموده‌اند و گوش ثروتمندان را آشنای بعلم ودانش کرده‌اند که مدارسی بسازند و مدرسینی برآن بگمارند ولی در زمان شاه عباس دوم که عنوان دارالعلمی بشیرازداده شده و یا تثبیت گردیده شیرازیکشهر شیعی مذهب بوده واستفاده بنده هم ازفرمان منتسب باین شاه وازجمله های مصرحه یا موهمه این فرمان بوده است که یکی ازآن جمله ها جمله‌ایست که چندین بارازفرمان مزبوراستشهاد بآن جسته ایم وآن این است که « به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینةالعلم وعلی بابها » وعلاوه درمقدمه فرمان که مینویسد « جهت انتشارعلوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که برحسب خبرحقیقت اثر نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین» همه صراحت براین دارد که منظورشاه عباس علوم منتسب بشیعی وطلاب مکتب اهل بیت بوده است و درمرتبه دیگرچون صدوراین فرمان درمورد یکی ازفرزندان این آب وخاك و منتسب بخانواده علوی بوده وآن سلسله جلیله سادات دشتکی که همه معروف به تشیع وعلوم اهل بیت بوده‌اند بوده جای شك وشبهه بنظر نگارنده نمیگذارد که عنایت خاصی بمذهب تشیع بوده است . بنابراین بنده نخواسته ام که درتناسب دارالعلم برای شیراز باحتمالات بعیده متشبث شوم و بخواهم عنوان مذهب تشیع راداخل در این عنوان برای شیراز نمایم بلکه فرمان مزبور علوم مخصوصه برمحور تشیع رادخل درعنوان دارالعلم داده است . واین امرهم منافی با این نیست که بگوئیم ازقرنها پیش رجال علمی شیراز که اکثردارای مذهب سنت وجماعت بوده‌اند ازهرطبقه خواه طبقه علوم ادبی یاعلوم فقه ویاتفسیر معدات و مقدمات صلاحیت این عنوان رابرای شیراز بوجود خود فراهم آورده‌اند ولی وقتی این عنوان درمورد شیرازتحقق پیدا کرد که دیگر جز علوم تشیع و یا برمبنای علوم تشیع اگرچه مؤلفین آن از اهل سنت بوده‌اند درمدارس شیراز تدریس نمیشده وبطوریکه تاریخ حاکی است اززمان طلوع سلسله صفویه دیگربیشتر شهرهای ایران شیعی مذهب بوده‌اند و رسماً سلطنت ایران بنام تشیع اعلام گردید و در زمان شاه

بقیه پاورقی

عباس دوم بطریق اولی ، بنا بر این بنده نخواسته‌ام که پای مذهب را درکار بیاورم و بیشتر مفاخر این شهر راکه دارای مذهب تسنن بوده‌اند و مؤلفات وافکار علمی آنان هنوزمورد استفاده اهل بحث ودرس علوم‌اسلامی‌است ازدائره خارج‌نمایم‌بلکه این فرمان شاه‌عباس است‌که مستند ما قرار گرفته وحکایت ازاین میکند که روی اصل کلی که این سلسله ازسلاطین ایران درطریق‌سیاست کشورداری‌خود پیش گرفتند وهم ازآن جهت که‌خود مرکزتصوف وازمشایخ دسته ازصوفیان بوده‌اند وعلاوه براین منتسب بخانواده علی بن ابیطالب(ع) میشد ندمخصوصاً درزمان‌شاه‌عباس‌دوم که هشتمین‌پادشاه‌این‌سلسه‌بوده‌وازمدت ها پیش مذهب تشیع در ایران استقرار یافته بود عنایت بالخصوص باین پیدا کردند که علوم رائجه عصر را برمحور تشیع قرار دهند و یکی از افراد این سلسله برای یکی از متولیان و متصدیان یکی‌ازمدارس ومراکز علمی‌شیراز که دارای حسب ونسب عالی‌بوده ومنتسب بخانواده پیغمبر بوده و از نسل علی شمرده میشده مناسبتی بدست آورده واین عنوان‌رابرای‌شیرازپذیرفته‌است‌این‌بود استفاده‌بنده‌ازاین فرمان‌بدون‌آنکه نگارنده خود نظری بالخصوص ازجهت مذهب اعمال کرده باشد.

وچنانکه استاد محترم‌ومعظم من‌آگاه بطرز فکر این بنده که ازشاگردان‌ایشان بوده‌ام میباشند میدانند که‌بنده‌یکی‌ازمهمترین اسباب انحطاط مسلمین اگرنگوئیم تنها سبب‌آنراهمین اختلافات‌میدانم ـ آری‌تعصب‌های‌جاهلانه‌بوده‌است که‌اسلام‌رابااین‌روزآورده است و علاوه براین داخل نمودن پای مذهب در تحقیقات علمی یکی ازعلائم کوتاهی فکر ونارسائی‌برای تحقیق است وشاید شاه عباس دوم هم که این‌فرمان ازناحیه وی‌صادر گردیده نظری باین نداشته که مفاخرعلمی‌اسلام راکه ازاین شهربرخواسته‌اند ودارای مذهب سنت بوده اند خارج نماید بلکه اوضاع عصر و وضعیت متولی مدرسه مورد نظر حسباً ونسباً و جریان امور از سالیان قبل بر مذهب تشیع خواهی‌نخواهی بدون عنایت خاصی برای عدم توجه بعلماء سنت این عنوان را پیش آورده و شیراز را مناسب عنوان دارالعلمی‌دیده است ودرهرصورت ازتوجه خاص‌استاد محترم خود باین رساله که همین‌هم ازنشانه‌های بارزان است سپاسگذارم.

پس میتوان گفت که شیرازاز آن جهت که مکتبی ازمکاتیب علوم اهل بیت گردیده ازهمان موقع عنوان دارالعلمی یافته است با ضا فه اینکه مدرسه منصور یه و تولیت آن این تناسب و ارتباط را تحکیم وفرمان شاه عباس رسماً آنرا تثبیت کرده است .

این نظریه واستنباط اگرچه مسبوق بسابقه نیست امیدوارم مورد تحقیق ومطالعه ارباب علم ودانش قرار گیرد .

سخن ما دربیان دارالعلم وتناسب وضع آن دراینجا بپایان رسید و اکنون لازم میدانیم که عطف توجهی باصل موضوع نمائیم.

۹- تجدید نظردرفصول سابقه

پرسش یکی ازدانشمندان که آیا وضع اینگونه عناوین دفعی و غیرمسبوق باستعمال است ما را وامیدارد که توضیحی دراینمورد بدهیم که مبادا غفلت ازبیان آن وپیدایش مدرکی غیر رسمی بر استعمال عنوان دارالعلم برای شیرازدرقبل ازتاریخ ۱۰۶۶ که تاریخ صدورفرمان شاه عباس دوم است ازارزش فرمان مزبور بکاهد و باز موضوع مبهم گردد .

وضع اینگونه عناوین هرگز نمیتواند دفعی و غیرمسبوق باستعمال باشد و الا بایستی اینگونه عناوین را عناوین وضعی دانست نه وصفی و حال آنکه ما در بدورساله خود وضمن مقدمه آن گفتیم که اینگونه عناوین وصفی است یعنی بایستی بدواً اوصافی که منشأ پیدایش یا انتزاع این عنوان است بتدریج یافت شود وتکمیل گردد تا کاملا عنوان منطبق برآن شود.

وعنوان دارالعلم برای شیرازهم آنگاه وضع وبعباره بهتروجامعتری تثبیت گردید که جهات عدیده که تقریباً هرجهتی جزئی ازعلت استحقاق این عنوان برای شیرازبوده است دست بدست یکدیگر داده ووضعیت خاصی را برای شیراز ایجاد نموده و ما ضمن شرح جهات ده گانه درفصل سوم این موضوع را روشن ساختیم .

اگرمابخواهیم بتحقیق دراین مسئله بررسی کنیم وضع اینگونه عناوین مانند تغییر الفاظ خاصه ازمعنی لغوی خودبمعنی دیگری یا باصطلاح دیگری میباشد که آنرا حقیقت ثانویه می گویندمثلاهمین کلمه رساله درلغت بمعنی فرستاده است ولی ازمعنی لغوی دراصطلاح اهل علم

تغییر پیدا کرده و مصطلح در کتاب کوچکی که محتوی بحث در مسئله مخصوصی است گردیده است و یا مثلا کلمه بدیع بمعنی تازه است ولی در عرف و اصطلاح ادبا بمعنی علم خاصی است که مسائل مخصوصه‌ای را مطرح قرار میدهد و یا کلمه منطق بمعنی آلت نطق است ولی در اصطلاح اهل علم بعلم مخصوصی اطلاق میشود که دارای مسائل مخصوصه‌ایست

واین مسئله در فن خود مقرر است که هر گاه چنین لفظی را بخواهند ازمعنی لغوی خود بمعنی اصطلاحی دیگری تغییر دهند تا مدتی آن لفظ را درمعنی اصطلاحی جدید بقرائن و امارات استعمال میکنند و آنقدر این استعمال تکرار میشود که دیگر احتیاج به قرینه نباشد مثلا کلمه طیارات درلغت بمعنی بسیار پرواز کننده ها است وشامل دسته کلاغ و بازوامثال آن میشود چون دراستعمال ثانوی بوسیله مخصوص اطلاق گردیده و این استعمال کثرت پیدا کرده دیگر اگر گفته شود دسته طیارات مقصود همه از آن ساخته شده مخصوص که فارسی آن هواپیما است در ذهن شنونده میآید.

عنوان دارالعلم هم برای شیراز نا شی ازصفاتی است که بتدریج پیدا شده وشاید از آن موقعیکه مرحوم آخوند ملاصدری باآن افکارجدید فلسفی وعرفانی خود وسبکی که وی مبتکر آن بوده است و طالبان حقیقت را مفتون خود میساخته بساط تدریس را دراین شهر گسترانید وصیت شهرتش دراطراف واکناف برخواست ودسته دسته برای استفاده ازمحضر این استاد بزرگوار که نابغه عصرخود بوده است بشیرازمی آمدند عنوان دارالعلم برای شیراز درخاطرها خطور کرده وشاید هم خصوصی استعمال میشده ومهیای این گردیده که دریك فرمان رسمی ازطرف شاهنشاه ایران این عنوان رسماً برای شیراز تثبیت یا اظهار گردد

ومسلم است که شاهنشاه ایران این عنوان را از آن جهت که موقعیت خاص شیراز را درعصرخود مشاهده کرده و تمایل مردم واستعداد طلاب وعشق و شوق آنان و گرمی بازارتدریس وتدرس را دیده بشیراز داده و گرنه هرگز نمیتوان تصورنمود که شاه عباس دوم خود موجد موقعیت مزبوره بوده وما ازآن جهت درمقدمه خود گفتیم که اینعنوان عنوان وصفی شیرازاست نه وضعی.

بنابراین چون گفتیم عنوان« دارالعلم » برای شیراز از قبیل تغییرحقیقت لغوی

باصطلاح دیگری است ممکن است از زمان پیدایش وضعیت علمی شیراز تا زمان شاه عباس دوم درافواه مردم دارالعلم بشیراز گفته شده باشد ولی فرمان شاه عباس این عنوان را تثبیت نمود و تقریباً حقیقت ثانوی پیدا کرده یعنی ازمعنی حقیقی خودش که بمعنی خانه دانش است بشیراز که شهری بوده که مرکزیت علم ودانش پیدا کرده بوداطلاق گردید واین بود منظور ما از آنچه درباره فرمان شاه عباس دوم گفته ایم .

و این امرهم مسلم و بدیهی است که تا حدود سال قبل از فرمان مزبور باستناد تواریخ و مستنداتی که شرح آنرا داده‌ایم جزدارالملك برشیراز اطلاق نمیشده است واگر گفته میشده است درنامه های خصوصی ومدارك مخصوصه بامرخاصی بوده است .

فصل چهارم

نظری بعد از صدور فرمان شاه عباس دوم

بنا بر آنچه را که قبلا بیان کردیم و به‌ادعاء بنده درسال ۱۰۶۶ عنوان «دارالعلم» بشیراز داده شدبطوریکه معلوم میشود پس از صدوراین فرمان‌این‌عنوان اشاعه‌یافت ورسماً شیوع این عنوان ازمدارس ومحافل علمی شروع گردید

نویسنده دیگرخود را بی نیاز میداند که در کتب مؤلفه‌بعدازسال ۱۰۶۶ بیش‌از حد مجال فحص نماید و از این جهت به چند مدرك تحقیقات خود راانحصارمیدهد

۱ - ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ما همانطور که ضمن دومین دلیل‌خود ذکر کردیم ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی که‌بوسیله‌آقای سهیلی‌بذکرحدیقه ششم وهفتم ازروضه هشتم تاریخ‌خلدبرین‌تکمیل گردیده واکنون نسخه چاپ شده آن دردست‌است سلطنت شاه صفی (سام میرزا) را بپایان رسانیده ولی‌نویسنده کتاب خلد برین در تاریخ خود (یعنی در اصل‌کتاب خلدبرین) حوادث تاریخی ایرانرا تا سال ۱۱۰۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی که سی و نه سال بعد از صدور فرمان مورد بحث است ذکر نموده بنابراین مؤلف این تاریخ تاسی و نه سال بعد ازفرمان شاه‌عباس دوم در موضوع دارالعلم شیرازحیات داشته ووی درشرح انتقال‌آخوند ملاصدرای شیرازی را بشیراز و تدریس‌آنمرد بزرگ در مدرسه ساخته شده ازطرف الله وردیخان شیراز را « دارالعلم » خوانده است(۱)

۱- عبارت کتاب ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی عیناً نقل میشود « ملاصدرای شیرازی در عصرخود عارج معارج علوم حقیقی ومجازی و صدرنشین مجالس دانش و بی نیازی بود در ریعان ایام جوانی وآغاز اهتزاز بهارستان زندگانی هوای پریچهرگان حجال دانش

پس معلوم میشود بعد از آنکه در فرمان شاه عباس دوم شیراز دارالعلم خوانده شده است این عنوان کم کم مصطلح ومعروف شده بطوری که سی و نه سال بعد هم شیراز را دارالعلم خواندند.

۲ ـ کتاب دارالحکم مؤلف این کتاب بطوری که در آثارعجم عین عبارت او نقل شده[1] **محمد مؤمن شیرازی** در شرح حالات خود مینویسد که در سال ۱۰۷٤ تولد یافته بنابراین مدت هشت سال بعد از تاریخ صدور فرمان مورد بحث (۱۰٦٦) تولد یافته ولی درست نمیدانم که کتاب درر الحکم خود را در چه سن و چه سال زندگانی خود تألیف کرده واگر فرض کنیم درسن چهل سالگی کتاب خود را نگاشته است مسلماً در چهل و هشت سال بعد ازصدور فرمان مزبور عنوان **دارالعلم** برای شیراز باندازه‌ای شهرت یافته بود که توانسته است بدون اینکه اسم شیراز را برد و التزام خود باینکه رساله خود را ازحروف بی نقطه تألیف و تکمیل بنماید اغماض نماید بلفظ « دارالعلم » به‌آن اشاره نموده است و نویسنده بطور یکه قبلا اظهار نموده است که باردیگرعبارت حکیم محمد مؤمن را ناگزیر است مورد استشهاد خود قراردهد اینك دراینجا آنجمله مورد استناد را باضافه یکی‌دوجمله دیگرمورد استشهاد قرار میدهد.

وکمال خدمتش را بحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد واجتهادمالا کلام جویای حصول این مرام شد و سالها در دارالمؤمنین قم برسجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی ونقلی‌مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تألیفات ممتاز گردید ودرنشر آثارحکمای متألهین و جرح و تعدیل معضلات مسائل عقلی بذل جهد به تقدیم رسانید. دراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانوار اشتهارش بردرودیوار ساحت روزگارش تافته و درعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان چون الله وردیخان امیرالامرای فارس در دارالعلم شیراز به احداث مدرسه عالی سرفراز شده بود بعد ازعرض ابواب تدریس آنمدرسه را برروی جناب افادت مآب گشود وازاین راه خدمتش بوطن مألوف معاودت‌نمود مدرس آنمدرسه عالی بود تا برآستان قدس انتقال نمود.» ص۲۹۹چاپخانه اسلامیه تهران (۱) درص٤۲۹ چاپ اول مطبع سپهر مطلع ناصری درمعموره بمبئی سال ۱۳۱٤ بنام مولانا محمد مؤمن شیرازی ابن‌الحاج ناصر الجزایری که ازعلماء شیعی است اورا ذکرنموده است.

مرحوم محمد مؤمن در رساله در رالحکم چنین مینویسد (هوالله الاحد، ولدالمحرر اواسط اول المحرم عام (١٠٧٤) ومولده دارالعلم) چنانکه دراین دو جمله مشاهده می شود اولا مؤلف سال ولادت خود را تعیین کرده (٨ سال بعد از صدور فرمان مورد بحث) وسپس لفظ دارالعلم راآورده وپس از آن اوصافی دیگر برای شیراز ذکر کرده و گفته است « ومحرس الکمال و محل اهل المکارم ومحط اهل الحال » یعنی پاسبان کمال و جایگاه مردان بزرگوار واقامتگاه مردم اهل حال و بعد ازاین اوصاف برای اینکه نقطه ابهامی باقی نگذارد و آنطور که بایستی این شهر را معرفی کند تا اگر کسی ازاینعنوان برای شیراز آگاه نباشد اورا بشناساند و ضمناً لفظ شیراز راهم که دارای سه حرف معرب (با نقطه) است نیاورد گفته است « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأوایه » وخود این جمله حکایت میکند که عنوان دارالعلم برای شیراز درآنعصر با آنکه زمان طولانی ازفرمان شاه عباس دوم نگذشته بود شهرت یافته بود و در خطابه ها و کتب مربوطه استعمال میشده بطوریکه درباره او گفته است « له اسم معلوم » یعنی اسمش را همه میدانند ولی باز گوئی ازذکر شیراز نمی تواند صرفنظر کند و درذکر محامدش کوتاه آید ازاین جهت دوسه جمله دیگردر مدح هوای شیراز وستایش ازدو نفر استاد بزرگوار خود (شاه محمد اصطهباناتی وعلی بن محمد تمامی) آورده وتجدید عنوان کرده میگوید « دارالعلم حرسه الله مصدرالعلم الاصول و صاعد مصاعد الوصول » دارالعلم (شیراز) که خدایش او را نگاه دارد محل پیدایش علم اصول و (در راه حق) آخرین مدارج وصول است،

پس بنابر آنچه گفتیم درمدتی که کمتر از پنجاه سال است عنوان دارالعلم برای شیراز مصطلح وشایع گردیده بود وهمین اندازه هم برای ما واستدلال ما کافی است

٣ ـ تاریخ گیتی گشا این تاریخ تألیف محمد صادق نامی که از خانواده های برگزیده شیراز و متوطن اصفهان است میباشد این کتاب در حدود سال ١١٩٤ تا ١٢٠٣ درحالات پادشاه عادل ایران کریمخان زند و خانواده زندیه نگاشته گردیده و در سال ١٢٠٤ مؤلف این کتاب درحالیکه تألیفش ناتمام بوده بدرود زندگانی گفته است واین

سال مصادف با حکمرانی جعفرخان زند بوده است .

مورداستشهاد ازاین کتاب این است که وی در کتاب خود در حدود هفتاد و اندی موضع نام شیراز را آورده که حدود شانزده محل آن بعنوان «دارالعلم» و درسه موضع آن بعنوان «دارالملك» ودرسایرمواضع دیگر آنرا بدون عنوان ذکرنموده واین خود کافی است که شهرت شیرازرابعنوان دارالعلم برساند ، هرچند گاه گاه بعبارت مصطلحه سابقه برفرمان شاه عباس دوم شیرازرادارالملك خوانده است وعجب اینست که شاگردش میرزاعبدالکریم ابن علی رضاالشریف شیرازی که تاریخ گیتی گشای مزبوررا خواسته است با تمام برساند و حالات خانواده زندیه را تا حکمرانی لطفعلیخان زند بیان نموده وآنرا ذیل تاریخ مزبورقرارداده هرکجا اسم شیراز را باعنوان ذکرنموده عنوان را « دارالملك » قرارداده و ظاهر علتش این بوده که درآنعصر شیراز بازمرکزیت حکومت کریمخان زند راپیدا کرده بود وتنها درخطبه کتاب شیراز را دارالعلم خوانده ودر یکموضع عنوان تازه که سابقه نداشته بشیرازداده وآن عنوان « دارالفضل » (۱) است و نگارنده عین عبارتش را دراینمورد دراینجا نقل میکند :

« حسب الامر پدر والاگهرش ازدارالفضل شیرازمحرك لشکرظفرتراز گردید »(۲)

واینجانب این عنوانرابرای شیرازبسیارکم دیده بودم بلکه فقط دریکجا مشاهده کرده بودم که بعداً ذکر میکنم در هرحال خوانندگان محترم میدانند که این قسمتی را که از طرزنگارش میرزا عبدالکریم صاحب اواین ذیل تاریخ گیتی گشا نقل نمودم منافی با استدلال عنوان دارالعلم برای شیرازنیست زیرا منظور نگارنده از استدلالات خود این بوده که شیراز را اززمان شاه عباس دوم رسماً دارالعلم گفته‌اند و بعداً هم اشاعه پیدا کرده و این مدعا ملازم باین نیست که شیراز را « دارالملك » نگفته‌اند ولی میرزامحمد رضای

۱ـ واین خود مؤید اینست که دارالملك از عنوان شیراز در آن تاریخ ساقط گردیده ودارالفضل هم که درمعنی مساوق وهم‌معنی ومشترك معنوی با «دارالعلم» است شاید برای تفنن درعبارت آورده است.

۲ـ صفحه ۳۱۲ دربیان مامورشدن نواب جهانبانی بجانب بندرعلویه

شیرازی که ذیل دوم را برتاریخ مزبورنگاشته و ازاواسط حکمرانی لطفعلیخان زند را که میرزا عبدالکریم موفق بنوشتن آن نشده بود بنگارش درآورده برای شیراز هیچ گونه عنوانی نه بعنوان « دارالملك » و نه عنوان « دارالعلم » نیاورده‌است ،

نگارنده دراینجابی‌تناسب نمیدانم که برای تنوع در کلام‌وتفریح خاطرخوانندگان عزیز بسیارمختصر ازشخصیت علمی وادبی‌نامی‌مؤلف تاریخ گیتی گشا سخنی‌برانیم

نامی محمد صادق‌نامی‌ازسادات موسوی‌شیرازی‌الاصل‌واصفهانی‌المسکن میبوده‌است که خانواده اودرحدود یکقرن ونیم قبل ازاین زمان‌که ما از اوسخن میرانیم بدستور پادشاهان صفویه‌باصفهان منتقل گردیدند وطبابت دربارارا عهده دار بودند. این مرد که اکنون ما ازاو گفتگو میکنیم ازجوانی بفن انشاء رغبت زیادداشت و دراین فن‌بکوشید تا منشی‌گری دربار کریمخان زند را بدست‌آورده و همراه اوبشیرازآمد . وی در کتاب خسرو شیرینش‌که یکی از مجلدات پنجگانه داستان سرائی اوست با ستنـاد نوشته متتبع ومحقق معاصرآقای سعید نفیسی دارای چهارهزار بیت است در موضوع مسافرتش بشیرازچنین گفته است :

مرا درموکب سالارکشور ـ خدیو ظلم سوز و عدل پرور ـ وکیل قائم آل محمد (ص)
که دوردولتش‌بادا مخلد ـ گذرافتادسوی ملك شیراز ـ چه شیرازآنکه برجنت کندناز

پس بطوریکه ازمحتویات سطور بالا پیدا است وی مردی شاعر پیشه بوده است والحق شعر راخوب سروده است مخصوصا هنرنمائی خود را در اوزان مثنوی بروزداده و گویند بیش‌ازهمه شاعران معاصر شعرسروده است .

گنجیه نامی که خود او را نامه نامی نام گذاشته است مشتمل بر پنج داستان درج گهر ـ خسرو شیرین ـ وامق وعذرا ء ـ لیلی و مجنون ـ یوسف و زلیخا میباشد وما نمونه دیگری از اشعار اورا دراینجا می‌آوریم‌و شرح حال وی راکه از بحث ما خارج بوده است خاتمه میدهیم .

چه شیرین شهره شد دردلربائی غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خدا و ندی ندانند(۱)

٤ ـ قباله نکاحنامه خطی نوشته شده درسال ۱۲٤٥ قمری ـ یکی از مدارکی که باعدم حاجت به آن بدستم افتاد و مورد استناد نگارنده است قباله نکاحنامچه ایست که خصوصیات آن ذیلا ذکرمیشود و برحسب قرائن موجوده نکاحنامه ازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك است .

خصوصیات این نکاحنامه لوله‌ایست بطول یکمتروده سانتیمتر . کاغذآن خانبالغ وخط آن هرچند که نویسنده‌اش خود را معرفی نکرده ولی بواسطه آشنائی که بنظائر این‌خط دارم‌اورا ازمرحوم ملاعلی‌عسکرارسنجانی‌میدانم (۲)

تاریخ تحریراین نکاحنامه ۱۲٤٥ است و طرز انشاء آن نسخ و بلسان عربیست ولی پیدا است که منشی‌آن فارسی زبان بوده است زیرا عبارات آن غالباً فاقد مزایای اهل لسان و نکات و دقایق و لطایف بیان عربی است ـ و در عین حال بااشعارنغز و شیرین بسیاری که در ضمن آن استشهاداً آورده رویهمرفته چیز بدیعی بیرون‌آمده است و چون این قباله مسجل و ممهور نشده تصور میکنم که اصل نکاحنامه را نسخه فارسی آن قرار داده اند یا این نسخه پیش نویس آن بوده است

در قباله مذکوره زوج را ابوالحسنخان فرزند میرزا محمد علیخان وزوجه را خدیجه سلطان بیگم و مهرالمسمی را یکهزار و پانصد تومان وجه نقد بطلای مسکوك

۱ـ مقدمه دانشمند محترم‌آقای سعید نفیسی صفحات ح و خ نقل بمضمون برتاریخ گیتی گشاچاپ شده درچاپخانه قبال‌تهران‌بسال۱۳۱۷ منقول ازمجمع الفصحاء وآتشکده‌آذر

۲ . مرحوم حاج محمد علی عسکرارسنجانی از نویسندگان شهیر مخصوصاً در خط نسخ بوده است وی نه تنها خودش درخطوط تعلیق ونسخ وثلث هنرمندکم نظیر یابی نظیری بوده بلکه در خانواده اواین هنر موروثی بوده وهنوزهم آثاری از او باقی است و مخصوصاً فرزند ارمرحوم ملامحمد شفیع متخلص بانشار که جمع‌بین شیوه پدرو میرزا احمد تبریزی خطاط معروف نموده وبعضی را عقیده است که‌وی‌از هر دوانهاگرم تر وشیرین ترنگاشته و در هر حال این پدر و پسر از مفاخر هنرمندان ایران و خطاطان بزرك قرون اخیره اند و هرکس‌آشنابخط این پدر و پسر باشد میداندکه هرجا اثر خامه انان پدیدارگردد یکدنیا زیبائی و جمال و تناسب و نظم آشکار میشود .

و یك بنده خواجه شده مقوم بهفتاد تومان و یك بنده سیاه حبشی بقیمت ۳۰ تومان و چهار کنیز بقیمت یکصد تومان وپنج من ابریشم خالص وشش دانگه قریه آسمان گرد ومزرعه زنگنه (از مزارع آسمانگرد) و مزرعه معروفه باربابی و سهام مختصه ازبساتین واقعه در خفر ذکر کرده است

اما قرائن ارتباط این نکاحنامه بازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك با اینکه لقب مشیرالملکی را برای آن نیاورده این است اولا در عنوانیکه برای پدر زوج میرزا محمد علیخان آورده وی را وزیرخوانده است باینعبارت **الی الوزیرا لمکرم اولوالی المعظم مهبط انوارالجلی محیی رسوم نظام المله مشیدشرع النبی محمد علی**

ثانیاً وی را از حانواده های نبوی و از سادات معرفی نموده و باینعبارت **واقتفی اثر جده الشافع سلیل المصطفین**

ثالثاً زوجه را بعنوانی بیان کرده است که از فرزندان شاه و از شاهزاده گان بسیار محترم بوده است و باینعبارت اورا معرفی کرده است

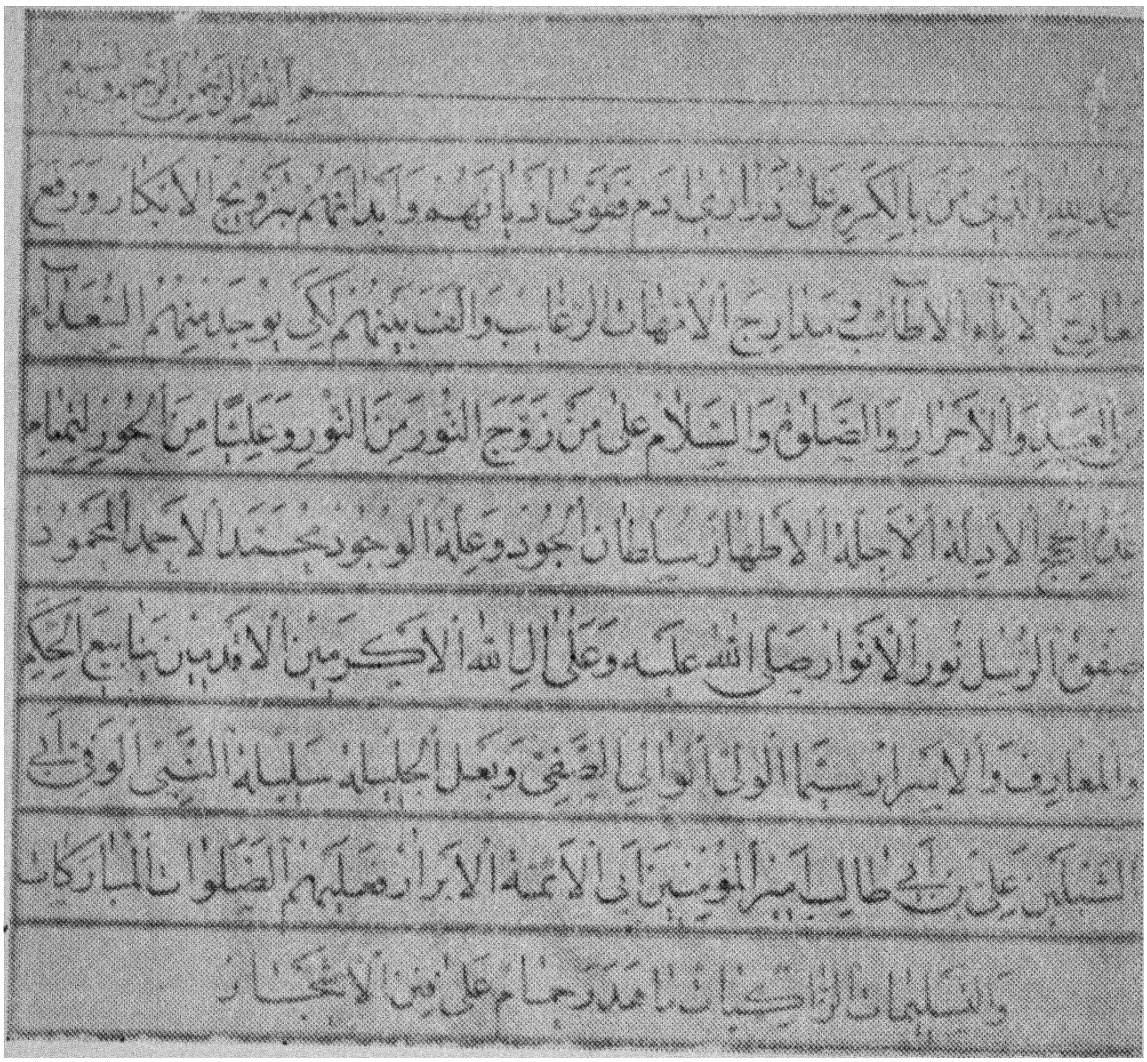
فحظب الملکه المالکه المملیکه وهی النجیبه الحسیبه اللبیبه الادیبه لجلیله العقیله النبیلة الدره الصفیه الجلیه فی صدف السلطنه العلیه خدیجه سلطان بیگم

رابعاً املاکی که جزء صداق قرار داده شده .

پس ازذکراین مقدمات اینك توضیح داده میشود در بین رجال فارس در حدود سال ۱۲٤۰ کسیکه مقام وزارت را داشته ونام او محمد علی و فرزندش ابوالحسن وهم از سادات باشد جزمیرزا محمد علی خان مشیرالملك نبوده و بطوریکه معلوم میشود لقب مشیرالملکی را بعد از سال ۱۲٤۵ که تاریخ این قباله مورد استناد است یافته ودختری را هم که برای فرزندش مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك گرفته فرزند مرحوم **حسینعلی میرزا فرمانفرما بود** علاوه براین درچند سال پیش که این قباله نکاحیه مرامفتون زیبائی خط خود نمود وآنرابدست آوردم وبثمن بحسنی آنراخریداری نمودم بآشنایان و مربوطین باین خانواده ارائه دادم و نظر بنده را تأئید نمودند اینك قباله مزبور را که در عکس بچهار قسمت تقسیم شده و اصل قباله یك قطعه است کلیشه نموده ضمیمه این رساله مینماید)

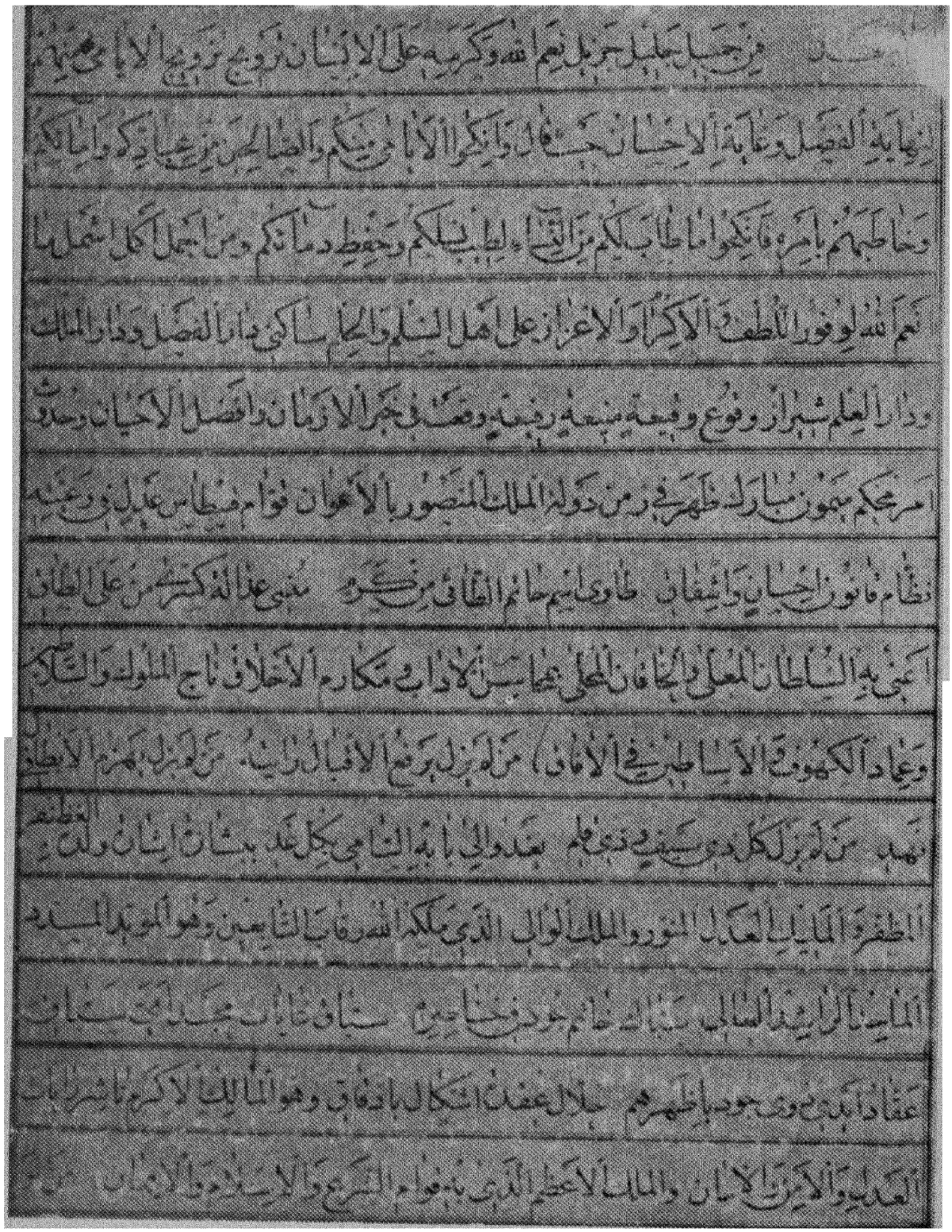
قبالهٔ نگارنامه که احتمال میشود

مربوط بمرحوم مشیرالملك باشد



۱- میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك وزیر فارس متولد سال ۱۲۲۶ متوفی بسال ۱۲۸۸ فرزند میرزا محمدعلیخان مشیرالملك متولد سال ۱۱۷۷ متوفی بسال ۱۲۶۲ فرزند میرزا ابراهیم متوفی ازمردان خیرخواه و بانی ابنیه عالیه وقف برمصارف عامه است و مسجد مشیرالملك درشیراز ازبناهای نفیس او وجالب توجه انظار سیاحان است و کاروانسرای مشیری و بازارمشیری و پل محکم و تماشائی نزدیك دالکی و حسینیه مشیری که فعلا دبیرستان سلطانی است همه از بناهای اواست واملاك زیادی وقف برنگاهداری ابنیه مزبور و مصارف عامه دارد و پدرش مرحوم میرزا محمدعلیخان ازمردان هنرمند ومستوفیان عالیمقام و خطاطان معروف است

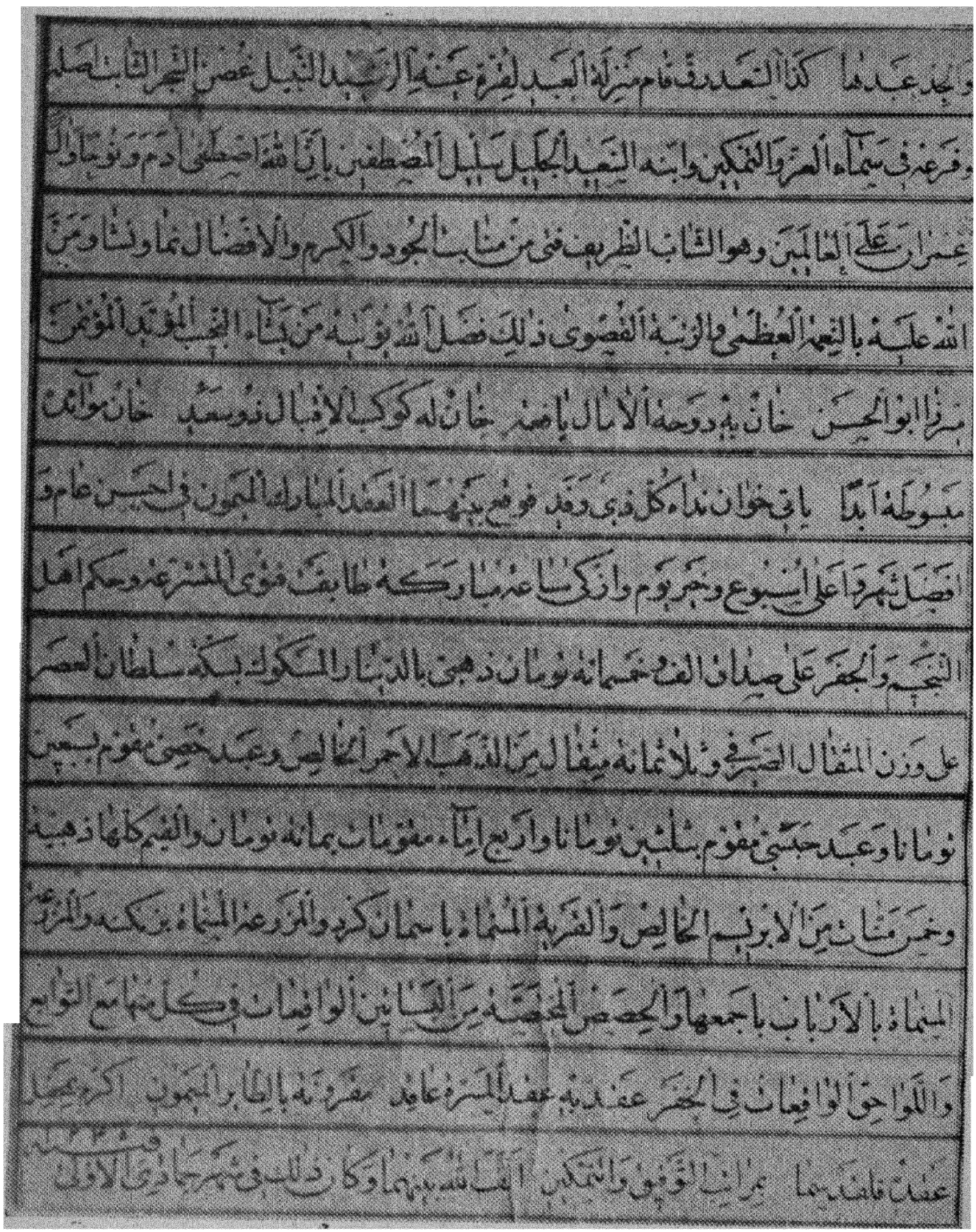
رجوع بصفحه ۷۲



رجوع بصفحه ٧٣



رجوع بصفحه ٧٢



رجوع بصفحه ٧٢

بنابر این قرائن میتوان قطع پیدا نمود که این قباله مربوط با زدو ا ج مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملك (۱۲۲۶و متوفی ۱۰۳۳ فرزند مرحوم میرزامحمد علیخان مشیرالملك ا ول (متولد ۱۱۷۷ متو فی ۱۲۶۲ بو د ه است [۱]

مورد استناد بنده در ابن قباله اینست که درعنوان شیراز جمع بین تمام عناوین شیرازنموده باین عبارت(**و من اجمل اکمل اشمل ما انعم الله لوفورا للطف والاکرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دارالملك دارالفضل دارا لعلم شیراز وقوع و قیعه د قیقه منیعه**)

شیرا زرا که محل وقوع عقد تعریف کرده است وعنوان دارالفضل ذ کر کرده واین دومین مرتبه ایست که این عنوان رادیده ام یکی از آن در کتاب ذیل گیتی گشا که قبلا ذ کر آن گذ شت ودیگرد ر این قباله و هم چنین معلوم میشود که پس از آ نکه شیرازبعنوان دارالعلم خواند ه شد ه بود د ارا لفضل ر ا هم که با دارا لعلم تنا سب دارد برا ی شیرا ز بیاوردند بنابراین دارالعلم از زمان شاه عبا س د وم برای شیراز بمنزله علم خا ص دوم و عنوان مخصوص آن گردیده بود .(۲)

۱ـ ازآقای کرامت الله مشیری وبعض افراد این خانواده محترم نظر باتتسا ب آنان بخانواده مرحوم مشیرالملك و اینکه اهل البیت میباشند تحقیق نموده ام نظربنده را تأئید نموده‌اند و حتی قریه آسمان کردوسایر رقباتی که جزء مهرالمسمی زوجه مرحوم مشیرا لملك بود ه ا ست ا رثاً بد ختران مرحو م مشیر ا لملك از ز وجه مزبوره منتقل گردیده بود و گویا مدتی هم در ملکیت آقای مشیری بوده است

۲ـ ا خیراً یعنی پس ا ز طبع فصل سوم ا ین ر سا له ا ز طر ف د و ست ا د یب ودانشمندم آقای عیسی مؤیدی رئیس محترم اوقاف فارس بنا بد رخواست بنده دفتر ثبت املاك موقوفه فارس تحت نظرم گذاشته شد ـ د فترمز بور که میتوان آ نرا د فتر اسامی عده از نیکو کاران قدیم دانست که هریك بفراخور همت ودارائی وعقیده خود ملکی یا املا کی را وقف مصارف عامه کرده بودند دفترمزبورد فتربسیار بدیعی است که سوادوقفنامه‌های ازچندقرن باین طرف درآن ثبت شده است و مهری نیزبرا ی آن تهیه شد ه این دفتر ناتما م است

بقیه پاورقی

وبیشر از ۷۵ رو نوشت املاك موقوفه در آن ثبت نیست ولی در فهرست تا شماره ۱۱۰ ضبط شده است .

وقفنامه شماره ۲ ثبت شده از صفحه ۳ تا صفحه ۲۱ دفتر مزبور مربوط به رو نوشت وقفنامه اب خیرات و مدرسه اسمعیلی (که فعلا اثری از آن نیست) است واقف میر معین الدین محمد غیاثی است که در محل امضاء چنین ثبت شده العبد معین الدین محمد ابن غیاث الدین علی الغیاثی . تاریخ متن وقفنامه باین عبارت است (وکان ذلك فی شهر ذی حجة الحرام حجة ثمان وخمسین بعد الالف من الهجره النبویه المصطفویه علیه واله الف الف السلام و التحیه) یعنی این امر درشهر ذی حجة الحرام سال ۱۰۵۸ هجرة نبوی که بر او هزاران درود باد واقع گردیده است ولی تاریخی که در شرح حاشیه قباله واقع است باین عبارت است (تاریخ شهر رمضان المبارك مطابق سنه تسع و خمسین فالف الهجری) یعنی سال ۱۰۵۹ بنا براین وقوع این وقف ۸ تا ۷ سال قبل از صدور فرمان شاه عباس دوم است که عنوان دارالعلم را بشیراز رسماً شاهنشاه عصر داده استمیباشد . این وقفنامه مبنی برپنج فصل است ـ فصل اول دربیان موقوفات ـ فصل دوم درذکر محال موقوفه ـ فصل سوم دربیان امر تولیت . فصل چهارم در ذکر شروط خاصه هریك از موقوفات ـ فصل پنجم در ذکر شروط عامه و مصارف محال موقوفه وهرفصلی مشتمل برابواب وموضوعاتی است (این وقفنامه ازحیث توسعه دائره موقوفه وزیادی املاك موقوفه ومزایای موقوف علیه وشرایط آن باندازه مهم است که اگر روزی عین وقفنامه بدست آید سزاوار است آنرا کلیشه نموده ضمیمه این رساله شود) وچون شرح وتفصیل بیشتری در موضوع این وقفنامه خود رساله دیگری تشکیل میدهد ازاینجهت باختصار میگوئیم دراین وقفنامه چند موضوع ذکرشده است که مورد استنادواستشهاد و یا مزید براطلاع و علم بموضوع این رساله است [۱]- در این گفته خود که درآن عصر شیراز مرکزعلم و دانش بوده و از اطراف و اکناف برای تحصیل رو بشیراز میآوردند و شیرازدر افواه بدارالعلم تلقی میشده . باین جمله از موضوع دوم فصل اول این وقفنامه

بقیه پاورقی صفحه قبل

استشهاد مینماید (ثانی آنکه در این معموره با کثرت مدارس و بقاع الخیر که محل سکون طلبه علوم واربا ب تحصیل کمال است ـ ازبس هجوم طالبان و محصلان ازاطراف و اکناف بجهت تحصیل استعداد و استکما ل بیوتا ت و حجرات مدا رس از عدد رؤس طلبه عظام نا قص کل وا حد از مشارك در حجره د لتنك اعانت ورفاه این طبقه علیه را پیشنهاد خاطر فیض مظاهرسا خته همگی و تمامی خان مشهور بحا جی خدا داد وا قعه در محله مدعوه بسر دزك از محلا ت دارالعلم مذکور از ذوی الایادی والحقوق بمبا یعه شرعیه‌مالك شده و تمام آن را خلع نموده بخوبتر صورتی واندك فرصتی مدرسه مشتمله برحجرات تحتانیه وفوقانیه وطاقات رفیعه منیعه وسایرمایحتاج‌الیه سا کنین ودرودر گاه شمـالی با تمام رسانید) ۲ در این موضوع که علوم‌آن روزو هم مدارس‌آنعصرهمه مبنی بر مذ هب خا صه تشیع بود ه است ـ درچند جای این وقفنامه ضمن شروط و عنوان تصریح کرده وما یکی ازآن جمله ها را برای‌استشهاد میاوریم. د رفصل چهارم ـ درضمن شروط مدرسه اسمعیلی » و اما شروط مدرسه رفیعه که موسوم ا ست باسمعیلی ومشتمل است بر حجرات تحتا نیه و فوقا نیه داخله و شش حجره واقعات د ر خارج مد رسه که ابواب‌آنها از کریاس مدرسه مفتوح است وحجرات مذکورات بدستور مدرسه وقف‌است برطلبه عظام آ نکه چون وقف است بر معلمین و متعلمین که درآنجا اکتساب کمالات نمایند که متولی عالمی امامی اثنی عشری حاوی کمالات صوری و معنوی و حامی علوم عقلی ونقلی بجهت تد ریس مدرسه و ارشاد معلمین تعیین نماید و ایام تحصیل با فاده علوم دینیه من‌علمی الاصول والکلام والفقه والتفسیرو الحدیث وما یتعلق بهامن‌العلوم‌العربیه اشتغال نماید وسی وسه نفرازمعلمین وطالبین علوم دینیه امامی المذهب‌غیرمتظاهر الفسق متشبثین‌باذ یال ولا ء ائمه‌المعصومین متبربن ازاعادی این دین غیرمتهمین بخلاف مذهب تعیین نمایند که درمدرسه مذکوره ساکن باشند ـ ۳ ـ هم مورد استشهاد وهم مزید بر اطلا ع ا ست این است که د ر این قباله د ر سه جا عنوا ن شیرا ز را دارالفضل و دوجا دارالعلم‌و د ر چند جا دارالملك نامبرده است ا ما دارالفضل الف د ر موضوع اول از فصل

بقیه پاورقی صحفه قبل

اول ـ (اول آنکه در دارالفضل شیراز صانها الله عن الیاس والاعواز نهری سابقاً جاری بوده) ب ـ د ریکی د و سطر بعد در محل قنا ت خیرا ت (د ر قرب موضع دینکان ا ز محا ل قری الاعالی حومه دارالفضل شیراز که محل قنوات وانفجار عیون است ـ)

ج ـ در فصل سوم در موضوع فرض انقراض نسل و ا قف (تولیت موقوفات مذکوره متعلق ومرجوع است به فقیه عدل امامی اثنی عشری جامع شرائط حکم و فتوی ساکن دارالفضل شیراز) اما دارالعلم الف ـ در فصل اول در موضوع سرای حاجی خداداد که عبارت آن نقل شد ب ـ فصل د وم د ر محل قسمتی از موقوفات (از آنجمله آنچه واقع است د ر بلد ه حومه دارالعلم شیرا ز) ـ اما دا رالملك چندین جا و در دو سه فصل آن ذکر شد ه است من جمله در فصل اول و در موضوع رباطی که واقف یا ساخته یا تعمیر نموده وان ده رباط بوده است باین عبارت است (نامن امار باط واقع در جویم حومه دارالملك شیرازو عاشر رباط واقعه درمحل مشهور بچنا رراهدار حومه دارالملك شیراز)

بنا براین در نزدیکی سا ل ۱۰٦٦ که فرمان شا ه عباس دوم صادر گردیده شیراز در افواه والسنه و درمکا تیب خصوصی گا ه بنام دارالعلم و گاه بنام دارالفضل و گاه بنام دارالملك خواند ه میشد ه است ـ و فرما ن شا ه عباس دوم عنوان دارالعلم را برای شیراز تثبیت و در حقیقت ا ختیارو وضع نموده .

و ا ین نکته را هم تذکر میدهد که د ر وقفنامه ها ی دیگر که د ر دفتر مزبور ثبت است آنچه هم مربوط بسا لهای پیش ازاین سا ل است که در وقفنامه مزبور ذکر شده شیراز بعنوان دارالملك و آنچه بعد ا ز آنسال ا ست بنام دارالعلم نگاشته شده است و چون ذکر و بیان آنها موجب اطنا ب است از آن صرف نظر میشود .

۵ ـ سکه دارالعلم شیراز

مهمترین چیزی که مدرك رسمیت عنوان دارالعلم برای شیرازاست ـ و میتوان آن را ازبرجسته ترین آثار رسمیت این عنوان دانست سکه ای است که بعنوان دارالعلم زده شده است.

نزد نگارنده دو عدد سکه بعنوان مزبور موجود است که چون وسائل کلیشه آن موجود نیست بشرح مختصری از خصوصیات آن اکتفاء مینماید. این سکه باندازه یك ده دیناری کنونی است ولی محیط دائره آن غیر منظم است یك طرف آن بالای یك خط زنجیری دائره ای مانند بموازات دائره محیط سکه که قسمت فوقانی آن دائره نقش نه‌بسته است با خط نسخ نگاشته شده است (ضرب دارالعلم شیراز) وطرف دیگر آن یك ترازو قرار داده شده که وسط دو کفه آن قدری منحرف روبسمت راست کلمه(عدل) نقش بسته و تاریخ سکه در صفحه که جمله (ضرب دارالعلم شیراز) نوشته شده است در زیر خط زنجیری ۱۲۶۸ نگاشته شده است و از تاریخ آن معلوم میشود این سکه دراوائل سلطنت ناصرالدینشاه پادشاه قاجار در شیراز زرده شده است [۱]

تذکر موضوعی خارج از مقصود

سکه دیگری نزد این بنده موجود است که متعلق بزمان شاه شجاع است و این سکه یکطرف آن جمله (عدلیه شیراز) نگاشته شده با خط نسخ و طرف دیگر آن در وسط سکه با خط ثلث دائره مانند وپیچیده نگاشته شده است (السلطان المطاع شاه شجاع) وتاکنون نتوانسته ام منظور ازاین جمله (عدلیه‌شیراز) باآنکه تصورمیرفت کلمه عدلیه از کلمات مستحدثه الاستعمال است چیست؟ وآیا این هم عنوانی بوده‌است یانظر خاصی؟ وآیامنظورمؤسسه بوده‌مانند دارالقضاة که سکه رامیزده است یاآنکه اشاره بداد گستری شیراز بوده است؟

۱ـ این دوسکه از طرف دوست عزیزوارجمندم آقای مجیدشیرازی به نگارنده داده‌شده ازایشان سپاسگزاری میکنم

فصل پنجم

مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

اکنون که رساله ما پایان میپذیرد مطالب متفرقه برای عرضه به خوانندگان محترم مربوط و یا متناست با رساله داشتیم که خواستیم آنرا بنام خاتمه کتاب قرار دهیم ولی چون ممکن بود چندان توجهی بعنوان خاتمه‌نشود فصل دیگری گشودیم تابنظر خود مطالب ناگفتنی راجع بموضوع رساله و یا متناسب باآن با قی‌نگذاشته باشیم

۱ نام شیراز در شاهنامه فردوسی

ما در مقدمه طبع این رساله بحث مختصری تحت عنوان شیراز و تاریخ بنیاد آن نمودیم واز شاهنامه فردوسی دلیلی برسبقت شیراز بر زمان پیدایش و ظهور اسلام نیاوردیم باآنکه تا آنجاکه تفحص شده است شاهنامه در دو تا از داستانهای خود مربوط بیکنفر در تاریخ ساسانیان در چند جا نام شیراز را میبرد و میرساندکه شیراز شهری بوده است قدیمی و مردانی ازآنجا برخواسته اندکه در تاریخ ایران تأثیر داشته اند.

داستانی که فردوسی آنرا بنظم‌آورده ونام شیراز را درآن برده داستان سوفرای سپهبد ایران است و آن داستان این است که چون پیروز فرزند یزدگرد بپادشاهی رسید لشکری گرد آورد تا بجنك خوشنواز فرزند خاقان رود وی چون شنیدکه پادشاه ایران با او سرجنك دارد از راه مکر و فریب برآمد و در جنگ پیروز شاه وعده از سرداران ایران‌را بچاهی‌که در میدان جنگ تعبیه کرده بود افکندو باین ترتیب وی‌را کشت.

پیروز شاه هنگام عزیمت بجنگ یکی از سرداران نامی خود راکه سوفرای نام داشت واز اهل شیراز بوده بر فرزند خود بلاش و برای حفظ تاج و تخت او بگماشت

و سوفرای چون خبر کشته شدن پیروز شاه را شنید سخت برآشفت و بخوشنواز ترك نامه نوشت وبجنگ او وخونخواهی پیروز شاه مهیا شد .

در اینجا اولین مرتبه ایست که درتاریخ ساسانیان برخورد بنام شیراز میکنیم

بدانگه که پیروز شد سوی جنگ — یکی پهلوان جست با رأی و سنگ
که با شد نگهبان تخت وکلاه — بلاش جوان را شود نیکخواه
بدان کار شایسته شد سوفرای — یکی مایه ور بود وپاکیزه رأی
جهان دیده از شهر شیراز بود — سپهبد دل وگردن افراز بود

دیگر در داستان پادشاهی قباد که بعد از بلاش بسلطنت میرسد نام شیراز را در داستانی از ابیات خود بیان میکندو آن داستان این است که قباد از سوفرای سردار بزرگ خود بدگمان میشود و سوفرای از پادشاه اجازه میخواهد که بوطن خود شیراز بازگردد و قباد در شیراز اقدام بکشتن سوفرای مینماید .

فردوسی علیه‌الرحمة درقسمت اجازه گرفتن سوفرای برای رفتن بشیرازچنین میگوید

چنان بود تا بست و یکسال گشت — بجام اندرون باده چون لاله گشت
بیامد بر تاجور سوفرای — بدستوری بازگشتن بجای
سپهبد خود و لشکرش سازکرد — بزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی رفت شادان سوی شهرخویش — زهر کام برداشته بهر خویش
همه پارس او را شده چون رهی — همه بود جز تاج شاهنشهی .

و هم علت بدگمانی قباد را چنین میسراید

برآن بدکه من شاه بنشاندم — بشاهی بر او آفرین خواندم
گرازمن کسی زشت گویدبدوی — ورا سرد گوید براند زروی
چو آگاه آمد سوی کیقباد — زشیراز وازکار بیداد و داد

همی گفت هر کس که جز نام شاه — ندارد ز ایران نه گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رأی — جهان شد همه بنده سوفرای

قباد را از سوفرای میترسانند و چنین رأی میدهند که شاپور رازی را از ری

بطیسفون پایتخت ایران و مرکز قباد بخواند و او را بشیراز گسیل دارد که سوفرای را اسیر کند و بنزد شاه برد شاپور چون بر قباد وارد میشود و قباد بیم و ترس خود را از سوفرای بیان میکند شاپور چنین رأی میدهد که نامه سخت بسوفرای بنویسد و حامل آن نامه شاپور باشد که با لشکر زیادی بشیراز رود و بدواً نامه شاه را باو بدهد وسپس او را دربند کند .

چو برنامه بر مهر بنهاد شاه — بیاورد شاپور لشکر براه
گزین کرد پس هر که بدنامدار — پراکند از لشکر شهریار
خود و نامداران پرخاشجوی — سوی شهر شیراز بنهاد روی

شاپور چون برسوفرای دست مییابد و اورا اسیر میکند و بنزد قباد میبرد قباد دستور میدهد که آنچه گنج و دیگر چیزها در شیراز بوده همه را یکسره بطیسفون برد .

چو بشنید شاپور پایش ببست — بزد نای روئین وخود برنشست
بیاوردش از پارس سوی قباد — قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کورا بزندان برند — بنزد یك ناهوشمندان برند
ز شیراز فرمود تا هر چه بود — زرنج وز کنج وز کشت و دورد
بیارند یکسر سوی طیسفون — سپارد بگنجور او رهنمون

تا اینجا ما بهمت دوستان[1] آنچه که درشاهنامه نام شیراز را یافته‌ایم درج نمودیم واگر هم جای دیگر نام شیراز در شاهنامه برده شده برای ما همین مقدار کافی است ودومطلب را برما روشن میسازد وهم مدعای ما را درمقدمه اثبات مینماید یکی آنکه شیراز پیش ازظهوراسلام بوده ودیگر آنکه شهری بوده ازشهرهای ایران واگرزمان حجاج شیراز بدست محمد ابن یوسف و یا قاسم ابن ابی‌عقیل باختلاف روایات ساخته شده‌است ممکن است درموقع جنگی که بین مسلمین وایرانیها در شیراز واقع شده این شهر خراب شده باشد و بعد بدست یکی ازآن دونفر تجدید ساختمان شده باشد .

---

۱ ــ درچند سال پیش بنده نام شیراز را درشاهنامه دیده بودم ولی فراموش کرده

۳ملك سليمان یامملکت سلیمان

چون ما عنا وین مشهور شیراز را بیا ن کردیـم لا زم است این نکته را نیز متذکرشویم که در تواریخ گاه فارس و گـاه شیراز را بنام ملك سلیمان یامملکت سلیمان نام برده اند و نیزدراشعارشعراء نامی بفارس یاشیراز ا ین تعبیر شد ه ا ست مخصوصاً ا ز ز ما ن سلطنت سلغریا ن بیشتر ا ین شهرت پیدا شد ه ا ست .

درتاریخ وصاف [۱] هم بشیرازوهم بفا رس این تعبیر را نموده است و حتی برا ی شیراز ملك سلیمـان را علم خاص ذکر نموده باین عبارت (عرصه ممالك شیرازصانها الله بوائق الزما ن و وقاها طوارق الحد ثا ن که زبد ه ممالك ایران زمین است بل مربع رباع ربع مسکون و ملك سلیمان علم خلص آن درسوالف ایام وسوابق اعوام درتصرف آل بویه بوده)۲ـجای دیگر ضمن تاریخ اتابکان فارس مینویسد (بیست و نه سال درسره مملکت سلیمان سکه و خطبه را بالقاب زاهره و اسماء فاخره مزین ومعلی گردانید) ۳ـ وجمله دیگر که ظهور در تعبیر بفارس دارد مینویسد (در این مجلد شرح تجدد ات

بقیه پاورقی صفحه قبل

بودم ونمیدانستم ضمن چه حکایت وداستانی بود وچون دست بکارطبع این رساله گردیدم خودم شروع بتفحص از نا م شیرازدرشاهنامه شد م ولی بوا سطه ضیق مجا ل پیدا نکردم تا بدوست ارجمند وادیبم آقای اشرف دبیرانجمن ادب شیرازدرخواست تفحص وهمکاری با خود نمودم ایشان درانجمن ا د ب موضوع را مطرح قرارداده و با لاخره نـام شیرازرا پیدا کردند ولی بطور بسیاراجمال نشانی به بنده دادند ودیگرضمن تجدیدتفحص این نام را پیدا نمود م وعرضه برخوانندگا ن محترم داشتم و بنده لازم میدانم ازدبیرانجمن ا د ب فارس واعضاء دانشمند آن سپاسگذاری نمایم .

۱ـ تاریخ وصاف تألیف فضل الله ابن عبدالله شیرازی معروف بوصاف حضرت درذکر حالات پادشاهان مغول نگاشته وخود با کتابش بدرگاه الجاتیو سلطان محمد خدابنده متوفی سال ۷۱۶ راه یافت ۲ـ صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئی سال ۱۲۶۹ ـ خط آقا اولیا سمیع شیرازی ۳ ـ صفحه ۱۵۵

امورملك‌سلیمان ازمبادی انتقال‌سلطنت بدودمان کریم سلغری)[۱] ودربسیارجای دیگر این نوع تعبیرنموده و رسانیده است که ازپیشتر بشیراز یا فارس بملك سلیمان یا مملکت سلیمان تعبیر مینموده اند (۲) و ما به نمونه‌ازکیفت تعبیر ملك سلیمان ومملکت سلیمان بشیرازوفارس ازاین کتاب اکتفاء مینمائیم

ونیز درشیراز نامه زرکوب شیرازی مکرر باین تعبیرنظماً ونثراً برمیخوریم من جمله دراشعاری که دروصف شیرازسروده میگوید :

در او یادگار بسی پادشاست	برودخمه های بسی پارساست
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد (۳)

---

۱ - صفحه ۱۴۵ ۲ - رجوع شود بصفحات ۲۳۷ و ۳۳۰ و ۳۸۶۳۸۵ و ۶۲۴ از کتاب مزبور (مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه این صفحات را ذکرفرموده است)

۳ — اشعاردرشیرازنامه دروصف شیرازاین است :

زمینی است روشسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود و گرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش	منور چو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پر تذرو
مبارك زمینی فلك پر تو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
در او یادگار بسی پادشاست	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دوحاتم بمانده در او یادگار	یکی ملك بخش و یکی زینهار

سپس گوید (هوای هوس‌انگیزش مفرح جان هرعلیل غلیل، خاك پاکش تریاق هرلدیغ (یعنی گزیده شده) شمائل شمالش محرك سلسله‌آرزوی عاشقان نسمات صباء صبوة‌آمیزش مروح دل غمگینان

مخضرة والغیث لیس بساکب و مضیئة و اللیل لیس بمقمر

(یعنی سرزمینش بدون باران سبزاست وشبش بدون ماه روشن است) نقل از شیرازنامه ابی العباس احمد ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی متوفی در حدود سال ۷۳۴ هجری

و شعراء بزرگ ما مانند شیخ العرفاء شیخ سعدی شیرازی و سید المجذوبین خواجه حافظ شیرازی دراشعارخود فارس و یا شیرازرا باین عبارت نام برده‌اند چنانکه سعدی درچکامه شیوای خود که شیرازرا وصف میکندچنین میگوید :

خوشا سپیده دمی باشدآنکه بینم باز — رسیده بر سر الله اکبر شیراز
نه لایق ظالما تست بالله این اقلیم — که‌تختگاه سلیمان‌بداست‌وحضرت‌راز(۱)

حافظ هم درشکوای ازدوری وطن و بهوای نزهنگاه شیرازهنگامی که در یزد بوه غزلی سروده وشیرازرا ملك سلیمان خوانده و گفته :

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت‌بربندم وزی‌ملك سلیمان بروم(۲)

وازهمین جهت سلغریان (۳) معروف بوارث ملك سلیمان گردیدند

---

۱ ـ استفاده ازمقاله مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه صفحه ۷۸۹

۲ ـ تمام غزل این است :

خرم آن روزکزین منزل ویران بروم — راحت جان طلبم در پی جانان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت — بهوا داری آن سرو خرامان بروم
گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب — من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم
بهوا داری او ذره صفت رقص کنان — با دل زخم کش و دیده گریان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت بر بندم و زی ملك سلیمان بروم
نذر کردم گرازاین غم بدر آیم روزی — تا درمیکده شادان و غزلخوان بروم
نازکان را چوغم حال گرفتاران نیست — سار با نا مددی تا خوش و آسان بروم
ورچوحافظ نبرم ره ز بیابان بیرون — همره کوکبه آصف دوران بروم

۳ ـ اتابکان فارس را نظر باینکه سر سلسله آنان سلغرنام داشته که بنیان حکومت خود را در شیراز گذاشته سلغریان میگویند سلغر که دردربارسلجوقیان سمت حجابت و پرده داری داشته برشیرازمستولی گشته وسیزده سال درشیراز بعدل و داد وتعمیروآبادانی اشتغال داشت وسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت پس ازاوزنگی ابن مودود و پس ازاوملك ابن زنگی و بعد ازوی طغرل ابن سلغرو بدر گذشت وی سعد ابن زنگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

سعد درسال ۶۲۲ بدرود حیات گفت و ابوبکر ابن سعد ابن زنگی ممدوح شیخ اجل سعدی بجای او نشست واین پادشاه با آنکه اسلافش مردمی خیرخواه و با عدل وداد بودند گوی اشتهار وافتخار از آنان ربود ولی یك کار بد در دوران سلطنت خویش نمود و آن این بود که دانشمند وادیبی مانند عمیدالدین ابونصر اسعد افزری وزیر پدرخودرا بزندان افکندواین شاعر بزرگ وخونین جگر قصیده معروف خودرا درزندان گفت ودرسال ۶۲۴ در زندان جان بدادو گویند بردرودیوارزندان خود که درقلعه اشکنوان نزدیکی استخراست قصیده رانگاشت ومطلع قصیده شکوائیه آن که بسیاررقت انگیزاست اینست :

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

ابوبکرمذکوراز طرف اکتای قاآن بلقب (قتلغ خانی) ملقب گردید واین پادشاه بلکه غالب افراد این سلسله بواسطه کیاست خود فارس را از دستبرد فتنه شوم مغول نگاهداشتند وآن را پناگاه دانشمندان فراری ایران قراردادند واز این راه خدمتی شایان بادبیات وعلوم ایران نمودند ابوبکردرسال ۶۵۸ بدرود حیات گفت و بعد از او محمد ابن ابوبکر که طفلی صغیر بود بپادشاهی برداشته شد وطولی نکشید که وی در اثرحادثهٔ جهان را پشت سر گذاشت و پس ازاومحمد شاه ابن سعد ابن زنگی و پس از وی سلجوق شاه ابن سلغرشاه و بعد از وی ابش خاتون دختر سعد ابن زنگی از طرف هلاکوخان حکومت فارس را در دست گرفت واونیزد رسال ۶۸۶ بدرود حیات گفت وزندگانی سلطنت این خانواده بختام عمراین بانوخاتمه یافت و رویهم این سلسله که درطول یکقرن ونیم درفارس سلطنت داشتند موجب عمران وآبادی فارس بودند وچون فارس مشهور بملك سلیمان یا مملکت سلیمان میبود این سلسله این شهرت را وسیله استفاده معنوی خود قرارداده وازاین جهت نیزمشهور بوراث ملك سلیمان یا مملکت سلیمان گردیدند چنانکه شیخ سعدی علیه‌الرحمه در مدح محمد ابن سعد ابن ابوبکر گوید

خداوند فرمان ملك سلیمان شهنشاه عادل اتابك محمد

۳- ایات نازله قران را جع بفارس بعقیده مفسرین

بی تناسب نیست که موضوع دیگری راهم ازشیراز نامه نقل بمضمون نمائیم و آن عبارت از نزول آیات قرآنی درباره فارس و مردم فارس است ودرشیراز نامه مزبوروی چنین گوید باستثناء این آیه درسه موضع آیات قرآنی درباره مردم فارس بنظر بعضی ازمفسرین نازل گردیده

اول قوله تعالی بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۵ (یعنی فرستادیم ما بسوی ایشان بندگانی از خودمان که دارای نیروی سهمگین میباشند) وسپس در ذیل این آیه مینویسد (چون یهود دست تعدی برخلق دراز کردند وزکریا پیغمبرو یحیی معصوم را بقتل آوردند حق تعالی بگودرزاشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود او لشکرگران از فارس برگرفت و انتقام از یهود بخواست) و در تفاسیرمختلفه که شرح آن اطناب در کلام است مانند تفسیرمجمع البیان وابی الفتوح رازی و بیضاوی بدون آنکه نامی از گودرز آورده شود باحتمال در روایاتی این مطلب را تأیید میکنند که مراد از (عباداًلنااولی بأس شدید) مردم فارسند (رجوع شود به

وهم کمال الدین اسمعیل درمدح سعد زنگی گوید:

مملکت را ز نوی داده شکوهی دیگر　　شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر
وارث تخت سلیمان ملك حیدر دل　　که بگسترد در آفاق جهان عدل عمر

در تفاسیر مختلفه در ضمن تفسیر این آیه تصریح باین شده که پایگاه سلیمان گاه اصطخر بوده ومنظوراز (غدوها شهر) این شهر بوده است ودرتفسیرمجمع البیان بروایت حسن چنین است (که سلیمان اول روزرا دردمشق میبود وپیشتراززوال خورشید یعنی پیش ازظهردراصطخر بوده است، جزء ۷ مجلد چهارچاپ شده درمطبعة العرفان سوریا صفحه ۳۸۲) درتفسیرابوالفتوح رازی ضمن تفسیرهمین آیه نقل میکند ازوهب ابن منبه (که در بعض کتابها خوانده‌ام که درناحیه دجله نوشته بر روی سنگی دیده اند که بعضی ازاصحاب سلیمان نوشته بودند که ما بامدادازاصطخرحرکت کردیم واکنون دراینجا قیلوله میکنیم (یعنی پیش ازظهر) وشب را بشام برمیگردیم، جلد هشتم صفحه ۲۰۴ چاپ تهران مطبعه علمی)

تفاسیر مزبوره)

دوم، ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون (سوره ٤٨ الفتح آیه ١٦ یعنی بزودی خوانده میشوید بسوی قومی که دارای نیروی سهمگینی هستند که مقاتله کنند به آنها یا آنها تسلیم شوند) در شیراز نامه میگوید (جمعی ازمفسران گفته‌اند که این آیه هم نیز اشارت بابناء فارس است) بعض ازتفاسیر نامبرده بالا نیز روایاتی تصریح باین موضوع نموده‌اند (رجوع شود بتفاسیر مزبوره)

سوم، وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم (یعنی اگر پشت کردانید بازاء شما قوم دیگری آورده میشوند سوره ٤٨ محمد آیه ٤٠) درشیرازنامه چنین است (نزد طایفه ازاهل تحقیق دراین آیه هم نیز اشارت بفارسیان کرده‌اند)

وسپس این دو حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل مینماید اول: لوکان الدین علی الثریا لنا وله رجال من فارس واین حدیث شاید ازهمان مبنای حدیث لوکان العلم فی الثریا باشد ومعنی آن این است که اگر دین برثریا قرار گرفته باشد مردانی از اهل فارس به آن چنگ زنند و آن را باختیار خود آورند

دوم السلمان منی لا یخلوالایمان من الدنیا حتی یبقی من آل سلمان احد (یعنی سلمان ازمن است جهان ازایمان تهی نمیشود تافرزندی ازآل سلمان یعنی ابناء وطن او درجهان باقی است

واین هرسه آیه که درتفاسیر مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، و بیضاوی وسایر تفاسیر بهمین نحو ذکر گردیده، مخصوصاً در تفسیر آیه سوم مجمع البیان و بیضاوی مینگارند که ازپیغمبر (ص) پرسیدند مقصود ازاین قوم کیست؟ پیغمبر بسلمان که پهلویش نشسته بود اشاره نمود و دست برران وی زد و گفت این مرد و قومش وعین عبارت این است (فضرب یده علی فخذ سلمان فقال هذا وقومه) و مجمع البیان سپس این حدیث را علاوه میکند که پیغمبر فرمود (والذی نفسی بیده لوکان الایمان منوطاً بالثریا لتناوله رجال من فارس)

٤ـعناوین شهرستانها

نگارنده ضمن مقالات خود وعده داد که عناوین شهرستانهای ایران قدیم و بلاد اسلامی‌را که رابطه فرهنگی وارتباط ادبی‌یا سیاسی‌با ایران داشته‌اندتاآنجا که‌طی‌مطالعات خودبدست‌آورده ذکرنمایداینك موقع‌آن فرارسیده که وعده خود را انجام دهد لذا بطریق حروف تهجی اسامی‌شهرستانها را با عناوین‌آنها بیان مینماید

۱ ـ ابرقو	دارالسعاده
۲ ـ اردبیل	دارالارشاد
۳ ـ ارومی	دارالنشاط (۱)
٤ ـ استراباد	دارالمؤمنین ـ دارالفتح
٥ ـ اصفهان	دارالسلطنه
٦ ـ بخارا	دارالکتب
۷ ـ بغداد	دارالخلافه ، دارالملك ، دارالسلام
۸ ـ بلخ	قبةالاسلام
۹ ـ تبریز	دارالسلطنه
۱۰ ـ خوی	دارالصفا (۲)
۱۱ ـ رشت	دارالمرز
۱۲ ـ ری	اشرف‌البلاد (۳)
۱۳ ـ زنجان	دارالسعاده
۱٤ ـ شوشتر	دارالمؤمنین
۱٥ ـ شیراز	مملکت سلیمان،ملك سلیمان،دارالملك ،دارالعلم ،دارالفضل
۱٦ ـ طهران	دارالملك قصبةالرجال (۴)دارالخلافه، دارالسلطنه
۱۷ ـ قزوین	دارالسلطنه، دارالسنه

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ باستناد مجله محیط شماره ۳ ابان ۱۳۲۱ بمدیریت آقای سید محمد محیط طباطبائی

۱۸ ـ قم دارالایمان

۱۹ ـ کاشان دارالمؤمنین

۲۰ ـ کرمان دارالامان

۲۱ ـ کرمانشاه دارالدوله (۱)

۲۲ ـ گیلان دارالملك

۲۳ ـ مازندران دارالمرز

۲٤ ـ هرات دارالسلطنه

۲۵ ـ همدان دارالسرور

۲٦ ـ یزد دارالعباد

۲۷ ـ سمنان دارالوزاره

این است عناوین شهرستانها تا آنجا که بنظر اینجانب باستناد مستندات عدیده رسیده است و باید این نکته را متوجه بود که در مورد ری که آن را اشرف البلاد خوانده اند این کلمه بشرحی که ما داده ایم عنوان وصفی برای طهران است و عنوان اشرف‌البلاد که بشهر مازندران داده شده عنوان وضعی است (مراجعه شود بمقدمه رساله).

شیراز ـ صدرالدین محلاتی

تیرماه ۱۳۳۳

پایان

---

۱ ـ باستناد مرقومه خصوصی دانشمند معظم آقای محمود عرفان (شیرازی).

مدارک و مستندات این رساله

ویا کتابی که در این رساله در آن اسم برده شده است

۱ـ فارسنامه ناصری — تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی شیرازی

۲ـ » ابن بلخی — » ابن بلخی

۳ـ شیرازنامه زرکوب — » ابوالعباس احمد بن ابی الخیر شیرازی

٤ـ عالم آرای عباسی — » اسکندر بیگ ترکمان

٥ـ ذیل عالم آرای عباسی — اسکندر بیگ ترکمان مشهور بمنشی و محمد یوسف مؤرخ

٦ـ حبیب السیر — » غیاث الدین بن همام الدین الحسینی معروف بخواندمیر

۷ـ رجال حبیب السیر — » عبدالحسین نوائی

۸ـ روضة الصفا — » میرخواند ملقب به برهان الدین

۹ـ مجمل التواریخ — » ابوالحسن امین گلستانه

۱۰ـ آثارعجم — » مرحوم فرصت الدوله شیرازی

۱۱ـ روضات الجنات — » ملامحمد باقرخوانساری

۱۲ـ تاریخ وصاف — » وصاف

۱۳ـ ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی — تألیف حافظ ابرو

۱٤ـ لب التواریخ قزوینی — » قزوینی

۱٥ـ تاریخی گیتی گشا (تاریخ زندیه) — » محمد صادق نامی

۱٦ـ تاریخ طبری — » ابوجعفر محمد بن جریر طبری

۱۷ـ دائرة المعارف محمد فرید وجدی — » محمد فرید وجدی

۱۸ـ روزنامه میرزا محمد کلانتر — » ناشر آقای عباس اقبال آشتیانی

۱۹ـ عقدنامه مرحوم مشیر الملك

۲۰ـ مجله محیط — » آقای محیط طبا طبائی

۲۱ـ شاهنامه فردوسی — » ابوالقاسم فردوسی

مدارك ومستندات این رساله .....

۲۲- مرآت البلدان تألیف اعتماد السلطنه

۲۳- نزهت القلوب » حمدالله مستوفی

۲٤- تفسیر مجمع البیان » طبرسی

۲۵- تفسیر ابوالفتوح رازی » رازی

۲٦- تفسیر بیضاوی » ناصر الدین ابوسعید عبدالله القاضی البیضاوی

۲۷- دستور الوزراء » غیاث الدین خواند میر

۲۸- مجمل التواریخ والقصص با مقدمه علامه قزوینی و تصحیح ملك الشعراء وچند جلد کتاب دیگر که دررساله نام آنان برده شده است

فهرست مطالب و موضوعات مندرجه در متن و پاورقی

موضوع	صفحه
مقدمه بر طبع رساله	۳
مقدمه اول بر رساله	
شیراز و تاریخ بنیاد آن	۵
خلافت عبدالملک ابن مروان	۵ پاورقی
ساختمان شیراز بعقیده بعضی نویسندگان	۶ »
پرسش و پاسخ در روزنامه	۹
مقدمه مطلب	
القاب و عناوین وضعی و وصفی	۱۳
کیفیت وضع و یا استعمال عناوین	۱۴
فصل اول	
۱ـ عنوان دارالعلم برای شیراز	۱۵
ساختمان شهر اشرف	۱۵ پاورقی
۲ـ چرا شیراز را دارالملک میگفته‌اند	۱۶
مختصر تاریخ سلسله آق قوینلو و قراقوینلو	۱۷ پاورقی
۳ـ سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر سورو	۲۰
فارس و تقسیمات آن	۲۰ پاورقی
تاریخ زندگانی بعضی از نویسندگان قرن ۱۰ و ۱۱	۲۳ پاورقی
سلسله صفویه	۲۳ »
۴ـ فرمان شاه عباس دوم صفوی بعنوان دارالعلم	۲۵
نتیجه این فصل	۲۷
فصل دوم ـ در اوضاع و خصوصیات کشور بین قرن نهم و یازدهم	
۱ـ وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت میکند	۲۸
۲ـ پیدایش سلطنت صفویه ـ کیفیت پیدایش مقدمات	
سلاطین صفویه و سر چشمه آن	۲۹ متن و پاورقی

موضوع	صفحه
۳- نویسندگان و مورخین دو قرن	۳۱
٤- نظری بطرز نگارش مورخین - اولین دلیل	۳۳
٥- عناوین برای شهرها است نه ایالات	۳٤
٦- قسمت اول عبارت ذیل تاریخ عالم آرا تعبیر بدارالملك	۳٥
۷- قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم آرا تعبیر بدارالعلم	۳٥
شرح حال آخوند ملاصدرا	۳٦ پاورقی
۸- تناسب عناوین بامقتضیات زمان یا دومین دلیل ما	۳۹
۹- تغییر وتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه مقتضیات زمان	٤۰
۱۰- مدارس ساخته شده درنیمه اول قرن یازدهم	٤۲
۱۱- نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل	٤۳
۱۲- تناسب در عبارات فرمان دوم	٤٤
۱۳- تکرار خلاصه سومین دلیل	٤٦
۱٤- نتیجه این فصل	٤۷
۱٥- دلیل ومستند تازه که هنگام طبع رساله بدست آمده	٤۸
شرح مختصری ازوقفنامه مدرسه خان	٤۸ پاورقی
تاریخ زندگانی الله وردیخان و امامقلیخان باختصار	٤۹ پاورقی
فصل سوم - تحقیق وبحث درتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز	
۱- حدیث مأثور نبوی	٥۲
تعریف خبرمتواتر	٥۲ پاورقی
۲- نظراول در تناسب این عنوان	٥۳
نویسنده فارسنامه ابن البلخی	٥۳ پاورقی
۳- نظردوم در تناسب این عنوان	٥٥
٤- نظرسوم درتناسب این عنوان	٥٦
٥- بیان صاحب کتاب دررالحکم	٥٦
٦- فارس و فرس	٥۷

موضوع	صفحه
۷ـ نظر نگارنده	۵۷
۸ـ جهات دهگانه	۵۸
نظر استاد محترم آقای استخر و بحث در آن	۶۰ پاورقی
۹ـ تجدید نظر در فصول سابقه	۶۳
فصل چهارم ـ نظری بعد از صدور فرمان	
۱ـ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی	۶۶
عین عبارت ذیل تاریخ عالم آرای عباسی	۶۶ پاورقی
۲ـ کتاب دررالحکم محمد مؤمن شیرازی	۶۷
۳ـ تاریخ گیتی گشا	۶۸
نامی	۷۰
۴ـ قباله خطی سال ۱۲۴۵ منسوب بمرحوم ابوالحسن مشیرالملك	۷۱
ملاعلی عسکر ارسنجانی	۷۱ پاورقی
کلیشه قباله	۷۴
مختصری از عملیات مرحوم مشیرالملك	۷۳ پاورقی
تحقیق درمورد املاك مورد صداق	۸۱ »
وقفنامه آب خیرات	۸۱ »
۵ـ سکه دارالعلم شیراز	۸۵
تذکر موضوعی خارج ازمقصود	۸۵
فصل پنجم ـ مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله	
۱ـ نام شیراز در شاهنامه	۸۶
۲ـ ملك سلیمان یاملکت‌سلیمان	۸۹
تاریخ اتابکان فارس یا وارثین ملك سلیمان	۹۱ پاورقی
۳ـ آیات قرآن نازله درباره مردم فارس	۹۳
۴ـ عناوین شهرستانها	۹۵

از خوانندگان محترم خواهش میکنم صفحات این رساله را از روی غلطنامه صفحه بعد تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	۳	طهمورت	طهورث
«	۲ پاورقی	توضح	توضیح
«	٥ «	ابی العاس	ابی العاص
«	٦ «	حضاری	حصاری
۷	۱	اکنشافات	اکتشافات
«	۹	گذارش	گزارش
۸	٥	پیشدایان	پیشدادیان
«	۷	احتملات	احتمالات
«	۱۰	موجب	موجب
«	۱ پاورقی	اصطحر	اصطخر
«	۳ «	خواست	خاست
«	۷ «	اصطحر	اصطخر
«	۸ «	حال	خال
«	۱۰ «	بیضاء	ید بیضاء
«	۱۲ «	نهاندم	نهادند
۹	۱٥	گوته	گونه
۱۰	۷	آنچة	آنچه
۱۱	۱۲	درآن اظهار	دراظهار
«	۱۷	توفیقتم	توفیقم
«	۱۹	سنه	سنة
۱۲	٦	سپاس گذاری	سپاسگزاری
«	٦	بخوتهم	بخواهم
۱۳	۱٤	شزط	شرط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲۲	ویخته	ریخته
۱٤	۱۳	لقت	لقب
«	۱۹	دانشمندانان	دانشمندان
۱۵	۲۱	محض	فحص
۱٦	۲	ببان	بیان
«	۵	مبرساند	میرساند
«	۱۱	میاورند	میآوردند
«	۱۲	شاهنشاه	شاهنشاهان
«	۱ پاورقی	لقبی	این کلمه زایدو بیجااست
«	۳ «	فرح آباد	فرح آباد
«	۳ «	نردیکی	نزدیکی
۱۷	٦ «	ان قونیلو	آق‌قویونلو
«	۱۰ «	ردرممدان	ودرهمدان
«	۱۵	۱۲۵۳	۱٤۵۳مسیحی
۱۸	۳	ترلیت	تولیت
۱۹	۵ پاورقی	۷۹٦	۸۹٦
«	٦ «	سررو	سورو
۲۰	٦ «	ناخیه	ناحیه
«	۱۸ «	تاحیه	ناحیه
۲۱	۱ پاورقی	شبراز	شیراز
«	۱۲ «	پوده	بوده
۲۲	۳	افاضة	افاضته
«	۳	وولت	دولت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٢	٤	دارالمك	دارالملك
»	١٦	باتی	بانی
٢٣	٢	یععی	یعنی
»	٧ پاورقی	تآلیف	تألیف
»	٨ »	نوابی	نوائی
»	٩ »	تاریخ وفاتش	تاریخ وفات مؤلفش
٢٤	١٢ »	در دومرتبه اولی	در دومین مرتبه
٢٥	٦	مزایا	برایا
»	٨	سرع	شرع
»	١٢	خلق	خالق
»	١٤	هت	جهت
»	١٤	المتعملون	المتعلمون
»	١٤	اسحاب	رشحات
»	١٥	ابد	اند
»	١٧	مدنیت	مدینه
»	١ پاورقی	منصوو	منصور
٢٦	١١	طل	ظل
»	١٤	سابقاً امیرمعزالدین	سابقاً بمرحوم امیرمعزالدین
»	١٥	مومی الیه بوده	مومی الیه متعلق بوده
»	١٦	تازیخ	تاریخ
»	١٩	محافل	محال
»	١٩	نگدارد	نگذارد
٢٧	١	جنین	چنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۱۶	تکیه دارد	تکیه داد
»	۱۸	ارقلعه	ازقلعه
۲۹	۱	اراده	باراده
»	۲ پاورقی	برگردید	برگردیم
»	۶ »	میپیمود	میپیمود
»	۱۱ »	یدا بیداً	یداًبید
»	۱۹ »	بازدواج درآورد	بازدواج او درآورد
۳۰	۲	صوفیان قراباع	صوفیان قراباغ
۳۱	۵	صفوبه	صفویه
»	۶	شاه سهماسب	شاه طهماسب
»	۱۰	موضوك	موضوع
۳۲	۲	ریبای	زیبای
»	۱۰	علیی	علمی
»	۲۱	خونسأری	خونساری
۳۳	۷	مچالس	مجالس
»	۱۴	پیمأیند	پیمایند
»	۱۴	اپالتی	ایالتی
»	۱۵	جون	چون
»	۲۱	بعض	بعضی
۳۴	۱	دستورالوزاره	دستورالوزراء
۳۴	۱۶	شبراز	شیراز
۳۵	۳	نگاوش	نگارش
»	۱۳	عارج و معارج	عارج معارج
»	۱۵	جمال	حجال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵	۱۸	نادرا کثر	تا در ا کثر
»	۱۹	بذل جهت	بذل جهد
۳۶	۳	بسر استان	بسر ابستان
»	٤	شیراز	شیراز را
»	٤	نامیده	نامیده‌اند
»	٦ پاورقی	گفتاو	گفتار
»	۹	دریای اخضر وفلك	دریای اخضر فلك
۳۷	۲	معروف بشیخ بهائی	معروف بشیخ بهائی بوده‌است
۳۸	۱	بقبه	بقیه
۳۹	۱۹	بعض	بعضی
»	۲۳	بمزید	بمزید
٤۰	۱۷	ابهام	ایهام
٤۲	٦	شیراز	شیرازی
٤۳	۳	یعتی	یعنی
٤٥	۲٤	ببان	بیان
٤٦	۱٥	مقدش	مقدس
٤٦	۲۰	شد رجال	شد رحال
٤۷	۷	پرشش	پرسش
٤۸	۸ پاورقی	ازطرب	ازطرف
٤۸	۱۰ »	۱۰۳٥	۱۳۰٥
٤۹	۱	بطووی	بطوری
٥۲	۳	۱۰۳٦	۱۰٦٦
٥۲	٦	بچه مناسب	بچه مناسبت
٥۲	٥ پاورقی	خبو	خبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٤	۱۷	که بعداً	بعداً
٥٥	۳	که دربدر	در بدر
٥٥	٥	عرضه داشتم	عرضه داشتم اظهار نمود
٥٥	۲۲	ابهام	ایهام
٥٦	٤	صفت	صنعت
٥٦	۱۲	(معجمه)	(غیر معجمه)
٥٧	٦	المحرر رمأویه	المحرر رمأوه
٥٧	۹	شیرانز	شیرازرا
٥٨	۲۰	سطنت	سلطنت
٦۰	۱	حدیث همان	همان حدیث
٦۱	٥ پاورقی	پوده	بوده
»	۲۱	برمینای	برمبنای
٦۲	۷	سلسه	سلسله
٦۳	۲۳	حقیة	حقیقة
٦۷	٤	دارالحکم	دررالحکم
»	۱۲	عبارث	عبارت
»	۹ پاورقی	بسراستان	بسرابستان
»	۱۱ »	معموره	معموره
٦۸	٥	کمال	کمال
٦۹	۲	که	که
»	٦	نیست	اینست
۷۰	۲۰	کنجیه	کنجینه
۷۱	۳ پاورقی	عشکر	عسکر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	٤	گرده است	کرده است
«	٥	اپوالحسن	ابوالحسن
«	۸	اوالوالی	والوالی
«	۱۳	لجلیله	الجلیله
«	۲۲	بحسنی	بخسی
۷۳	۱	احتمال میشود	احتمال داده میشود
«	۲ پاورقی ذیل کلیشه	متوفی	مستوفی
۸۱	۲	۱۲۲٦	متولد ۱۲۲٦
۸۱	۱ «	باتتساب	بانتساب
«	۳ «	جرء	جزء
«	٥ «	گردبده	گردیده
«	۷ «	عیسی مومدی	محسن مؤیدی
«	۱۰ «	دفترمزبور	(زائد است)
۸۲	۱۳ «	ییان	بیان
«	۱٥ «	قصل	فصل
۸۳	۱۰ «	وقفنام	وقفنـامه
۸٤	۷ «	نفل	نقل
۸٥	۱۲	زرده	زده
۸۷	۳	مرتبه‌ایست	مرتبه ایست
۸۷	۸	یادشاهی	پادشاهی
۹۰	۳	مبنموده‌اند	مینموده اند
«	۹ پاورقی	زربن	زرین

معذرت از خوانندگان محترم

بواسطه تصادف طبع و غلط گیری این رساله با کسالت ممتد نگارنده اغلاط زیادی روی داد که توفیق تصحیح در موقع طبع نیافت و نیز یکی دو مطلب آن در متن و حاشیه ولی هردفعه بمناسبتی تکرار گردیده است بدینوسیله معذرت میخواهد.